

هذا

کتاب جهان آرا موسوم

بتاریخ نگارستان محتوی بر تاریخ [illegible] حاوی

تمام ممالک و امصار و اخبار سلاطین

[illegible] بسعی و اهتمام

[illegible]

میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی بطبع در

آمد شهر ذیقعده ۱۳۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه العون

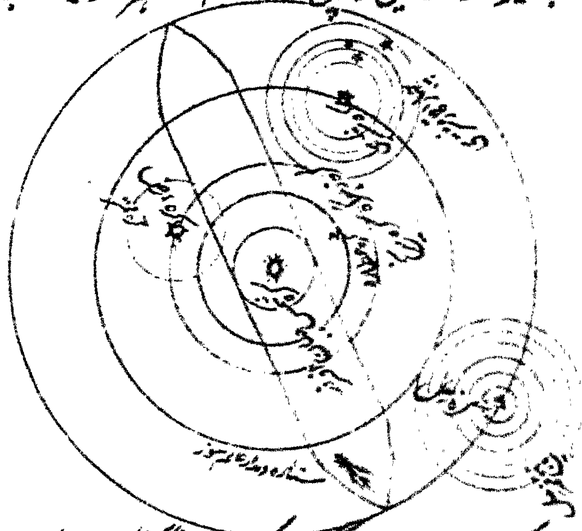
ثنای بی‌منتهی و حمد بی‌حد ملک الملکی است که عالم ابداع و ایجاد را بوجود شهریاران با دین و داد و فرمانروایان عدالت نهاد انتظام داده و درود نامعدود بر خاتم پیغمبران سید کاینات و خلاصه موجودات محمد مصطفی و آل و عترت طاهره او باد خصوصاً حیدر صفدر شاه ولایت و صاحب دیوان ولایت مصداق صدق انجام انا مدینة العلم و علی بابها الی الائمة المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین — بر رای رزین خردمندان سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش و معنی آرایان دقایق نکته‌دانی اند پوشیده نماند که علم تاریخ علمی است شریف و فنی است لطیف که بواسطه آن بمصالح معاش و معاد توان رسید و بحقایق آن بتقلبات عالم کون و فساد آگاه توان گردید زیرا که صاحبان طبع سلیم و ارباب ذهن مستقیم بممارست این فن و مدارست این علم استخراج فواید و استنتاج نتایج که تجربه آن باعث صلاح حال باشد توانند نمود از این جهت است که گروهی از خردمندان بعضی از اوقات خود را صرف دانستن تاریخ نموده اند و از اطلاع بر تاریخ منسوب بطبقات امم علی قدر مراتبهم فایده دیده اند بخاطر فاتر این اقل عباد میرزا محمد شیرازی مشهور بملک الکتاب رسید که مجملی از اوضاع کره ارض و مختصری از تاریخ مملکت یوروپ و اخبار سلاطین انگریز و روم را از ازمنه سابق تا زمان لاحق بزبان فارسی در سلک تالیف و تحریر کشد از حسن اتفاق کتابی از تالیفات مورخ دانا کلیسان جونس که کتاب بدست آمد که مطابق مقصود بود در ترجمه آن را اساس قرار داده و از هر گلستانی گلی چیده بر آن افزود تا مجموعه شود

مطلوب و مطلوبی مرغوب **بیت** ز فرق تا قدمش هر کجا نظر فگنی کرشمه دامن دل میکشد که جا این جاست
امید چنان است که خداوندان هوش و فراست و صاحبان عقل و کیاست چشم از سهو و نسیان این مجموعه
پوشیده دارند و از سیاق کلامش در مقام خورده گیری و عیب جوئی بر نیایند چشم کشرمین بود از عیب پاک
بی هنر ار عیب کند زو چه باک و مسمی نمود به **تاریخ جهان آرا و تاج انگلند** مشتمل بر یک مقدمه و فصلها

المقدمه در عقیدهٔ حکمای یونان و فرنگ درباره ادوار کواکب و حرکت زمین و سکون نیر اعظم

بدانکه اول کسیکه کتب درباب ادوار اسمانی و ترکیبات کره ارض نوشت حکیم تالیموس یونانی بود و اول کسی
است که سبب حقیقت کسوف و خسوف را دریافت کرده بود پس از او پنجاه سال بعد حکیم فیثاغورث پیدا
شد که قایل گردش ارض برگرد آفتاب گشت لیکن قول او بعدم شیوع تصانیفش در حکماء رواج نیافت
و بعد از فیثاغورس یک صد و سی سال قبل از تولد حضرت عیسی حکیم ابطلیموس در شهر اسکندریه پیدا شد احوال دنیا
و ادوار کواکب را بطوریکه حال در کتب دانایان فرنگ نوشته میشود شایع کرده و در سنه ۱۵۳۰ بعد از تولد حضرت
عیسی حکیم کوپرنیکوس فرنگ در ملک پولند کتابی نوشت که اکثر اقوال او موافق رای فیثاغورس بود
و اکنون اقوال او در همه ملک شایع است و حکمای فرنگ اقوال او را معتبر میدانند وی میگوید کرهٔ آفتاب درمیان
جمیع سیارات نصب کرده شده و ساکن است تا همه را نور بخشد و یک حرکت از جانب مشرق تا مغرب بر مرکز
خود دارد و آنچه حکمای سلف بروج و منازل جهت آفتاب قرار داده اند محض خیال است زیراکه بر زمین متحرک
نشسته اند و آفتاب را بنظر متحرک می بینند چنانچه کسیکه در کشتی نشسته در وقت رفتن کشتی می بیند که زمین متحرک
است که آنه زمین میرود و حال آنکه کشتی در حرکت است و زمین ساکن و این دلیلی ست قوی در ثابت بودن
آفتاب گرد ارض و دیگر سیارات گرد آفتاب میگردند عقلاً این است والاکسی بر آسمان نرفته که هر مشکل آنرا
بتواند حل کرد و جسم آفتاب از کرهٔ ارض دو کرور و ده لک درجه بزرگتر است و کره ارض نود و سه ملیان و هفتصد
و بیست و شش هزار و هفتصد میل از آفتاب دور است و سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت پنجاه دقیقه یکبار
گرد آفتاب میگردد و در ۲۴ ساعت یکبار بر مرکز خود میگردد و ستارگان ثوابت چندان از زمین دور اند
که بعد انها را حد او اند **عطارد** از همه سیارات به آفتاب نزدیکتر است و بعد از آن زهره و این کره زمین
و قمر و مریخ و مشتری و زحل درجه بدرجه دورتر از یکدیگر گرد آفتاب میگردند و کره عطارد از کره زمین هفت درجه
کوچکتر است و در هشتاد و هفت روز ۲۳ ساعت و شانزده دقیقه یک دور گرد آفتاب میگردد و **کرهٔ زهره**
در دویست و بیست و چهار روز و هفده ساعت گرد آفتاب میگردد و از کرهٔ زمین کوچکتر است **کره قمر**

از زمین بسیار کوچکتر است و دوری او به زمین هشتصد و بیست هزار میل خواهد بود و کرهٔ قمر سه حرکت دارد یکی بمرکز خود و یکی گرد زمین و دیگر گرد آفتاب یعنی همراه زمین گرد آفتاب میگردد کرهٔ **مریخ** از کرهٔ زمین هشت درجه کوچکتر است و چهارده کرور و سی و شش لک هیجده هزار میل از آفتاب دورتر است و در ششصد و بیست و یکروز یکبار گرد آفتاب میگردد کرهٔ **مشتری** از کرهٔ زمین یک هزار و دویست درجه بزرگتر است و در دوازده سال یک مرتبه گرد آفتاب میگردد و چهار ستاره همیشه اطراف خود میدارد که منجمان قمرهایش میخوانند و آن چهار ستاره همراه او بگرد آفتاب گردش میکنند کرهٔ **زحل** از همه سیارات دیگر بزرگتر است و بیجا و دو سال گرد آفتاب میگردد و قندیل او از پنج ستاره است که همراه او گرد آفتاب میگردند بدین مانند



و سوای این سیارات مذکوره ستارهای سیاره دیگر هستند که با دم آتشین گاه گاه بنظر ساکنان زمین می آیند و آنها همیشه در گردش اند لیکن سیر ایشان گرد آفتاب معین نیست منجمان و رصدبندان مینویسند که اگر اتفاقا گرد ستارهٔ دمدار بکرهٔ ارض یا بکرهٔ یکی از این سبعه سیاره در اثنای گردش بچسپد خوف بسیار است که کرهٔ ارض از گرد او ازین سوخته شود زیرا که گرد ستارهٔ دمدار بسبب قرب آفتاب خاصیت آتش را دارد و هر چه متصل بآن شود بسوزد لیکن حافظ حقیقی همه کره ها را بر مرکز خود چنان قرار داده که از حد خود منحرف نمیشوند و غیر از این ثوابت دیگر بسیار اند که حکماء سلف بعضی را از آنها نشان داده اند اما حکماء فرنگستان دوربین های فلک پیما اختراع کرده اند از آنها هر شب ستارهای جدید به اشکال مختلف پیدا میکنند و برای شناختن هر یک نام علحده میگذارند خلاصه چون قدری از اقوال حکماء فرنگ در باب گردش افلاک بیان کرده شد اکنون تفصیل کرهٔ ارض را بطوریکه ایشان دنیا را قسمت کرده اند بیان میشود حکماء فرنگ

کره ارض را چون گوی مدوّر قرار داده اند اما بطرف هر دو قطب قدری مسطح و پهن است و در مدوّر بودن کره
شکی نیست چنانچه در سنه ۱۵۱۹ عیسوی جهازی از ملک فرنگستان بطرف مشرق عبور کرده مایل بطرف جنوب و شمال
نگردیده بیک سمت کناره زمین را معین کرده میرفت تا آنکه در سه سال و بیست و نه روز بعد از سیر تمام دنیا
باز به همان بندرگاه رسید که اول از آنجا روانه شده بود لهذا برای کروی بودن ارض دلیلی ست قوی
و زمین مشتمل است بر خاک و آب که یک ثلث او تخمیناً خشکی و دو ثلث او آب است و ثلثی که خشکی است حکمای
فرنگ آن را **دو کان تی ننٹ** مقرر نموده اند و یک کان تی ننٹ را سه اقلیم معین کرده اند که آن را
حکمای سلف هفت اقلیم قدیم نامند و کان تی ننٹ ثانی را امریکا یعنی ارض جدید نامند و حکمای
سلف کان تی ننٹ ثانی را معلوم ننمود و اکنون این هر دو کان تی ننٹ را در چهار اقلیم مقرر نموده اند اقلیم
اول **یورپ** اقلیم دوم **ایشیا** اقلیم سوم **افریقه** اقلیم چهارم **امریکا** یعنی ارض جدید

فصل اول در احوال اقلیم اول یورپ — پوشیده نماند که مملکت یورپ عبارت از تمام ملک فرنگ
است هر چند از اقسام دیگر که در کره ارض فرض کرده اند کوچکتر است ولی بحسب تجارت و آبادی
و امنیت و انتظام امر سلطنت از سایر اقسام بزرگتر میتوان شمرد و مردمان این کشور با شعور و زیرک
و در صنایع کامل و ماهرند و یورپ واقع است درمابین ۳۶ درجه شمالی تا ۷۲ درجه عرض شمال و از نه درجه
مغربی گرینیچ تا ۶۵ درجه بجانب مشرق از نصف النهار گرینیچ که مبداء طول است و درازی یورپ
از دماغه بوغاچین سنٹ که در پورتگال است تا حد و مرز بوم مشرقی روسیه تخمیناً ۳۴۰۰ میل است و
پهنای او از دماغه شمال که در ولایت **لیپلنڈ** است تا دماغه ماتاپن که در موره یعنی مملکت یونان است
۲۳۹۰ میل است و یورپ از سه طرف به دریا محدود است و در شمال به دریای ارکٹک و در مغرب به دریای
اٹلانٹک و در جنوب به دریای مدیترینین و یورپ در این زمان چهار امپایر و چهار ده کنگڈم و دو جمهوری
و چندین مملکت دیگر تقسیم شده است و آن چهار امپایر یکی دولت روسیه و یکی آسٹریه و یکی جرمنی
و دیگری ترکی و کنگڈمهای مشهور انگلنڈ - اسپین - پورتگال - سویڈن - پروشیه - هولنڈ - بلجیم
ڈنمرک و آنهاییکه در مرتبه از اینها کوچکتر اند گریس - نیپلس - هنوور - ورتمبرگ - بوارہ - سیکسنی - و سرویه - و
چندین مملکت دیگر است که اسم سلطنت را دارد ولی در قسمت دولت دیگر و در تحت اختیار آن دولت
واقع شده اند چنانچه سلطنت پولنڈ و هنگری جزو سلطنت روس و آسٹریه است و سلطنت اسکاٹلنڈ و آیرلنڈ
جزو انگلنڈ است و دو جمهوری یکی سویٹزرلنڈ و دیگر فرانس است و مملکت جرمنی نیز چندین ولایت دارد
که مطلق العنان است و علی الظاهر حکم پادشاه آسٹریه را اعتراف دارند و آن پادشاه با اینها عهد و پیمان دارد و در جمله

و پایتخت ممالک سویڈن است

(فصل دوم در تاریخ مملکت سویڈن) طولش هشتصد و عرضش پانصد میل است و پایتخت آن شهر استکهلم است سلطنت و حکمرانی آنجا مشتمل بر ممالک سویڈن و ناروے و لیپلنڈ و این ولایت در شمالی اروپا اتفاق افتاده و جمعیت هر سه ممالک را چهار ملیان یکصد و پنجاه هزار دانسته اند اما تاریخ قدیم مملکت سویڈن بنظر مستبعد و افسانه می آید آنچه مورخین ذکر کرده اند این است که در اسکندی نویه دو طایفه مختلف مسکن داشتند یکی را سوی انس و دیگری سیتونس مینامیدند و طایفه سوی انس در سویڈن و طایفه سیتونس در ناروی متمکن بودند و از قرار یکه نوشته اند اول کسیکه اسکندی نویه را مسخر کرده است اودین بود که اسم اصلی او سیج است که یکی از اهل سیث است که از ظلم و تعدی رومیان هفتاد سال قبل از ولادت عیسی با عشیره و قبیله خود فرار اختیار کرده بسمت شمال روان شد و رفته رفته اکثری از ولایات جرمنی و ڈنمرک و سویڈن غلبه کرده به اطاعت خود آورد پس از این فتوحات او را اودین نامیدند و این اسم را بر طایفه او اطلاق نمودند لیکن آن طوایف تربیت و پیوسته با یکدیگر نزاع داشته در قتل و غارت یکدیگر هیچ مضایقه نداشتند و تا اواسط مایه چهاردهم پادشاهی مستقل در آن ولایت نبوده و همه مملکت در میان خلفاے دین تقسیم بوده هر کسی مکانی و جائی داشت و کسبه و رعایای آن ولایت بزحمت گذران میکردند و اکثر میان خلفا و نجبا نزاع اتفاق می افتاد و خون خلق بسیار ریخته میشد و باوجود اغتشاش داخله ولایت اهل مملکت از عهده همسایگان خارجی بر نمی آمدند چنانچه اهل دین درین اغتشاش داخله غنیمت دانسته سلطنت سویڈن را صاحب شدند و درینوقت مرگرت دختر پادشاه ڈنمرک زن بیوه کوین پادشاه ناروه در ڈنمرک و ناروے حکمرانی داشت و مرگرت زن عاقله هوشیاری بود و بتدبیر کامل را متصرف شده و اهل آنجا را متفق ساخت و باتفاق انها مملکت سویڈن را صاحب شد و هر سه سلطنت ڈنمرک و ناروے و سویڈن بیک سلطنت قرار گرفت و آن زن عاقله درین سه سال نوبت حرکت میکرد و توقف مینمود و با رعایاے هر سه مملکت بعدل رفتار نمود و اتحاد این سه مملکت تا زمان کرسٹین ثانی باقی بود و پس از چندی که از وفات کرسٹین گذشت او بطور سلاطین سابق رفتار نه کرده میدانست که نجباے سویڈن هر وقت باشد بر او شوریده او را از سلطنت خلع کرده سویڈن را سلطنت جداگانه خواهند ساخت بنابرین اندیشه تدبیری کرد که همه نجباے سویڈن را بقتل رساند تا کسی را مجال خلاف نباشد مورخین از جور و ستم کرسٹین حکایتها بیان کرده اند چنانچه باعث شد که همه اعیان خانواده های بزرگ در یک روز کشته شوند بهمین تفصیل وادن اولاد [illegible] انصاری برکار ناچار او با وزیر خود در آن که خلیفه بزرگ بود موافقت کرده و با او

عهد نمود که او را شریک دولت خود دانسته از گفتار او تجاوز نکنند و متفقاً نجبا و اعیان مملکت
را از میان بردارند و بی مخل در امر سلطنت مشارکت داشته باشند پس از اطمینان از وزیر و وزیری در عمارت
خود همه اعیان را دعوت نمود پس از آنکه همه بزرگان در آن مجمع حاضر شدند کریستیرن با خلیفه بزرگ
به بهانه از مجلس بیرون رفتند و پس از لحظه با جمعی مکمل و مسلح مراجعت کردند و همگی را بقتل رسانیدند
از آن جمله جوانی گستاوس نام که بشجاعت و رشادت موصوف بود در آن روز به تنهائی غلام شده
بیرون رفت و از ترس آن پادشاه خونخوار سلامت نفس را غنیمت دانسته بهزار زحمت تا بجبال
دالی کرلیه گریخت و چندی در آن جا آرمید و کریستیرن از فرار او آگاه شد و همیشه از این عمل
ناپسند و از آن جوان رشید اندیشناک بود و میدانست اهل ولایت آنجوان را دوست میدارند
هر چند که میدانست در گرفتاری او بکار برد بجائی نرسید ولی تدابیر گستاوس که در رهائی مملکت
خود از چنگ پادشاه داشت سودمند افتاد چنانچه در مدت توقف خود در کوهستان کوه نشینان
آن کوهسار را با خود متحد ساخت پس از آن از در انتقام بر آمده تیغ خلاف از نیام کشید چون سیل دمان
از آن جبال سرازیر شد و از لشکریان کریستیرن هر که یافت کشت و کریستیرن چند بار
بمدافعه آنها فرستاد و در هر جنگ غلبه از آنها شد تا بجائی رسید که اهل دینمارک را بالکلیه از مملکت سوئد
بیرون کردند و بجهت این جلادت اهالی مملکت برا جمع شده در سنه ۱۵۲۳ او را به تخت پادشاهی
نشانیدند. قوانین نیکو در مملکت نهاد و باعث اشتهار و افتخار دودمان و حشمت و اعتبار مملکت
سوئدن گردید و در سنه ۱۵۶۰ جهان فانی را وداع نمود. اهل مملکت تا اکنون اسم او را بخوبی یاد میکنند
چون وقایع کریستیرن قابل تذکار است لهذا مختصری بیان میشود کریستیرن بجهت ظلم و جفای فا
خود آخر الامر از سلطنت بی بهره گردید و لقب نیرو شمال را باو دادند و در ایام شباب باخلاق
متصف بود چنانچه در آنوقت نزد دوستان و یاران از اراذل به دیگر رفتند و با زنی جوان دیوکه
از اهل هالند که از اراذل الناس آن ولایت بود در مرتبه او بود و آن زن مادر شریری داشت که او را سیگبرید
میخواندند که در مزاج دختر خود و کریستیرن رسوخی داشت و جوانی سنگرید نام که از اقوام آنها
بود در خدمت کریستیرن تقرب زیادی حاصل کرد چنانچه در آخر وزیر و نایب خاص مملکت شد
و این اشخاص ثلثه تخت کریستیرن را احاطه داشتند و او را باعمال قبیحه تحریک مینمودند و آخر الامر
جوان را اهل ولایت گرفته زنده بآتش در انداختند القصه پس از آنکه گستاوس سوئدن را از تصرف
کریستیرن بیرون آورد همه متفق بر کریستیرن شوریدند و او بجز فرار چاره ندید از مملکت بدر رفت و فرار کرد

و از چارلس پنجم که برادر زن او بود آمد او خواست و التمس او را قبول نکرده بی نیل مرام و در آن
ولایت مقام گرفت و پس از ده ماه مراوده با اهل ناروی بهم رسانید و این مراوده باعث آن شد که از او
هراس کردند و او را در یک سیاه چال تیره و تار محبس انداختند و در او را مسدود ساخته در روزنه بر آن قرار
دادند که بقدر ضرورت از نان و آب باو از آن روزنه میرسانیدند باین حالت یازده سال در زندان بود
وقتیکه کرستین ثالث پسر عموی او تخت جلوس کرد او را از زندان مرخص کرد که بهر جا خواهد برود
لیکن کرستین از مصائب روزگار چنان پریشان خاطر بود که هیچ وجه خاطر حزین و دل غمگین او شاد
نشد و کرستین ثالث لحظه بلحظه بر اشفاق و الطاف او می افزود و او را بحرم سرای خود آورده چند نفر
خدمتگار برای او تعیین کرده هرچه میخواست برای او مهیا میساخت تا آنکه پس از فوت آن شهریار چندی بگذشت
که سرای فانی را بدرود کرد بعد از وفات گستاوس پسر او اریک در سنه ۱۵۶۰ء بر تخت جلوس کرد و او
پادشاه خودرای بود و از افعال بد هیچ باو میراث نرسیده بود آخر الامر خلق بر او شوریده در سنه ۱۵۶۶
او را از سلطنت خلع نموده بزندانش فرستادند و در زندان وفات کرد و برادرش جان را امرا بر تخت
نشانیدند و جان پس از آنکه پادشاه شد سعی نمود تا پسر خود سجس موند را در تخت مملکت پولند متمکن
ساخت و پس از جان امرا برادر دیگر او چارلس بیعت کرده بسریر سلطنت عروج دادند پس از آنکه
در سلطنت استقراری حاصل کرد حسد و بخل او باعث شد که سجس موند را از تخت حکومت پولند
بی نصیب سازد و در این کار جهد بلیغ داشت لیکن مفید نیافتاد پس از هیجده سال حکمرانی وفات
نموده تاج و تخت را به پسر خود گستاوس ادالفس واگذاشت گستاوس ادالفس بسن هیجده سالگی
بسلطنت رسید بسیار جوان رشید دانائی بود که با این سن امرای ولایت او را اکبر سید انستند
او امر و نواهی او را بجان و دل منقاد بودند او در انتظام امر ولایت و رفاه رعیت کمال سعی را داشت
و در اول سلطنت با دولتهای همسایه خود بنای جدال و کاوش را گذاشت با وجود نداشتن مال
در خزینه در همه حروب بر اعدا غالب بود و اگر میل خلق بازادی مانع مقصدت این کار نمود خود را
صاحب سلطنت و تخت روسیه میکرد ولی باین ملاحظه از این خیال منصرف شد و مصالحه درمیان
سویدن و روسیه در سال ۱۶۱۷ اتفاق افتاد و واسطه این صلح جمس اول پادشاه انگلند بود و
در این مصالحه گستاوس ولایت لیوانیه را با چهار قصبه دیگر که در ولایت نوو گورود بود متصرف شد
و پول وافری در عوض خسارت جنگ از روسیه گرفت و شاهزادگان آستریه بر حشمت و جلال گستاوس
حسد بردند و سجس موند را که پسر عم او و پادشاه پولند بود بدشمنی و خصومت او تحریک کردند با لشکری

بعزم مقابله زاید و گستاوس بمدافعه آنها پرداخت در حمله اول لشکر پولند را شکست داد و دنتزیک
را محاصره کرد و در یکبار امتصرف شد و قسمت بزرگی از مملکت پولنڈ را خراب کرد و کونت تیلی را که جنرال
بزرگ اسٹریه بود شکست داده در معرکه کشته گردید و لشکر آسٹریه فرار کردند و گستاوس بولایت جرمنی
غالب آمد و شاهان خاندان اسٹریه بدین جهته متزلزل گردیدند و ثانیا به تهیه و تدارک مافات برآمدند
والنس تین که یکی از جنرالهای معروف بود او را فرستادند زمام لشکر کلا بکف کفایت او
دادند و میان این سردار و گستاوس جنگ سختی اتفاق افتاد و در آن جنگ نیز گستاوس مظفر شد
ولی زخم سنگینی در معرکه گستاوس عارض شد که بهمان زخم در سنه ۱۶۳۲ مسیحی درگذشت و بعد از گستاوس
دختر او کرسٹینا پادشاه شد و او زن عاقله بود و دس کارتس معروف را به مجمع شوری و محکمه عدل
داخل کرد و چندین نفر از اشخاص با فراست را در آن کار با او شریک نمود چون مذهب رومن
کتولک را داشت به همین جهته از سلطنت استعفا کرده بروم رفت پس از او پسر عموی او چارلس دهم
جانشین شد و او نیز پس از حکمرانی یکسال در مرض مطبقه درگذشت و پس از او پسرش چارلس یازدهم
به پادشاهی رسید و وقتی که پدرش مرد بیش پنج ساله بود و کسانیکه مربی و کفیل مهمات دولت بودند چنان
صلاح دیدند که با دول اروپا مصالحه نمایند و جزیره بارن هلم و دران تیم را که در مملکت ناروے
واقع است درین مصالحه بدولت دنمرک واگذاشتند و چون سپاه سوئیڈن از استعداد قتال هنوز
نیفتاده بودند پس از آنکه چارلس بحد رشد و تمیز رسید باز تیغ خلاف را از غلاف کشیده بر اعدای خود
ظفر یافته ولایاتی که رجال دولت در هنگام خورد سالی او بدول دیگر تسلیم کرده بودند باز پس گرفت
و این پادشاه بسیار خونخوار بود و او را یکی از شاهزادگان قوی اروپا حساب میکنند و در سال ۱۶۹۷
وفات کرد پس از او چارلس دوازدهم برادرنگ جهانداری پا نهاد و وقتی که پدرش وفات کرد پانزده
سال داشت و وصیت پدرش چنان بود تا بسن هیجده سالگی نرسد تاج بر سر ننهد ولی کجا حوصله
اتاب داشت که سه سال در خانه فارغ البال نشیند در پانزده سالگی تاج شاهی را بر سر گذاشت
و با پادشاه پولنڈ و ڈنمرک و زار روسیه مخاصمه را آغاز کرد سلاطین که از خیال او آگاه شدند
با یکدیگر عهد بسته بر او حمله آوردند و این پادشاه جوان با همه انها برابری کرد به جزیره زیلند فرود
آمده کوپن هاگن را محاصره نمود چون محصورین از صولت محاصرین به تنگ آمدند پادشاه دنمرک ناچار
شد از در صلح برآمد و مادامیکه این هنگامه برپا بود پیٹر کبیر روسیه این کریه را تاخت و تاز کرد و با صد
هزار نفر نارو را محاصره نموده بود در این وقت سپاه سوئیڈن در رکاب چارلس بیشتر از بیست هزار نیست

ولیکن هیچ اعتنائی بکثرت و صولت دشمن نکرده بلا تأمل با چهار هزار سوار و چهار هزار پیاده بمقابل
سپاه روسیه شتافت پطر کبیر از احتیاط و حزمی که داشت سی هزار نفر بمسافت سه میل از عقب
که در عرض پنج روز مستعد و آماده داشت و چارلس لابد و لاعلاج بود که باین کتیبه لشکر جنگ کند تا
خود را بلشکر پطر رساند خلاصه جرأت و جلادت چارلس همه تدابیر پطر را ضایع کرده با عزم راسخ بدفع
لشکر روسیه از فرصت بود که از عدت سپاه او آگاه شوند دلیرانه حمله بدان لشکر آورد و قراولان لشکر روسیه
چنین دانستند که همه لشکر سوئدن نزدیک آمده اند بمجرد رسیدن آنها فرار کردند و اردوی دوم
از فراری سپاه اول خبردار شده نیز تأسی باول کرده راه هزیمت پیش گرفت و اردوی سیم نیز
از جهت کمتر بود بفراریان دیگر ملحق شده چارلس فرصت را از دست نداده فراریان را تعاقب
گردیده و تنگ بلشکر روسیه حمله آورده آن لشکر را نیز شکست داده بیست هزار نفر از لشکر روسیه
بر خاک هلاک افتادند و بقیه فرار نمودند چارلس پس از شکست دادن لشکر پطر بجانب سکسانی نهضت
نمود و در آن مملکت از او کارهای نمایان هویدا گردید و پادشاه پولند را معزول کرده تاج شاهی را
بر سر استانیس لاس گذاشت پس از آن بخیال افتاد که پطر کبیر را از سلطنت روسیه معزول سازد و
براین عزم لشکر خود را بتعجیل بجانب مملکت روس بحرکت آورد و اهل مسکو را ناچار ساخت که
از پولند بیرون بروند و آنها را تا ولایت خودشان تعاقب کرده در چندین جنگها و حملها بر آنها
ظفر کرد و پطر بصلح راضی بود و بعضی پیامها به چارلس فرستاد ولی جواب چارلس همینقدر شد که من با
در مسکو صلح خواهم کرد وقتی که این جواب به پطر رسید گفت برادرم چارلس هنوز میل دارد که مثل
الکسندر از او کارهای بزرگ سر زند ولیکن اعتقاد من این است که در من افعال داریوس را نخواهد
یافت و این مقدمه او را بغیرت آورده که تا تواند در اضمحلال روسیه کوشد و روسیه نیز باطاعت پادشاه
خود میل نشده و پای ثبات فشردند چنانچه از ثبات آنها بنیان لشکر سوئدن در جنگ پولتوا برانداخته شد
و این جنگ بیست و هشتم جولائی سنه ۱۷۰۹ اتفاق افتاده و در این جنگ چارلس زحمات نه ساله و حاصل
فتوحات صدگانه را که در این مدت اندوخته بود از دست داد و رشته امورش بیکبارگی از هم گسیخت
از ولایت روسیه او را تعاقب کردند ناچار شده بعثمان عزیمت بصوب بندر که جزو ولایت
ترکی بود توطن ساخت و سلطان روم از ورود او آگاهی شده احکام اکیده در مهمانداری
او به حاکمان ولایت صادر شد و چارلس در آنجا سکنی گرفت بعد از چندی مراجعت بمقر سلطنت خود
ننمود و بدولت عثمانیه مهمانی کاوش انداخته و محاصره قرار یافته در آنروسی او را در میان خندق

گشتند پس آزاد خواهرش آلریکا الیونا بر تخت نشست و سلطنت را بشوهر خود فردریک وا گذار نمود و
آنملکه در سال ۱۷۴۱ وفات نمود و از آن عهد تا اکنون اتفاقی که قابل ذکر باشد نیست و پادشاه
حالیه سویڈن اسکوگنگ میباشد

شبیه پادشاه حالیه سویڈن



(فصل سیم مملکت ڈنمرک)

طولش یکهزار و صد چهل میل و عرضش چهار صد و هشتاد میل است
و پای تخت او کوپن ہگن ست و ڈنمرک ولایت کوچکی ست که در جانب جنوب سویڈن و ناروے
و در سمت شمال جرمنی واقع شده دولت ڈنمرک را یکی از سلطنتهای بسیار قدیم اروپا شمرده اند اول کسیکه در
انجا ادعای سلطنت کرد و این ولایت را تصرف نمود دان بوده است که او یکی از اہل ہلیند است که یکهزار و
سی و هشت سال قبل از ولادت حضرت عیسی علیه السلام در انجا حکمران بوده ولی چنین نبود که یک شاہزاده
تنها این مملکت و ولایت را تصرف داشته باشد بلکه هر کسی جائی داشته که در انجا حکمرانی میکرده اند پیش از
آن در این ازمنه جدیده نیز مدتی بر آن عادت بود که همه ولایتها که در شمال سلطنت روم واقع شده بودند
منقسم بسلطنتهای کوچک بود که در هر ولایتی امیری و شاہزاده حکومت میکرد و هیچیک بدیگری تسلط و
اقتداری نداشت و جمله اہل دین اول مذہب بت پرستی داشتند و برای عبادت خانه خود هیچ گنبد
و دیواری بر پا نمیکردند بلکه این کار را بسیار حقیر و زشت میشمردند و در عوض معبد درخت بسیار انبوهی در
بعضی مکانهای خوب میکاشتند که از همه طرف کشاده و باز بوده در انجا با اگر آداب میدانستند بعمل می آوردند

واین کار را مایهٔ تقرب نزد خدای خود میدانستند و شعرای دنمرک در قدیم بسیار در نزد آنها اعتبار و عزت
داشتند و کار آنها آن بود که مردم را ترغیب و تحریص بجنگ مینمودند و پیشوایان آنها را باصطلاح خود
ورود مینامیدند که بزرگان دین بودند در میان طوایف سلت و بریتیان و گال و جرمن و دیگر قبایل
شمالی وقعت ارداشتند و احترامی باندازه خلایق از آنها بعمل می آوردند و در متابعت خلیفه خود شان
همیشه از مکانی بمکانی با دواب و مواشی خود نقل و تحویل میکردند و در این گمراهی و صحرا نوردی چند تن
از این طوایف و ملل با یکدیگر عهد و پیمان بسته بولایات همسایه خود دست تطاول دراز میکردند و هر
طایفه و جمعیتی باسم بزرگ خود موسوم شده بچندین اسامی مشهور شدند چنانچه دین و سکسان و انگلی
و جت و گات و جرمن و نارمن و سیمبری و تیوتان و غیرهم و تاریخ آن زمان بهیچ وجه بطور تحقیق در دست
نیست ولی در این ازمنه جدیده آنچه مفهوم شده است آن است که در مایهٔ چهارم بعد از ولادت مسیح سکنه
اسم نمی بود که در تحت او دین و نارمن و دیگر ملتهای شمالی محسوب میشدند و اهل سکسان مردان شجاع
و دلیری بودند و جهازهای متواتر بسواحل بریتین و گال می آوردند و در قتل و غارت هیچ کوتاهی نمی نمودند
و از این صدمات سکنهٔ آن ولایت لابد شدند که بدولت روم التجا آرند تا آنها را از شر آنها حراست کنند
رفته رفته بجائی رسید که این طوایف در سواحل نارمندی و اسکاتلند و ایرلند مسکن گرفته نشیمن برای
خود ساختند خلاصه قلیل وقایعی که در تاریخ دنمرک است از سال هزار و سیصد و هشتاد و هفت مسیحی است در وقتی
که مرگریت دوم بر تخت شاهی جلوس کرد قابلیت ذاتی آن زن چنان بود که او را همیشه سمیرمیس شمال
میخواندند و مرگریت بتزویج پادشاه ناروے درآمد و این دو سلطنت با هم متحد شدند و پادشاه وفات
یافت و مرگریت پس از فوت قدری بحق و قدری با تکلیف و تکلف عوض شوهر خود آن ممالک را انتصاب
نمود و عهدی با اعیان ملک بست و بجهت حسن عهد همگی او را به پادشاهی دنمرک و ناروے و سویدن
قبول کردند و در نفع ولایت و آسایش اهل مملکت کمال سعی را داشت و همه سلاطین اروپا بدوستی و یگانگی
آن زن مایل شدند و پس از آن جانشینهای مرگریت از عهده رفتار و قواعد او بر نیامده و اتصال کلمهٔ
دنمرک بزودی ضایع شد و اهل سویدن یاغی شدند و از مملکت دنمرک سه سلطان برخواسته است که انگلند
را متصرف شده است یکی کنیوت کبیر است دیگری هرلدست و دیگری هردی کنیوت است و اهل دین
وقتی چند ما شتم سواحل گال و بریتین جهازها آورده مایهٔ اغتشاش و آشوب در آن مملکت شدند وقتی
آشوب بنیاد و در آن سواحل تا سال ۱۰۱۲ مسیحی باقی بود تا وقتیکه سوین پادشاه دنمرک تمام انگلند را فتح کرد
و دو سال بعد پسر خود کنیوت را بپادشاهی نشاند و کنیوت بعد از پدر تاج پادشاهی انگلند و دنمرک و ناروے و سویدن

را بر سر گذاشت پس از او پسرش هرالد بتخت ممالک مذکوره جلوس کرد و او بسیار پادشاه جاهل
و خودرای بود پس از حکمرانی ۴ سال وفات کرد پس از او برادر او هردی کنت بو جانشین شد و چون وی
بزودی از ظلم و تعدی او خلق نفرت کردند اتفاق بر مخالفت او نمودند و سلطنت او چندان دوامی نداشت
در سال ۱۰۴۱ عیسی وفات یافت و حکمرانی سلاطین دنی در مملکت انگلند باو ختم گردید ÷ ÷

از جمله وقایع کثیره که در تاریخ دنمرک ذکر شده در زمان حکمرانی مرگرت و کریستین دوم است
بیان او لازم است مرگرت کوین اول است که به پادشاهی او را انتخاب کردند و او امیرس اشرید
بود که در زینت و استحکام شهر بابیلون مبالغه تمام داشت و این شهر را پای تخت سلطنت خود قرار داد
و بواسطه کفایت عقل آن ملکه شهر بابیلون بزودی چنان معمور شد که در عهد خود از او بزرگتر شهری
در دنیا نبود و کریستین امپراطور ششم روم است که ملقب به نیرو شمال شد پس از کلادیوس بعانت
مادرش در سال ۴۵ بعد از ولادت بتخت نشست و این پادشاه بالطبع خونخوار و ستمگار و دیوانه بود
ولی در اول سلطنت چنان رفتار نمود که هیچکس مشکل او پادشاهی نبود ولی پس از پنج سال سلطنت
خبث سیرت او آشکار گشت از انجمله در سال ۶۴ در حالت مستی شهر روم را آتش زد و همه را یکسان
کرد و خودش بالای برج بلندی ایستاده تماشا میکرد و از اعمال شنیعه اش یکی آن بود که مادر کافر
خود را که باعث سلطنت او شد بتهمت زنا با خنجر شکمش را پاره کرد تبیین انتقال پس از آنکه بتحریک زوجه
خود بخیال قتل مادرش افتاد یکبار او را زهر داد کارگر نشد تا آنکه یک شبی در حالت مستی فریاد کشید که کیست
مادرم را بکشد انی سی تس که یکی از مصاحبش بود دامن همت بر کمر زده این خدمت را قبول کرد
جمعی از قراولان را با خود برداشته بقصر داخل شد و از مستحفظین هر که را دید بکشت تا باطاقی رسید که
ملکه در آنجا خوابیده بود ملکه از همهمه کنیزان از خواب برخاست و انی سی تس در اطاق را بسته بود و
با چند نفر داخل شد ملکه پرسید اگر به احوال پرسی از جانب شاه آمده اید سلامتی حاصل است و اگر خیال
فاسد دارید پسر من بگناه عظیمی مرتکب شده است یکی از همراهان انی سی تس پیش دستی کرد گرزی بر سر
او زد و انی سی تس با خنجر شکمش را پاره کرده بخدمت پادشاه شتافته بشارت داد پادشاه همان آن
بر سر جسد مادر آمده یک بیک اعضای او را تماشا میکرد و میگفت هرگز گمان نمیکردم که بدن تو باین
لطافت باشد پس از کشتن مادر عمه خود را مسموم ساخت و بعضی از شبها با تغییر لباس با جماعت اوباش
در میان کوچهای شهر گردش میکرد بزن و بچه مردم دست درازی میکرد و هر که او را میشناخت
با خنجر پاره پاره اش میکرد آخر کار بجائی رسید که از ظلم و قتل او نفیر از مرد و زن برخاست ذکور را دانا تا برادشوند

و از محکمهٔ عدالت دشمنی او را با مملکت و ملت فتوی داده قتل او را واجب دانسته حکم کردند که او را برهنه کرده سر
او را در میان کاسهٔ آهنی گذاشته شلاق زنان از میان کوچه‌ها گذرانند تا هلاک شود و از استماع این خبر به تغییر لباس
در میان کوچه‌ها حیران و سرگردان میدوید تا در خانهٔ یکی از رفقای خودش ناچار از بیم نکال مضطرب
شده خود را بقتل رسانید و این واقعه ۶۰ سال بعد از عیسی علیه السلام بوقوع پیوست ٭٭٭

شبیه حالیه پادشاه ترک

فصل چهارم در مملکت روسیه

مملکت روسیه بحسب وسعت بزرگترین سلطنتی است در دنیا و آن مشتمل است بر یک قسمت بزرگی از اروپا
و بر همه ممالک شمالی آسیا کشیده شده است و وسعت سلطنت او از همه دول اروپا که بیکدیگر ضم بشود
بزرگتر است در ولایات روسیه در ازمنهٔ سالفه اقوام مختلفه مسکن داشتند مثل طایفهٔ هان و وحشی سیتیه و سرمتیه
و سارماتیه و سیتیه و غیره و این ولایت را سابقاً سکوتیه میخواندند و اسمی که الحال روسی میگویند
یکی از قبایل سلاونیه است که حالا بهمه روسیه اطلاق میشود و در آن ولایت در اوائل مائهٔ نهم مسکنی
یافته‌اند و سلطنت روسیه در سال ۸۶۲ مسیحی از یک نفر که یکی از امرای سکندی نویه بود بنیاد شد که
او اهل اسکاندینیویه بود و ولایت نروژ و ڈنمارک و سوئیدن باشند از سمت شمال جلای وطن کرده
از بحر بالتک عبور نموده بممالک روسیه داخل شده و آنجا برای خود نشیمن خود قرار دادند و باهل کوفند
و ولایات آنجا غالب آمدند و شهرها فتح کردند و هر یک از این ولایات سلطنتی تعیین

کردند که از آنوقت بنای سلطنت در روسیه پایدار شده است و از زمان حکومت رُریک تا حکومت
ایوان بسی لوتیز هیچ چیز بدرستی و خصوصی فهمیده نشده و این شاهزاد روسیه ترقی و تنزلی بعد از وفات ایوان چهارم
نواده بسی لوتیز در سال ۱۵۸۴ عیسوی باز این ولایات بحال اول مراجعت کرد و بحقارت و ابتلا
قدیم عود نمود و در جلوس میکاییل تیودرو تیز منو در سال ۱۶۱۳ که سرسلسله این سلطنت است
امور دولت برونق افتاد و نظامی گرفت و پس از او پسرش الکسیس در سال ۱۶۴۵ ع
جانشین پدر شد و پس از او پسرش تیودور سیم در سال ۱۶۷۶ قایم مقام پدر گشت و پس از فوت او
در سال ۱۶۸۲ ع تخت پادشاهی به پطر کبیر تعلق گرفت و پطر کبیر در همه ولایات دول خارجه با تغییر
لباس سیاحت کرده از قوانین و رسوم دول خارجه بلدیت کامل حاصل کرد و در آموختن صنایع چنان
مجد بود که خود مثل عمله یتی در مکانهای کشتی سازی ولایت هالند و انگلند کار میکرد تا این صنعت
را آموخت وقتی که به تخت سلطنت جلوس کرد بدانائی آن مملکت را بحیطه ضبط در آورد که دوست
و دشمن را مجال حرف نماند و از قواعد جمیله و اطوار حسنه پطر مملکت روسیه که از او کم نام تری در اروپا نبود
مشهور آفاق شد و از فواید که نصیب پطر کبیر شد یکی شهر پطرزبرگ است که در میان محبوبین آن
شهر زن جوانی از اهل لیوانیه بدست آورد که مطبوع طبع او افتاده او را بزنی اختیار کرد و آن زن
هیچ سواد خواندن نداشت از مساعدت تخت کار او بجائی رسید که بعد از فوت پطر جانشین او شده
ملکه کل روسیه شد و بلقب کترین اول سرافراز گردید خلاصه پطر پس از آن با فتح و نصرت هم عنان شده
بجانب سایر ولایات نهضت نموده لیوانیه و انگریه و کریلیه و فنلند را متصرف آورده لقب
شاهنشاهی کل روسیه را بخود قرار داد و در سال ۱۷۲۵ ع وفات کرد و کترین به تخت شوهر
خود جلوس نمود و اعتدی که داشت پسر ارشد پطر که وارث بود از سلطنت بی بهره ساخت و
پرنس منت نکوف را بوزارت امور سلطنت انتخاب نمود و امور دولت را بکلی در کف کفایت وزیر خود
گذاشت و در آخر از اکثار شراب امراض چند بمزاج او مستولی شد و در سال ۱۷۲۷ جهان فانی
را وداع گفت پس از او پطر دوم پسر الکسیس جانشین شد و بتحریک امرا منت نکوف را اخراج بلد نموده
به سیبریه فرستاد و پطر دوم در سال ۱۷۳۰ وفات نمود پس از او آن دختر برادر پطر کبیر بسلطنت رسید
و پس از او جان پسر خواهرزاده آن بسلطنت انتخاب شد چون طفل بود نایب مناب او در امور سلطنت
بیرن را قرار دادند ولی قبل از آنکه این شاهزاده بحد رشد رسد در ولایت انقلابی بدستیاری
کونت منیک اتفاق افتاد که بیرن را از وکالت عزل کرده به سیبریه فرستادند این فتنه و انقلاب

مدتی طول کشید تا الیزبت دختر پطر کبیر که از کترین داشت بسلطنت اختیار نمودند الیزبت
ملکهٔ عاقله بود و امور رعیت و ولایت را بانصاف و عدل فیصل میداد و این ملکه کونت هیونبک
و کونت آرمن که قبل از او بوزارت رسیده بودند از شهر بیرون کرده بسیبیریه فرستاد و این یکی
از تدابیر حسنهٔ او بود که اهل ولایت زیادتر باو مایل شدند و در ایام دولت خود اسلحهٔ حرب بجهت
مخالفت دولت پروشیه آراست و ارکان آن دولت را بتزلزل انداخت ولیکن اجل امان نداد
در سال ۱۷۶۲ ع تخت شاهی را وداع کرد پس از او سلطنت به پطر سیم برادرزادهٔ او رسید و این شاهزاده
پس از آنکه بتخت نشست امورات کلیه که در عهد الیزبت رونق گرفته بود بیرونق کرد و صلح خاصه
با پروشیه کرده و زن خود را ترک کرده پسر خود را بحرامزادگی نسبت و شهرت داد و خود را در
مملکت باین اعمال قبیحه معروف گردانید همه خلق عدم قابلیت او را دانسته بعد از شش ماه از سلطنت
او را خلع کردند و زوجهٔ متروکهٔ او کترین را بشاهنشاهی قبول نمودند و پطر سیم بعد از هفت روز در حبس مرد
و کترین ثانی پس از آنکه تاج شاهی بسر نهاد بحسن رای و تدبیر در انتظام ولایت خود کوشید و در
اصلاح معایب مملکت خود سعیها نمود و کار دولت او روز بروز رونق گرفت و با دولت عثمانیه
بنای منازعه گذاشت و در چندین حروب ظفر یافته مملکت زیادی از تصرف آن دولت در
آورده ضمیمهٔ دولت روسیه ساخت و با گریٹ برٹین عهدی محکم بست و میخواست باعانت ایشان بر
خون طغیان دولت فرانس راه بستگی بندد ولیکن پیش از این عهد بزودی مرگ ناگهانی او را در ربود بمرض
سکته در سال ۱۷۹۶ ع درگذشت بعد از فوت کترین دوم پسرش پال جانشین شد ولی عدم
قابلیت او باعث خرابی کار او گردید و او را کشتند و پس از او الکسندر پسرش وارث شد او صاحب
تخت و تاج شد و این شاهزاده در اول جلوس خود عهد استواری با انگلند و آسٹریه بر ضدیت و
مخالفت دولت فرانس بست ولی لشکر او در آسٹریه شکست فاحشی از لشکر فرانسه خورده ناچار
شده با نپولین بناپارٹ عهد بست تا آتش فتنه و فساد میان روسیه و سویڈن مشتعل شد و پس از چندی
عهد بست و مملکت فنلیند را بدولت روسیه تفویض نمود و در سال ۱۸۱۲ باز جنگ فیما بین روسیه و فرانسه
سر گرفت و نپولین بناپارٹ بملک روسیه لشکر کشید بعد از فتوح چند به ماسکو رسید و اهل روسیه
بجهت تنگ ساختن دشمنان خود شهر ماسکو را آتش زده بیرون رفتند و نپولین بناپارٹ ناچار
شده بعقب نشینی ... چو ... پشت بدشمن داده فرار کرد و عساکر روسیه با عساکر
دو ... نپولین شدند تا صلح تام زدند و در یک ماه دیگر الکسندر

با پادشاه پروشیا بانگلند رفته سه هفته در لندن توقف کرد و بساط عیش و عشرت گسترانیدند و الکسندر
از لندن مراجعت به سینت پطرزبرگ نمود پس از آن بزودی در مجلس کنگرهٔ در وینا در ماه نومبر ۱۸۱۴ حاضر شد
و در آن مجمع علم الکسندر را بپادشاهی پولند نیز امتیاز دادند و در ۲۶ سپتمبر سال ۱۸۱۶ع الکسندر شاهنشاه روس
و شاهنشاه آستریه و پادشاه پروشیه بیک عهدنامه که بجهة حفظ صلح عام بر مطلق دین عیسویه بسته بودند امضی
نمودند و الکسندر بشکر فتح علم جنگ ممتاز بود و در رواج و رونق دولت خود کمال جهد را داشت و در ۱۸۲۵ع
سرای سپنجی را وداع کرد و در وقت وفات او کانس تن تین برادرش که پادشاه پولند بود موافق قانون سلطنت
حق وراثت داشت ولی بجهة فاحشه که بزنی اختیار کرده بود خود را از سلطنت خلع کرده بهمان پولند قناعت
گزید و تاج و تخت را ببرادر جوان خود نیکولس تفویض نمود و در عهد این پادشاه وقایع که تازه واقع افتاد یکی جنگ
پولند است که اهل پولند خواستند ربقهٔ اطاعت روسیه را از رقبهٔ خود بیرون کنند و به آزادی نام
خود بر آیند و هر قدر جهد کردند سعی مفید نیفتاد و امپراطور روسیه در قتل و تنبیه آنها مبالغه تمام داشت و
دیگر جنگ ایران و دیگری جنگ عثمانی است که در این دو جنگ نیز کمال منفعت را حاصل کردند
و مایه سربلندی دولت روسیه در دول اروپا شدند و در سال ۱۸۵۵ عیسوی نیکولس در پطرزبرگ وفات
نمود و تاج شاهنشهی را بر سر پسر بزرگ او الکسندر ثانی گذاشتند و پس از فوت الکسندر پسرش نیکولس
ملقب به الکسندر که پادشاه حالیه است بتخت سلطنت نشست و حال مدت سال است که بر اورنگ
شهریاری جلوس کرده است

شبیه شاهنشاه روس



فصل پنجم مملکت جرمنی

جرمنی مملکت وسیع بزرگی است و درازی او ششصد میل است و پهنائی انجا پانصد میل است و
حد شمالی او دریای جرمن و دنمرک و بحر بالتک و حد شرقی او پروشیه و پولند در روسیه است و حد جنوبی او
جبال الپس و سویت زرلند و حد مغربی او فرانسه و ندرلند ست و جرمنی در ازمنه مختلف حدود مختلف
داشت و قبل از انقلاب تبدیل سلطنت فرانسه جرمنی به نه قسمت بزرگ تقسیم شده بود که آن نه قسمت را
دوایر مینامیدند و در عهدنامه وینیا که در سال ۱۸۱۵ عیسوی بانجام رسید جرمنی را در میان شاهزادگان
عمیده متفق قسمت نمودند که هر یک در حصه خود بازادی حکومت کنند و تاریخ قدیم جرمنی علی الظاهر
بنظر افسانه می آید ولی آنچه معلوم شده آن است که این مملکت در ازمنه جدیده مسکون و معمور شده است
و مصنفان قدیم عموما بتکلیف و تشویش اسامی سکنه اولایت را از طوایف سلت و سی تیه حساب کرده اند و
طوایف سلت از نسل و نژاد کومر است که پسر بزرگ جفت است و جفت همان یافث است و این طایفه
فریجیه را در ایشیای صغیر آباد کردند و سلتی حرکت کرده جانب یسار را انتصاحب نمودند و در ولایات
پولند و هنگری و جرمنی و فرانسه و اسپانیا پراگنده گشتند در وقتیکه اعقاب ماگوگ برادر کومر حرکت
کرده بجانب مشرق نشستند و مشرق زمین تا تارستان را آباد کردند و طوایف سلت در آروپا صاحب
مکنت و قدرت شدند و چندین قسمت اروپا به سلطنتهای بزرگ رسیدند از تواریخ مورخین نوشته
اند جرمنهای قدیم در جوانمردی و فتوت و نعمت و دولت یگانه آفاق بودند ولی حرص زیادی در
تحصیل مال و دولت داشتند همسایگان دور و نزدیک خود بدون اینکه از انها اذیتی برسد از ایشان
با نها آزار و اذیت زیاد میرسید چون حریت و آزادی که در ضمایر آنها کالنقش فی الحجر ثابت بود
ایشان را بر آن وا داشت که از قید تسلط و استیلای رومیان خود را اخلاص سازند و در این کار قبایل
و طوایف اتحاد کرده با رومیان در افتادند و بزودی پس از چندین حروب بر رومیان غالب شده
[illegible] پس از آنکه خلاصی یافتند دراز زمانی بحالت جهالت باقی بودند و بعضی
از جهال رایت اقتدار افراختند و در مائه سادسه فرانسه بجرمنی داخل شدند قوت و استیلای
ایشان بتدریج زیاد شد تا در زمان شاهنشهی چارلمگن در سال ۸۰۰ غلبه و استیلای ایشان بحد کمال رسید
و در آغاز مائه تاسعه چارلمگن بر ممالک جرمنی مسلط شد و بنیان شاهنشهی جدید مغرب را پس از آنکه
بطالیه باطل شود و ویران شده بود گذاشت ولی جانشینهای او نتوانستند پس شوکت تخت و

تاج جد بزرگ خود را بخبدار دو در سال ۸۸۸ ممالک این شاهنشاه بحالت اصلی خود عود کرد چنانچه
تاج شاهنشهی را بر سر از نسلف پادشاه بهیمیه گذاشتند و از آن زمان تا سال ۱۸۰۶ عیسوی جرمنی بلقب شاهنشاهی
فائز بود و خانوادهای سکسانی و فرنکونیه و سوابیه مستقلاً در حکومت خود برقرار بودند خرابی در خشنه که در
بنیان شاهنشهی جرمنی راه یافت پس از فتح نابلیون بناپارت بود که در جنگ استرلیز عساکر متفقه اتریشیه
و روسیه و پروشیه را شکست داد و فوراً در پی این فتح عهدنامه پطرز برگ اتفاق افتاد و باین عهدنامه
شاهنشاه فرنسیس شاهنشاهی جرمنی را منسوخ و متروک ساخته حکام ولایات جرمنی را معزول نموده لقب
شاهنشهی اتریشیه را اختیار نموده و قدرت و قوت نابلیون نیز با وقایعی که در سال ۱۸۱۴ عیسوی با مجلس
کبیر وینا که در سال ۱۸۱۵ اتفاق افتاد کلی بانجام رسید و از آن پس جرمنی با امتیازات جدیده در زیر
لقب معاهده و ارکان ممهده امتیاز حاصل کرد و بر چند این ارکان ممهده و ولایت معاهده باعانت قدرت
اروپا آزادی یکدیگر را کفیل شده اند ولی ولایات کوچک لازم است که همیشه مبنی و اختیار خود شان
را در میان چنین همسایگان مغرور قوی و حریص ملک و مال مثل اتریشه و روسیه و پروشیه و فرانس
در معرض فنا و زوال بدانند و ولایات بهیمه و لوسیه و موراویه و سیلسیه و در زمان چارلمکین
در جزو آن دایره محسوب نشد بعضی جرمنی را بدو قسم تقسیم کرده اند که قسمتی را جرمنی علیا و قسمتی را جرمنی سفلا نامند
اما جرمنی علیا مشتمل بر ولایات بهیمه — موراویه — اتریشیه — سوابیه — بوریه — پلیتینیت رین فرنکونیه
آرین شیه — کرنیولا — و جرمنی سفلا مشتمل بر قسمتی از رین سفلی — کولون — نیستر و سفالیه — و هس و پروشیه
و کلیس نیه و لوستیه و سکسانی سفلا — و سکسانی علیا و سکسن برگ — ولنین برگ و بریدن برگ و پومرانیه
بود و هر چند شاهنشه جرمنی به پایان رسید ولی اطلاع کیفیت او و عبرت برینهای قدیمه که در
عصر رومیان بودند در دست رومیان بسیار نبود و حقیر بودند ولی جرمنهای جدید در دلاوری و
جرأت و شجاعت از دیگران امتیاز داشتند و زنهای جرمن نیز عموماً خوش سیما و لطیف اندو و در
زنان جرمن غالباً لباسهای نامحسوس دارند و عموماً اهل جرمن جوانمرد و صادق و غریب نوازند
و دو پادشاه در جرمنی است یکی شاهنشاه آتریه که در مذهب رومن کتلیک اصرار دارد و دیگر
پادشاه پروشیه که بر آیین پروتستنت استوار است و در جرمنی اگر چه چند نفر از شاهزادگان
معتبر هستند که در نظر مردم وقر دارند و از دولت و سلطنت نیز بهره کلی یافته اند ولی از قدرت
و آزادی تمام بی بهره اند و از این شاهزادگان بزرگتر پادشاهان بواریه و هنور و سکسانی
و ورتمبرگ و ڈیوک های کبیر هس دبیدن است ولیکن قوت انگلند بسیار است که میتواند دعوی

بتعلیم و اعانت هر طایفه را یاری و مددگاری کنند — و اختراع صنعت چاپ و صلاح
و تصحیح دین از اول از جرمنی برخواست باعث افتخار شهرت او در ممالک و بلدان شده است و
منازعات و قتل و قتال مذهبی تا مائه شانزدهم و مائه هفدهم بود در آخر الامر یک قسم تمازی فیما بین متنازعان
باعث تبری کنندگان ارباب اتفاق افتاد که کتابیان یا ممالک جنوب را التصرف کردند و تبری
کنندگان ولایت شمال را تصاحب نمودند و پادشاه حالیه جرمنی فردریک ولیم امپراطور است

شبیه پادشاه حالیه جرمنی



فصل ششم در بیان مملکت آسٹریه

مخفی نماند که در مائه تاسعه و عاشره آستریه خاص آسرحدار و یا حساب میشد و اکنون شاهنشاهی اسٹریه اطلاق
میشود شهنشاهی اسٹریه فقط مملکت شامل به سلطنتهای هانگری و بوهیمیه و یک قسمت معتبری از پولند و والایا
موراویه و ترنسیلوینیه و اسکلاونیه و کروتیه و تیرل و دوالمتیه است که در حدود دولت عثمانیه است
و لامبردی و وینس است که از ایطالیا محسوب میشود و این شاهنشاهی دو صد تخمیناً هفتصد و شصت
میل در درازی از مشرق تا مغرب و تخمیناً پانصد و بیست میل از شمال تا جنوب است محتوی بر
نفوسی است که تخمیناً سی ملیان میشود و شاهزادگان خاندان اسٹریه از نژاد نسل کونت هاپسبرگ

هستند و قبل از زمان اینها آبا و اجداد اینها گمنام بودند و پس از آنکه آن خانواده به پادشاهی رسیدند با حصول مواصلت
و مزاوجت با سلاطین دیگر و وقایع شایسته الیه دولتشان خود شان را بزودی در اروپا سربلند ساخته و سلطنت
را موروثی نمودند و رفته رفته کار شان رونق گرفت تا آخر قدرت و قوتی حاصل کردند که چارلس پنجم
ممالک وسیعه در تصرف آورد و شاهنشاه آستریه اکنون فرنسیس جوسف چارلس است که او نیز پادشاه
هنگری و بهمیه و لامبردی و دینس و صدرنشین ارکان معاهده جرمنی است و هوای ممالک آستریه
مختلف است ولی غالباً معتدل و سازگار است و خاک آن مملکت با قوت حاصل خیز است
و از شهرهای بزرگ آن سلطنت یکی ویناست که پایتخت مملکت آستریه است که در نزدیکی رودخانه
دنیوب اتفاق افتاده و این شهر چندان وسیع نیست ولی آباد و خوب است و ابنیه و عمارات
آنجا با شکوه و حشمت است و آستریه را در قدیم در میان گال بلجیک می گفتند و این را از هنگری
جدا کرده به جرمنی ملحق کردند و اسم آستریه را در سال ۱۰۴۰ع باو دادند و پس از آنکه چارلمگن شاهنشهی مغربی را
استوار کرد آستریه را ایسترن فرنس نامیدند یعنی فرانس شرقی و سلاطین خانواده آستریه بقدر یافتند سال
در جرمنی شاهنشهی کردند و در سال ۱۸۰۴ع لقب شاهنشهی جرمنی موقوف شد و بشاهنشهی آستریه ملقب
گشتند و پس از عهدنامه وینا در سال ۱۸۱۵ع لقب شاهنشهی حق خاندان آستریه شد و فرانسیس جوسف
که اکنون پادشاه است ولادت او در هیجدهم آگست سنه ۱۸۳۰ع اتفاق افتاده و بعد از خلع عموی
خود و ترک حق پدرش از پادشاهی که حیات داشت در دوم دسمبر ۱۸۴۸ع بشاهنشاهی آستریه سرافراز

شبیه پادشاه آستریه



فصل هفتم مملکت نیدرلینڈ یعنی ہالنڈ و بلجیم

نیدرلند مشتمل بر هشت پراونس متحده است که نامیده شده است هالند و به نام پراونس دیگر که مسمی است
بلجیوم و این مملکت در وقت استیلای رومیان یک قسمتی از گالیه محسوب میشد و پس از رومیان
در دایره برگندی و شاهنشاهی جرمنی معدود بود و از ایشان دو سلطنت تعیین شده است که مخصوصاً
در دو حصه بزرگ مفروز شده حصه اول هالند که در جانب شمال حصه ثانی بلجیوم است که در جانب
جنوب است این ولایات و عاقبت او بار شوکت بناپارت در سال ۱۸۱۴ عیسوی بمرتبه کنگدم
رسید و در اختلاف جدیده که در هالند و بلجیوم در سال ۱۸۳۰ع اتفاق افتاد این ولایات بدو کنگدم
جدا شد و پادشاه جدا مقرر گردید هالند را قدیما بتاویه میخوانند مشتمل بر هفت پراونس است از جمله هالند
زیلیند فریزلند گرانین جن اووریسل یوترک جلدرلند و سکنه این ولایات را واچ مینامیدند
و هالند محدود است در شمال و مغرب با دریای شمال و در مشرق با هنوور و با ولایات متفرقه پروشیه
و در جنوب با بلجیوم و ولایات هالند بنظر یک صحرای متصل و مستوی می آید و بلجیم مشتمل است بر نه ولایت از
جمله بربنت شمالی و بربنت جنوبی لیمبرگ انت ورپ فلندرس شرقی فلندرس مغربی هینالٹ لکزمبرگ و این
شانزده ولایت که اکنون باسم هالند و بلجیوم معروف است در ازمنه جدیده نیدرلند میگفتند ولی در ازمنه سابقه تنها گالیه
بلجیکا مینامیدند اغلب این ولایات در عهد قدیم در تحت اختیار رومیان بود تا اینکه طوایف شمالی رومیان را در ایطالیا شکست داده و شاهنشاهی
مغربی ایشان را برهم زدند این ولایات نیز از تصرف رومیان بیرون رفت و پس از رومیان این ولایات را طوایف شمالی تصرف کردند
چنانچه هر طایفه از ایشان ولایتی را در قبضه اختیار خود داشت و در سال ۸۴۵ بعد از ولادت عیسی
بر این ولایات طایفه فرنگ که در تحت حکم کارادیو بودند تسلط یافتند و در سال ۱۰۵ عیسوی ابتدا پادشاهان
طایفه های آن ولایت کشته شدند و اکثر جا را آتش زدند و در عقب آن پادشاه شش صد
پیاده و سوار در طوایف پیچ آمده بود و پس بعد از خرابی بعضی از این ولایات در میان ڈیوک ها
ولایت منقسم شده و سالهای بسیار بر انطریق گذرانیدند تا اینکه رفته رفته بعضی از آن ولایات
ممالک ڈیوک برگندی اضافه گشت و در سال ۱۵۴۳ع چارلس پنجم این شانزده ولایت
را بتصرف آورده بحکومت واحد مبدا کرد و در سال ۱۵۷۹ع در سلطنت فلیپ دوم هفت ولایت
از این ولایات از اختیار شاهنشاه بیرون رفته در شهر یوترک برای حراست خود عهد کردند و نه
ولایت دیگر در تصرف اهل اسپانیه برقرار بود و این ولایات را اسپینش نیدرلند میگفتند یعنی نیدرلند

تعلق به اسپانیا دارد —

پس از وفات چارلس دوم این ولایات به تصرف یک شعبه از جرمن که خاندان اسٹریه
باشد قرار گرفت بعضی از آن ولایات را به قهر و غلبه و بعضی بعهد و پیمان تسلیم اهل فرانسه
نمود و اخراج شد و باعهدنامه کانگرس که در سال ۱۸۱۵ع اتفاق افتاده اسٹرین نیدرلینڈ که در
تصرف اسٹریه بود به هفت ولایت سابق اضافه شد و اقرار سلطنت نیدرلینڈ دادند که
ولایات شانزده گانه در تصرف یک پادشاه بود ولی در سال ۱۸۳۰ع باز این ولایات دو
سلطنت جدا مقرر گردید که یکی هالنڈ و دیگری بلجیوم است پادشاهی که سلطنت هالنڈ معین شد
ولیم شاهزاده جدید آنج پادشاه اول نیدرلنڈ بود و معزی الیه را در ... مجبور کرده از سلطنت خلع
کردند و پس از خلع او پسرش ولیم دوم را بجایش اختیار کردند و پس از او پسرش ولیم سیوم
پادشاهی هالنڈ سرافراز شد که تا اکنون حکمران آن ولایت است —

و ولایات بلجیم در سال ۱۸۳۰ عیسوی بدآج باغی شدند و لشکر او را از شهر بیرون نمودند و
در ارک متحصن شد و اهل شهر بنای انداختن توپ را گذاشت ولی کاری از پیش نبرد
و ڈیوک نمرس را به پادشاهی انتخاب کردند لیکن پدرش پادشاه فرانس باین امر راضی نشد
لهذا لیوپولڈ شاهزاده کابرگ را باسم پادشاه بلجیوم خواندند چون مشار الیه وارد بروسلس شد اهل هالنڈ
از در مخاصمه و منازعه در آمدند و دولت فرانس پنجاه هزار لشکر باعانت ایشان فرستاده بود
آخر الامر دول خارجه واسطه صلح شده در سال ۱۸۳۱ عیسوی صلحی فیما بین هالنڈ و بلجیوم
اتفاق افتاد و قرار براین شد که بلجیوم دولت جداگانه باشد و سپاه فرانسه مراجعت کردند
و عهدنامه دیگر میان هالنڈ و بلجیوم به تصدیق پنج دولت در سال ۱۸۳۹ عیسوی
در لندن به انضباط رسید و تا اکنون لیوپولڈ پادشاه بلجیوم است — شد لیوپولڈ شاه بلجیوم ...

فصل هشتم مملکت پروشیه

دولت پروشیه یکی از سلطنت‌های وسیع و قوی اروپاست وقتی در تعداد مرتبهٔ سیوم بود لیکن الآن
جزو مرتبهٔ دوم سلطنت‌ها ... به حساب میشود و ابتدای این سلطنت از سال ۱۷۰۱ عیسوی است و پروشیه
به مرتبهٔ سلطنت ... واقعه جزئی و واقعه عرضی فائز شد و آن چنان بود که فردریک ولیم شاهزاده
مغرور بود و در مجلس مشاورت ... در سال ۱۷۰۵ عیسوی منعقد شد ولیم سیوم پادشاه انگلیس ...

شبیه پادشاه حالیه هالند و بلجم





شد که بجهة فردریک کرمی نشان وار گذاشته شود فردریک از اینمعنی آزرده خاطر گشت و در ان
مجلس او بسیار ناگوار آمد که پادشاه انگلیس چندی قبل که کمتر از او بود چنین بحرمتی در حق او روا
داشت لهذا بخیال پادشاهی افتاد و با گرتشکی که امیرالامرای جرمنی نزد او اعتراف بجرایم و گناه
خود میکرد دوست شد و تعارف زیاد با وی داد تا او حکم و لقب پادشاهی پروشیه را
برای او از شاهنشاه گرفت و در آن زمان نیز انقلاب کلیه در دول اروپا بود و انگلیس در مقام
تعرض و ممانعت بنیاد و سلطنت پروشیه مشتمل بر قسمتی از جرمنی و پروشیه مشتمل بر ولایت مابین شمال و مغرب
قسمت پولند است و عرض و وسعت سلطنت او از مشرق تا مغرب فزون تر از ششصد میل
و از شمال تا جنوب سیصد میل است و جمعیت تمامی سلطنت متجاوز از ده ملیان است و سکنه
پروشیه مردمان رشید جنگی هستند و سالهای سال گردن کشی کرده اند و باطاعت هیچیک از سلاطین
نرفته اند و در سال ۱۷۰۱ عیسوی سلطنت پروشیه به فردریک ولیم براندن برگ مقرر شد و قبل از این
حکمرانان پروشیه در اطاعت پادشاهان پولند بودند ولی اکنون معلی و سرور اهل پولند خود را میشمارند

اسمای سلاطین پروشیه از این قرار است فردریک اول در سال ۱۷۰۱ عیسوی پادشاه پروشیه شد
پس از آن پسرش فردریک ولیم اول جانشین او شد بعد از او فردریک دوم ملقب [illegible]
بجای پدر نشست و در عهد او پروشیه ترقی کرد و نظام و لشکر پروشیه کمال نظم و انتظام را گرفت
بعد از وفات او فردریک ولیم دوم برادرزاده پادشاه ماضی پادشاه شد بعد از آن فردریک
ولیم سیم به تخت سلطنت جلوس نمود با ناپلیون بناپارت جنگها کرد و آخر الامر با دولت انگلند
در اضمحلال دولت فرانسه و انتظام امر ناپلیون اتفاق نمود پس از آن فردریک ولیم چهارم پسر
فردریک ولیم سیم که در هفتم جون سال ۱۸۴۰ عیسوی بعد از پدر تاج شهریاری بر سر گذاشت و خواهر
این پادشاه زن امپراطور روسیه نیکولس اول بود که مادر امپراطور الکسندر ثانی است و این پادشاه
چون اولادی نداشت برادرش ولیعهد بود که او نیز پیر بود لهذا سلطنت به برادرزاده اش
فردریک ولیم پادشاه حالیه رسید

شبیه پادشاه حالیه پروشیه



فصل نهم مملکت فرانسه

دولت فرانسه یکی از سلطنتهای قوی وغنی ونامدار اروپا است واین سلطنت در مغرب اروپا
واقع شده وتخمینا پانصد میل طول وپانصد میل عرض آن است وجمعیت این دولت اکنون
چهل ملیان تخمین کرده اند بر مورخین معلوم نیست که در چه عصر یا با چه طایفه فرانسه آباد شده است
ولی عموما همین قدر مفهوم شده است اشخاص که در آن مملکت اول توطن کرده اند از اعقاب
و ذراری گومر بوده است که ولد ارشد یافث ابن نوح است که در این ولایت بعد از خرابی
بابل متفرق وپراکنده شدند واین طایفه در دست رومیان گرفتار شدند واز زمان جولیوس سیزر
تقریبا تا پانصد سال بعد از آن این ولایت در تصرف رومیان بود ودر انهدام ارکان شاهنشاهی رومیان
در با تجهیز این مملکت بدست طوایف گاث و وندل و برگندی افتاد و آخر الامر طایفه فرنگ
که در تحت رایت فرامند بودند بر این کشور استیلا یافتند ولی بسکنه قدیم بجا اذیت و آزار نه
رسانیدند وطایفه فرنگ در سال چهار صد وهجده بعد از عیسی علیه السلام بگال داخل شدند
وپس از آن اسم این کشور را که گال بود تبدیل داده فرنس خواندند و فرامند در سال ۴۲۸ عیسوی
جهان را وداع کرد و پسر او کلادیو بجای پدر نشست ودر سال ۴۴۷ جهان را بدرود نمود واز او بچه
کوچک باقی ماند ومروی را قیم قرار داد ومروی یکی از شجاعان طایفه فرنگ بود که کلادیو او را بجهت
تربیت ومحافظت اولاد خود باطلاع طایفه فرنگ انتخاب نمود ودر زمان حکمرانی او پادشاه اتیلا که پادشاه
طوایف هن بود بر ایطالیا لشکر کشید بر آن ولایت داخل شد ومروی پادشاه فرنگ از خوف
ولایت خود با ایتیوس سردار رومیان وپادشاه طوایف ویزی گاث متفق شد واین عساکر
متفقه را با اتیلا در صحرای شلونس تلاقی فریقین دست داد ولشکر اتیلا شکست خورده بهزیمت
شتافتند وپس از آن عساکر متفقه او را از ولایت ایطالیا نیز بیرون کردند وایتیوس پس از این
محاربه چندی بسیر مروی بالکل رایت استقلال افراشته ولایت پیکاردی و نارمندی وقسمتی از
جزیره فرانس را تصرف کرده وچلپرک پسر مروی در زمان سلطنت خود پاریس وشهر دیگر را مسخر نمود
و پادشاهی فرنگ استوار کرد و کلادیس جانشین او کل ولایت خود را از قید رقیت رومیان خلاص کرد و
اسم فرنس ابهمه ولایت خود که ما بین رود خانه رین ولوار بود داد ودر تاریخ فرانسه از آن زمان تا وقت
چارلمین هیچ چیز که لایق تذکار باشد اتفاق نیفتاد واین شاهزاده چارلمین در مائه هشتم به همین قدر
در تسخیر ولایت ممالک جرمنی مظفر بود [illegible] کامیاب شد واین پادشاه بهمه
را مسخر ساخت وجرمنی ضمیمه ولایات خود نمود وبیارسی پاپ بعد از پادشاه لامبردی لشکر

کشته شد و ظفر یافت و او را گرفتار کرده مملکت او را تصرف نمود و تاج پادشاهی لامبردی را نیز
برسر گذاشت و پاپ را در کار خود و مملکت خود مسلط ساخت و کوکب اقبال این پادشاه در فلک
حشمت تابان شد و او را بشاهنشهی روم نیز انتخاب کردند چنانچه در روز مولود حضرت عیسی
علیه السلام در سال ۸۰۰ع در روم تاج شاهی بر سر او گذاشتند و شاهنشهی مغرب در وجود
او مجدد شد و در عصر خود بلکه پس از آن نیز او را یکی از سلاطین ذوی الاقتدار دنیا میخوانند
ولی عجب است که شاهنشهی با شوکت او بزودی پس از مردن او بحد نقصان رسید و ولایات
و ممالکی که از همسایگان گرفته بود از اختیار اولاد او بیرون رفت و سبب کلی این کار این بود
که چارلمگن ولایات را در میان اولاد خود تقسیم کرده بود و پس از او در میان اولاد و اعیان او گفتگو
شد و نزاع داخله بخارج سرایت کرد هرچه در داخل این کار ضعف گرفت بر قوت خارج افزود
چنان شد که طوایف نارمن که شریرترین خلایق بودند از سواحل ناروی و ڈنمرک و دیگر قسمتهای
اسکندی ناویه بر سواحل فرانس بتجدید عهد سابق کرده و قتل و غارت و دزدی کوتاهی نکردند
و اهل فرانسه چنان از آن طوایف مخوف بودند که ناچار ولایت نارمندی و بری ٹانک
را به رولو که رئیس آن طوایف بود تسلیم کردند و آن طوایف در این ولایت سکنی گرفتند و در
سال ۹۱۲ عیسوی رولو جبراً دختر پادشاه فرانسه را بعقد ازدواج خود در آورد القصه پس از رولو نبیره
ولیم ڈیوک نارمندی بمملکت انگلند حمله آورد و هرالڈ پادشاه انگلستان را که آخرین
پادشاه سکسان است که در انگلند پادشاهی کرده اند شکست داد و تاج شاهی انگلند
را بر سر گذاشت و با نجهت ولایت نارمندی بمملکت انگلند متصل شد خلاصه خاندان بوربان
پس از سلطنت چندین قرون در لوئیس شانزدهم بزوال پیوست و دولت فرانسه بجمهوریت
قرار گرفت و از جمهوریه بشاهنشهی کشید و پس از آن باعث اتحاد دول فرنگستان شد
بالجمله وقایع فرانسه از سال ۱۷۹۳ عیسوی تا افول نیر جلالت بناپارٹ در سال ۱۸۱۵ع
قابل تذکار است از انجمله جنگ آسٹرلیز در دوم سپتمبر ۱۸۰۵ عیسوی فیمابین لشکر فرانسه و
عساکر متفقه اتفاق افتاد و در جنگ سه امپراطور حاضر بودند لشکر فرانسه ناپلیون بناپارٹ
حکمران بود و در طرف مقابل امپراطور روسیه و امپراطور آسٹریه فرمان ده لشکر بودند
و نسیم ظفر بر رایات فرانسه وزید و از عساکر متفقه فزون تر از چهل هزار بخاک هلاک افتاد و بسبب
از این جنگ عهدنامه پرسبرگ بوقوع پیوست که سلاطین ثلاثه آن عهدنامه را امضی نمودند و دیگر

جنگ جنا که در سال ۱۸۰۶ عیسوی میان بوناپارت و پادشاه پروشیه واقع گردید که سی هزار از لشکر پروشیه کشته شد و چندین هزار اسیر شد و دویست عراده توپ بدست لشکر فرانسه افتاد و دیگر جنگ فریدلند و جنگ کرم که ناپلیون بناپارت مظفر گردید و همه سواحل دریای مشرقی اسطریا و سلطنت نیکن و توابع به فرانسه مفوض شد و شاهنشاه اطریه بر سلطنت جوسف بناپارت برادر ناپلیون در اسپانیا اقرار و تصدیق نمود اما جنگ لیپزیک که سال ۱۸۱۳ اتفاق افتاد و این جنگ نیز از جنگهای نامی اوقات جدیده است که میان سلاطین متفقه و لشکر فرانسه بوقوع پیوست از طرفی سپاه اطریه و روسیه و پروشیه بود که عدد لشکریان دویست هزار چهار صد ۲۰۰۴۰۰ و از طرفی ناپلیون بود که لشکر او یکصد و شصت هزار و چهار صد نفر جنگی تیغ جلادت از نیام آختند و بر یکدیگر تاختند و آخر الامر شکست بر لشکر فرانسه افتاد و باعث شکست فرانسه هفده فوج اسپانیکسان شد که بر ناپلیون خلاف کرده در گیرودار معرکه غفلة و سرکشی نموده با سپاه فرانسه بنای کاوش گذاشتند و عرصه را بر ایشان تنگ کردند و در این جنگ هشتاد هزار نفر کشته شد که از آن جمله چهل هزار سپاه فرانسه بود و سی و پنج عراده توپ و چندین لوای مشهور از فرانسه بتصرف عساکر متفقه آمد روز دیگر شاهنشاه روسیه و اطریه و پروشیه بدار السلطنت پاریس وارد شده صلای صلح عام زدند ارباب بصیرت باید عبرت گیرند وقتیکه کوکب اقبال ناپلیون در فلک جلادت تابان بود فتح مارنگو و فتح فریدلند هر دو در یک ماه اتفاق افتاد و وقتی که دعایم مبانی او بدست تقادیر به عرصه انهدام پذیرفت رایت حشمت او نگون سار شد سعی او باطل و جهد او بیحاصل گردید والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم ۞ — شبیه پادشاه فرانسه در صفحه ۲۹

فصل دویم در سلطنت اسپن

سلطنت اسپانیا محتوی بر زمین بسیاست که در جنوبی اروپا اتفاق افتاده است و اسپانیا چهار صد و شصت میل از شمال تا جنوب و پانصد و هفت میل از مشرق تا مغرب است و مشتمل بر یازده ملیان نفوس است و اسپانیه اکنون در چهارده قسمت منقسم شده است و تفصیل او از این قرار است مملکت گلیسیه و استوریس و بسکی و مملکت نورو اریکان و کتلونیه و لیسه و مرسیه و جزایر بلی ریک و مملکت لیون و استره مدیره و اندلوسیه و الدسنیل و نیو کستیل و هوای کشور اسپانیا مختلف است چنانچه در ولایات وسط معتدل و در اندلوسیه و کتلونیه در اکثر ایام بسیار گرم است و خاک اسپانیا مختلف و رعایای

شبیهٔ پادشاه حالیهٔ فرانسه



آنجا چندان شوق بزراعت و فلاحت ندارند و از آنجهة اکثر اراضی آنکشور لم یزرع است و این اشخاص سلطنت
اسپانیا که اکنون بر پاست از اهتمام و سعی فردنید اول است که در سال ۱۴۹۲ عیسوی عربها که باصطلاح
اروپا مور میخوانند از ولایت گرناد بیرون کرد و سلطنت ارکان را با سلطنت کستیل با ازدواج ایزابلا که وارث
سلطنت کستیل بود متحد نمود و قبل از زمان استیلای او کشور اسپانیا متصرف مورها بود و صد سال قبل از
استیلای او بجهة مساعی مشکوره مورها کشور اسپانیا یکی از ممالک قوی در اروپا حساب میشد و تا حکمرانی فردنید
کشور اسپانیا در میان چند نفر از شاهزادگان مسلمان و عیسوی منقسم بود و هر یکی در ولایت خود رایت
استقلال و استیلا افراخته بودند در وقت حکمرانی فردنید و ایزابلا همه این ممالک حکم واحد یافت و
در حکمرانی جانشین او یک معتبر حصه از ممالک مغربی بنام سلطنت پورتگال مفروز شده باز این حصه مفروز
موضوع بعد از چندی بسلطنت اسپانیا مدت شصت سال در زمانه شانزدهم مسیحی ضمیمه گردیده و لیکن
بنا بر بغاوت بومیان مملکت پورتگال از تحت تصرف اسپانیا بیرون شد و از آن زمان الی حال سلطنتی جدا

و دولتی مستقل هست و دولت پورتگال بحسب وسعت و جمعیت خیلی کمتر از اسپانیا است ولی از ضعف
دولت اسپانیا است که نمی تواند بر این مملکت که مدتها در تصرف او بوده استیلا یابد و دولت اسپانیا
اگرچه در زمان فردیند ترقی کرد باعلا درجه کمال رسید ولی کمتر از صد سال پس از او باز روی به تنزل
گذاشت و در سال ۱۸۰۸ عیسوی لشکر فرانسه که در زیر فرمان مرشل مورات بود باین شهر داخل شد و عیال
پادشاه اسپانیا را با بزرگان ولایت به فرانسه فرستاد و چارلس چهارم پادشاه اسپانیا مجبوراً استعفانامه
خود را از تخت و تاج در سال ۱۸۰۸ع نوشت و فردیننا پسر او که وارث تاج بود در فرانسه از آن زمان محبوس
بود در سال ۱۸۱۴ع خلاصی یافت بالجمله جوسف برادر امپراطور بناپارت در سال ۱۸۰۸ عیسوی داخل شهر
مدرید شد و جمیع لعل و اثقال سلطنت بر پشت مراجعت کرد و در سال مذبور کشور اسپانیا به بناپارت مسلم گردید و جوسف
بناپارت برادر خود را بسلطنت انجاد در سال ۱۸۰۹ع مامور نمود و جوسف تا سال ۱۸۱۳ع از جانب برادر
تاجدار اسپانیا بود و در سال مذبور از صولت لشکر دیوک ویلنگتن تاب نیاورده به فرانسه برگشت و لشکر
فرانسه که در تحت اختیار مرشل مرموث بود شکست خورده بفرانسه معاودت نمود و پس از رفتن ایشان و افول
ستاره اقبال بناپارت فردیند وارث تاج اسپانیا در ۱۲ دهم مئی ۱۸۱۴ع تا نیا به مملکت خود مراجعت نمود
شد جمع الملک الی نصابه

شبیه پادشاه اسپین حالیه



فصل یازدهم مملکت پورتگال

مملکت پورتگال سابقاً جزو کشور اسپانیا بود و در انقلابات اسپانیا از آن کشور موضوع شد و این مملکت تخمیناً سیصد و شصت میل در طول و صد و بیست میل در پهنا است و جمعیت آنجا چهار ملیان است ۱۰۹۵ع سلطنت را در پورتگال هنری برگندی بنا نهاد و مشار الیه مرد دانائی بود و یکی از دختران پادشاه کستیل را بعقد خود در آورد و بدین واسطه امر او در پورتگال رونق گرفت و اهل پورتگال در مائه پانزدهم و شانزدهم ترقی کامل کردند ولیکن الآن مثل اسپانیا این دولت نیز بحد زوال رسیده است و صفحه ولایات پورتگال بسیار نیکو و خوشنما است و خاک آن ولایت حاصل خیز است و هوای آنجا فرح بخش و سازگار است و هر قسم میوه در آنجا است باوجودیکه این ولایت با کشور اسپانیا در همه چیز مشابهت کلی دارد ولی عداوت تمام در میان اهالی این مملکت مرکوز قلوب و نفوس است - خلاصه هر ملتی وقتی در دنیا شهرت کرده است و بحد کمال رسیده و پورتگال در زمان آلبوکرک ترقی کامل کرد و ولایات پورتگال اکنون در شش حصه تقسیم شده است و سلاطین پورتگال از این قرار است اول جان ڈیوک برگنزا - در سال ۱۶۴۰ع با لشکر اسپانیا جنگ کرد تا ولایت پورتگال را از تصرف ایشان در آورد و خود را پادشاه پورتگال کرد که سلسله این خانواده است که اکنون به سلطنت اقدام دارند بعد از آن الفونسو ششم و پس از آن پطر دوم برادر الفونسو ششم و بعد از آن جان پنجم پسر پطر دوم به تخت نشست پس از وفات او جوسف پسر جان پادشاه شد و دختر جوسف که وارثه تاج نشین او بود با زن و اجازه پاپ زن عموی خود گشت و ایشان پس از جوسف معاً با مور سلطنت اقدام داشتند بعد از آن جان ششم که سابقاً قائم مقام بود به پادشاهی رسید و این پادشاه در سال ۱۸۰۷ عیسوی از بابت تطاول لشکر فرانسه به پورتگال از سلطنت محروم شده به برزیل شتافت و پس از گرفتاری ناپلیون به پورتگال برگشت و در سال ۱۸۲۱ع برزیل انقلاب شد ثانیاً به برازیل مراجعت کرد و در سال ۱۸۲۶ع وفات یافت پسر دوم پدر و خود را به پادشاهی برزیل منتخب کرده به برزیل رفت پادشاهی پورتگال را به دختر خود مریه تفویض کرد - دام میگایل برادر پطر چهارم به زور غصب کرد و تخت را از ملکه مریه را معزول نمود و خود به تخت نشست و شش سال سلطنت کرد پس از وفات او باز مریه ثانیاً به پادشاهی رسید و در سنه ۱۸۳۳ع تاج پادشاهی بر سر گذشت و در سال ۱۸۵۳ع وفات یافت و پسر او که وارث تخت بود چون صغیر بود اعیان دولت قرار دادند که شوهر ملکه از جانب پسر خود بوکالت با مور سلطنت پردازد چون شاهزاده

بحمدٖ رشد رسید به تخت شاهی جلوس نمود که الحال پادشاه است

شبیه پادشاه پرتگال



فصل دوازدهم مملکت سویت زرلنڈ

سویت زرلند مملکت کوچک کوهساری است که درمیان کشور جرمنی و آستریه و فرانسه و ایطالیا اتفاق
افتاده و در ۲۲ بلوک معظم تقسیم شده است و جمعیت این مملکت اکنون دو ملیان یکصد هزار متجاوز است و حکمرانی
آنجا جمهوریه است و رئیس مجلس جمهوریه را لندامن گویند اهالی سویت زرلنڈ از
اعقاب و اولاد هلوتی قدیم هستند و در وقت جولیس سیزر حلقهٔ اطاعت و بندگی رومیان در گوش داشتند و
ولایت ایشان ضمیمه مملکت گال بود و ایشان در اطاعت رومیان تا زمان شاهنشاه هانوریوس و
لین ثی تین ثانی بودند و در سال ۴۰۰ع اینولایت را اهل برگندی تسخیر نمودند و در سال ۱۰۳۲ عیسوی
همه اینولایت را رودالف آخرین پادشاه برگندی به شاهنشاه جرمنی تفویض نمود و از آن عصر سویت زرلنڈ
جزو ممالک شاهنشاهان جرمنی گشته حکام و ضباط که از جانب شاهنشاهان در اینولایت بحکمرانی قیام و اقدام

داشتند در مردم آزاری و ضبط اموال اهتمام داشتند اهل هیچ تقاعد و تکاهل نداشتند اهل سویتزرلند را ازاین تعدیات کار بجان و کارد باستخوان رسید ناچار بدرگاه البرت دوم بتظلم روانه شدند و آن پادشاه بهیچ وجه عرایض و ملتمسات ایشان را قبول نکرده غمی بر غم ایشان افزود و گریس را که حاکم سویتزرلند از این شکایت و تظلم رعایا غضبناک شده هر کرا از ایشان را یافت بنوع عقوبت و سیاست نمود و بدعتها و قانونهای غریب درمیان ولایت شایع ساخت از آنجمله حکم کرد چوب بلندی در بازار برپا کردند و کلاه خود را بر سر آن چوب گذاشت و امر کرد که هر کرا از پهلوی چوب بگذرد همان تعظیم و تکریم را که نسبت باو بعمل می آوردند بجا آورده و چند نفر از خفیه بقراولی گذاشت که هر کرا اعتنا نکرد بعرض او برسانند او را گرفته تنبیه کنند ولیم تیل که یکی از بومیان آن شهر بود که در نشانزدن در عصر خود عدیل نداشت ازاین کیفیت مطلع شده بکرات از پهلوی آن چوب گذشت و هیچ اعتنائی نمی نمود بلکه تمسخر نگاه میکرد و این خبر بگریس رسانیدند از حرکات او برآشفت حکم کرد تا او را گرفته بحضور آوردند بکشتن او فرمان داد جمعی از حاضران آن که در تیر انداختن و رشادت او آگاه بودند التماس کردند که از قتل او درگذرد آن نابکار عرض ایشان را پذیرفت بشرط آنکه سیبی بر سر پسر او گذارند و او به تیر بیندازد اگر سیب زد از کشتن نجات یابد و اگر خطا کرد کشته شود ولیم تیل از ناچاری که از چنگ آن غدار خلاص شود قبول کرد و پسر او را حاضر کرده سیبی بر سر او گذاشتند ولیم تیل تیر انداخته چنان زد که سیب بدو نیم شد صدای احسنت از حاضران برخواست ولیم تیل سوای آن تیر تیر دیگر در دست داشت گریس را از او پرسید که این دیگر را برای چه نگاهداشته ولیم تیل در کمال جرأت جواب داد باندیشه آنکه اگر تیر من از سیب خطا کرده بسر پسر من رسد و او کشته شود آن وقت این تیر را بسینه تو زنم و قصاص خون پسر خویش را بکشم گریس از این حرف غضب کرده او را بزندان فرستاد و بعضی راه از دست مستحفظین گریخته خود را بجبال الپس رسانید و اهل سویتزرلند از این مقدمه مطلع شده بر دور او جمع شدند و بهدایت او اجماعی کرده بر سر گریس ریختند و او را بقتل رسانیدند چون خبر این شورش به پادشاه جرمنی رسید سپاه بسیاری بدفع او فرستاد و پادشاه نیز بنای طغیان و عصیان گذاشتند و از دیگر و لشکر بدفع ایشان مامور شد جنگهای صعب و قتالهای فاحش کردند و سپاه ... واوند این قضایا تا ۴۵ سال بطول کشید تا آنکه اهل سویتزرلند تمام مملکت مذکور را از تصرف پادشاه بیرون آوردند و آخرالامر با عهدنامه وستفالیه که در سنه ۱۶۴۸ بانجام رسید حریت و آزادی ایشان را امضا نمودند

وازآن زمان الی الان مملکت جمهوریه و مطلق العنان هستند و کمال اتحاد و اتفاق معنوی را با یکدیگر دارند
و سپاه خود را بکرایه میدهند و بعد از دو سه سال طلب میدارند و عوض آن فوج دیگر تعیین
میکنند تا سپاه اولین بملک خود رسیده بیاسایند و ایشان را قاعده است جائیکه بکرایه میروند بموجب
خود را بموجب قرارداد ماه بماه میگیرند و اگر اندک خلاف قرارداد بمیان آید همان وقت از او جدا میشوند
و وفاداری و دلاوری چنان ثابت اندکه هر دو طرف اکثر مردم سویت زرلند باشند هنگام رزم مخالف رزم
میکنند و مردانه میکوشند و رؤسای آنجا خود را پادشاه نمیگویند لاکن سکه بنام خود میزنند

فصل سیزدهم مملکت اِطالیا

ایطالیا مملکت وسیعی است طول آن ششصد و پنجاه میل و عرض صد و بیست میل است و در زمان قدیم
این مملکت نشیمن قوی ترین شاهنشهی در دنیا بود و در زمان جدید مملکت خلیفه نشین شده است و ایطالیا
در جانب شمال مشرق و شمال مغرب محدود بجبال الپس است که جدا میسازد او را از جرمنی و سویت زرلند
و فرانسه و دیگر جوانب محدود بدریاست و در کانگرس وینا در سال ۱۸۱۵ عیسوی ایطالیا فیمابین خانواده
آسٹریه و پادشاه سروینیه و پاپ و پادشاه نیپلس تقسیم شد و ایطالیا اصلا در سه قسمت بزرگ تقسیم شده است
شمالی و وسطی و جنوبی و لی بقرار مدار دولتی بچند تقسیمات ذیل مقرر گشته و این تقسیمات ثانوی یکی آسٹریه ایطالیا
است و یکی کنگ‌دم سروینیه است و یکی ممالک پاپ است و یکی کنگ‌دم نیپلس است و ولایات کوچک
ایطالیا دواچی کبیر توسکنی و دواچی ای پارما و مودنا و مسار و کریرا و لوکا و جمهوریه کوچک سن مری
نو است اما ایطالیای شمالی مشتمل بر ممالک متصرفه آسٹریه و سلطنت سروینیه و دواچی مودنه و دواچی پرماست
اما ایطالیای وسطی مشتمل بر ممالک پاپ و دواچی کبیر توسکنی و پاپ و جمهوریه کوچک سن مری نو است اما ایطالیا
جنوبی مشتمل بر سلطنت نیپلس و جزیره مالٹا است و جزیره های ایطالیا سیسلی و سروینیه و کارسیکا و مالٹا چند
جزیره کوچک دیگر و جمعیت همه ایطالیا با جزیره سیسلی و سروینیه ۲۲ ملیان میشود از این قرار ایطالیای آسٹریه شش
ملیان جمعیت دارد که مشتمل بر چند ولایات شمالی ایطالیا است و جمله لامبردی و وینس وقتی در دنیا لامبردی
جمهوریه معتبر بود و شهر وینس بالاتفاق ۷۲ جزیره کوچک بنا شده است و سروینیه چهار ملیان و صد هزار
جمعیت دارد و سلطنت نیپلس هفت ملیان و دویست هزار و ممالک پاپ دو ملیان و ششصد هزار
و سایر ایالات و ولایات دو ملیان و دویست و پنجاه هزار است و هوای مملکت ایطالیای مختلف است
و خاک این مملکت حاصل خیز است غله و روغن و ابریشم و میوه‌های خوب و برنج و شکر و تنباکو و زعفران بافراط

به عکس فری آید

شبیه پادشاه حالیه ایطالیا



فصل چهاردهم در پاپ

سلطنت پاپ مشتمل بر قسمت وسطی ایطالیاست و این ولایت محدود است در شمال بارودخانه
پو که جدا می سازد او را از سلطنت اتریه و در مشرق بخلیج ونیس و در جنوب مشرق با نیپلس و در شمال مغرب
و مغرب با توسکنی و جمعیت این ولایت در میان دو کرور و ششصد هزار است و رم پایتخت این ولایت
است و حکومت این ولایت با اختیار و اقتدار است و همگی محکوم حکم پاپ هست و پاپ را
قبل از این عوام الناس بلکه همگی مردم اروپا مدبر مهام و مقدر خیر و شر میدانستند ولی اکنون از آن قدرت
کاسته اند و از احکامات غریبه پاپ مردم بسیار اذیت و آزار میرسند و پاپ خود را نایب خاص
حضرت عیسی میداند و نواب او در کلیسا هفتاد نفر بعدد حواریون عیسی علیه السلام است و همیشه از این
هفتاد نفر یک نفر به پاپی اختیار میکنند و باید هرکه را اختیار میکنند باتفاق همگی این هفتاد نفر تصدیق کنند
یا دو ثلث او امضا کنند تا آن شخص پاپ شود و خلاصه سابق به پادشاهان فرنگ سند شاهی میداد و باج

وخراج از پادشاهان میگرفت و هرگاه یکی از پادشاهان موتش میرسید بامید نجات از عذاب اخروی
وخرید بهشت یک صوبه از ملک خود بطریق نیاز به پاپ میداد و ازین جهت بسیار ملک
در تصرف پاپا بود و همیشه پادریان را باطراف میفرستاد که شهرت دهند که پاپ نائب خدا
ست از هر که راضی نباشد در بین القیامت معذب خواهد بود و اگر وقتی پادشاهی تمرد قول پاپ را
میکرد مردم ملک او را از سلطنت خلع میکردند رفته رفته حکم پاپا در تمام ممالک فرنگ نافذ بود
لیکن سلاطین در باطن از پاپا رنجش داشتند تا آنکه در سنه ۱۵۲۲ع هنری هشتم انگلنڈ در متانت
رای مختار عصر خویش بود در بنیان جلالت و عظمت پاپا رخنه و ثلمه انداخت و به اعیان و ارکان مملکت
گفت که پاپا در لباس شرع غیر از حکمرانی خویش چیزی نمیخواهد اگر شما با من اتفاق کنید املاک و مالها
شما را که آبا و اجداد شما به پادریان سپرده اند مسترد ساخته بشما میدهم مردم بطمع استرداد مال و املاک با
او متفق گشتند پس از آن پادشاه نام پاپا را از خطبه انداخته و خود را رئیس دین عیسوی مقرر نمود و حکم کرد
که در تمام مسلم و دریک روز همه اهل شهر بر پادریان تاخت کنند و اموال و اسباب انها را تصرف
نمایند و اگر از پادریان که متابعت حکم نکردند و در دادن اموال توقف نمودند خانه انها را بزور
ضبط کرده مجبوراً بر جهاز نشانیده نزد پاپ فرستادند پس از آن پادشاه بموجب قرارداد املاک و اسباب
منضبطی پادریان را سه حصه کرده یکی جهت خود دیگر با امیران و سپاهیان خویش و حصه سیوم را به پادریان
و اهل دین عیسوی مذهب پروٹسٹنٹ ها داد و انجیل که بزبان یونانی بود حکم داد در انگریزی ترجمه کنند
تا همه مردم از دین و آئین عیسوی مخبر شوند از حسن تدبیرات آن پادشاه این کار رونق گرفت چون این
خبر به پاپ رسید نامه به پادشاهان فرنگ نوشت که پادشاه انگریز کافر شده و از دین برگشته شما ها
مدد کنید تا با او غزا کنیم والا از ثمره افعال قبیح انگریز آتش از آسمان خواهد بارید بعضی از پادشاهان مثل
اسپین در بین بود با پاپا کمر همت بمیان بسته با انگریز جنگیدند ولی کاری از پیش نبردند و پادشاهان
دیگر چون دیدند که نه از آسمان آتش بارید و نه عذاب الیم رسید انها نیز سر از اطاعت پاپا باز زدند
و پادریان را نیز مثل انگریز از ملکهای خویش بیرون کردند و قرب و منزلتی برای پاپ نگذاشتند
چنانچه اکنون در انگلستان هیچ وجه بگفتار و رفتار او اعتنائی ندارند و اقوال او را خرافات و باطل
و افعال او را باعث تو به تضلیل میدانند لیکن در ملک اصلی خود که روم است ریاست و سلطنت
دارد و خطبه بنام پاپا خوانده میشود باری سلسله طریقه پاپ به سینٹ پطر که از حواریون
عیسی است میرسد و سینٹ پطر را در سال ۳۳ بعد از ولادت عیسی علیه السلام حسب الامر نیرو شاهنشاه

روم بدار کشید پس از او هشت نفر دیگر به نیابت یکدیگر باز در ترویج مذهب عیسوی کمال سعی و کوشش را داشتند و آن هشت نفر را نیز بدرجه شهادت رسانیدند و در سال ۱۳۹ بعد از ولادت عیسی سینت هی جینوس بمسند خلافت رسید و او اول کسیست که او را پاپ لقب دادند که پس از او خلیفه اول را پاپ میگویند و در سنه ۸۵۵ع بعد از وفات لیو چهارم زنی بمنصب پاپ شد و آن چنان هست که در میان رهبانان جوانی خوش سیما موسوم به [illegible] بود و زنی مسماة به جوان که او نیز در رعنائی نظیری نداشت شیفته جمال فلان بود و در ملاقات او انواع حیله ها بکار برد مفید نگشت تا در لباس مردانه خود را بصومعه راهب انداخت و راهب را در خانه خلوت بیافت و از عشق خود و تدبیر مواصلت او را آگاه ساخت و راهب نیز بر او شیفته شد مدتی از وصال یکدیگر تمتع داشتند و کسی آگاه نبود و آن زن مدتی در کلیسای اعظم اقامت داشت پس از وفات لیو چهارم چنان شد که او را به پاپی اختیار کردند بعد از چندی آثار حملی از او ظاهر شده سر او فاش گردید پس از آن تا مدتی چنان قرار بود که هر که را پاپ میکردند در بالای کرسی که ته او باز است می نشاندند و از تابعهای خاص یکی دست در زیر دراز کرده خصیتین پاپ را میگرفت و از او میپرسیدند که خصیتین دارد او جواب میداد که دارد و خیلی بزرگست پس از آن تاج خلافت را بر سر او میگذاشتند و این قاعده اکنون منسوخ است و از سلطنت پطرس تا این پاپ یوحنا سیم بجز آن زن نابکار ۲۹۲ پاپ است که در مسند خلافت متمکن شده اند والله اعلم بحقائق الامور

فصل پانزدهم مملکت ترکی در اروپا

ترکی اشاره بدولت عثمانی است شاهنشاهی مملکت بزرگ وسیعی است که در اقالیم ثلثه ارض ممتد و وارد و شامل است بر جنوب شرقی قسمت کاتی عنت اروپا و حد و جنوبی و کریب و حد شرقی و غربی او دریاست و این مملکت وسیعه بدوازده قسمت تقسیم شده است از این قرار بغدان ۱ افلاق ۲ بلگریه ۳ مقدونیه ۴ هرزگوینه ۵ مونتنگرو ۶ سیلسیا ۷ سرویه ۸ بوسنه ۹ رومیلیه ۱۰ کردینه ۱۱ البانیه ۱۲ و از زمان متوسط مملکت سرویه و بلغاریه سلطنت جداگانه بودند و با دولت عثمانی همیشه بجدال و قتال مشغول بودند تا تحت ایشان در آمده شهر معروف ترکی در اروپا یکی قسطنطنیه است که پای تخت شاهنشهی است و دیگری ادرنه است که در مملکت رومیلیه است و بلگریه است که در مملکت سرویه است خلاصه هوای این مملکت معتدل و خوب و غالبا کوهسار است و خاک

انجا خلاخیز است و جمعیت اینولایت از ملل مختلفه است و اصل ایشان بطوایف سلاونیه و سیثله و
رومیان قدیم و یونانیان میرسد و ترکها که بزرگان اینولایت شده اند اصلشان از تاتارست
که بازدواج و مناکحه با طایفه گرجستان مخلوط شده اند جمعیت و آبادی اینولایت قبل از عیسی علیه السلام
در زمان شاهنشاهان روم بسیار بود ولی حال از جمعیت و شوکت او کاسته شده است و قسطنطنیه
پای تخت است و این شهر پس از خرابی بزنطیوم در سال ۳۳۰ بعد از ولادت عیسی علیه السلام باهتمام
کانس تین تین کبیر بنا شده است و پس از او این شهر پای تخت شاهنشهی مشرق شد بعد از زوال شاهنشهی مشرق
پای تخت شاهنشاهان و سلاطین یونان بود در سال ۱۴۵۳ پس از جدال و منازعه مسخر ترکها شد و قبل
در تصرف شاهان یونان بود در زمان خود نظیر نداشت و این شهر امرکز تجارت اروپا و هندوستان
میشمردند ولی اکنون از آن جلالت و شهرت تنزل کرده است اگرچه اکنون نیز از شهرهای ظریف معروف
دنیاست و دوره او بیست و چهار میل و الحال بعضی از آن را پادشاه روس متصرف شده و در همه
این ملکها یهود و نصارا و مسلمان سکنی دارند لاکن مسلمان زیادتر از طایفه دیگر میباشد و پادشاه
حال سلطان عبد الحمید خان غازی است

شبیه پادشاه حالیه ترک



فصل شانزدهم در بیان اقلیم دوم ایشیه

مخفی مباد که ایشیه یکی از تقسیمات اربعه کره است و در اعتبار و عظمت در مرتبه ثانیه و در جمعیت و خلایق در مرتبه اولی است و ایشیه در شرقی یوروپ واقع شده است طول او از مشرق تا مغرب تخمیناً شش هزار میل است و عرض او ۳ هزار میل و حد مغربی او یوروپ و حدود شمالی و جنوبی و شرقی او دریاست اگرچه الآن بحسب عظمت و اعتبار یوروپ مشهورتر است ولی اسیا پس از طوفان نوح یکزمانی وایه دنیا بود و نوح با اولاد او در ایشیا توطن داشتند و نسل و ذراری او زیاده شد که هر قسمتی از دنیا را فرو گرفتند و در ایشیه نیز وقتی کوکب چهار سلطنت عظیم الشان طلوع و غروب کرد که آسیریه و بابلونیه و مدیه و پرشیه بود و در ایشیا نخستین آنیه بود ساخته شده و نخستین شهر آبود آباد شده و نخستین اساس سلطنت بود برپا شده در زمانیکه دیگر قسمتهای زمین مسکن و ماوای حیوانات وحشی یا اشخاص بود که مثل حیوانات وحشی بودند و تقسیمات اصلیه ایشیا از اینقرار است رشیه یعنی ولایات متصرفه روسیه در ایشیا دویم چینا یعنی چین سیم جاپان چهارم هندوستان پنجم دولت برما ششم افغانستان هفتم ایران هشتم ولایت متصرفه عثمانی نهم تاتارستان دهم صیام یازدهم کوچین چینا دوازدهم تانکین سیزدهم عربستان در وجه تسمیه ایشیا اقوال مختلف گفته‌اند بعضی گویند ماخوذ از نام زوجه یافث بن نوح است و برخی برآنند که مشتق از اسم اسیوس نام پادشاهی است که در ایشیا اقتدار کلی داشته و اقالیم شمالیه ایشیا بسیار سرد است و اقالیم وسط خوش هوا و حاصل خیز است و اکنون حصه کثیره از ایشیه مسکون با ایلات و احشام خونخوار است و اکثر ممالک ایشیا پی در پی محکوم سلسله سلاطین آسیریه و مدیه و پرشیه و یونانیان بود ولی اقالیم هند و چین در آن زمان بدشوار بر سلاطین دنیای قدیم معلوم بود و رومیان نیز وقتی جمیع مغربی ایشیا را مسخر کردند پس از رومیان خلفای محمدی در ایشیا و افریقه و یوروپ اقتدار پیدا کردند چنانچه وسعت مملکت و سلطنت خلفای محمدی بیشتر از وسعت مملکت و شاهنشاهی سیرس و اسکندر کبیر در میان شده و عظمت سلمانان پس از امیر تیمور لنگ تمام گشت و دولت عثمانی ممالک کثیره از وسطی و جنوبی و مغربی اقالیم ایشیا تصاحب شده

فصل هفدهم در بیان اقلیم سیم افریقا

بدانکه افریقیه شبه جزیره ایست طول او از شمال بجنوب پنج هزار میل و پهنای او از مشرق بمغرب پنج هزار و پانصد میل است و جمعیت همه افریقا از قراریکه اکنون اهل جغرافیای انکلند تصدیق کرده اند و بقیاس سنجیده اند ... و پیشینیان دانسته اند افریقا باین ولایات و باین سلطنتها تقسیم شده است شمالی افریقا مشتمل است بر ملک مراکش و فاس و الجزایر و تونس و طرابلس و فزان و برقه و مصر و سودان ... جمیع ممالک بربری میگویند اما شرقی افریقا مشتمل بر بعضی از مملکت ... مملکت نوبه و حبش ... و اجنه ... زنکبار و موزمبیک و موزنگا و مونوموتپه اما مغربی افریقا مشتمل بر ... گینی یعنی گینی علیا ... لونکو و کانکو و انکولا و بنکیلا ... و لوبولو است و جنوبی افریقا مشتمل بر ... کافرستان و کیپ کولونی است و اما وسط افریقا مشتمل بر صحرای بزرگ و سودان و نیکریشیا ... و بعضی اهل جغرافیا این اقلیم را باختلاف قبایل تقسیم مینمایند چنانکه ممالک مورها یعنی سفیدها و دیگر ... یعنی ... یعنی اعراب و افریقا اکنون در همه چیز از شوکت و نعمت قدیم خود بی بهره است و متاعی که ... تجارت بیرون ... طلا است و متاع دیگر جلود حیوانات ... که ... میکنند و با کاروان از وسط مملکت مراکش گذرانیده به یوروپ حمل و نقل میشود

فصل در بیان اقلیم چهارم امریکا یعنی دنیای جدید

پوشیده مباد که امریکا ... است ... جانب دریاست و این اقلیم ... بین ... اتفاق ... است که محیط اتلانتک در مشرق و محیط پاسیفک در مغرب اوست طول او ... میل است و پهنای او ... میل است و امریکا ... دو نصف کره گسترده شده است از این اقلیم یونانیان هیچ اطلاعی نداشتند و هرگز گمان نمی بردند که ملکی در بین سواحل مغربی اروپا و سواحل مشرقی هندوستان باشد و چندین صد سال معلوم بود و از تفصیلات ... بود که بنای اقلیم ... مکشوف گشت تفصیل مقصد آنکه کولمبس نامی یکی از یونانیان جنوه که از جمله اشخاص نادره و اعجوبه دهر است که ولادت او ... خیالات بنی نوع انسان ... خیال او بر آن بود که شکل زمین کروی است والبته میتوان از سواحل اروپا از این جانب تا آنجانب محیط اتلانتک تا سواحل هندوستان از دریا سفر کرد و این خیال نزد او مجسم گشت و با دولت جنوه عرض کرد که راهی از محیط اتلانتک تا به هندوستان پیدا میکنم که ... از آن راه تردد کنند اولیای دولت قول او را از خرافات انگاشته بخبط دماغ منسوب

وبه تمسخر با او مکالمه کردند و او از همه ولایتهای خود مایوس گشت و گفت **بیت**

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید　　یا جان رسد بجانان یا جان ز تن بر آید

از آنجا در پیرزن آمده بدربار فرانسه و انگلند و پورتگال شتافت و در هر جا همان جواب اولیای دولت ولایت خود را یافت و هر بس در مقام تمسخر و سخریه مسافت و مدت مسافرت آن راه را از او میپرسیدند و در مجالس بجز اقوال و صحبتی نبود و کولمبس بیچاره هر ولایت که رفت خائب و خاسر گشت و آخر الامر برای سعی تکمیل مقصد خود و اتمام حجت بدربار اسپانیا روانه شد و در آن زمان فردنیند و ایزابلا ملک و ملکه اسپانیا بودند و ایشان عرایض او را قبول کرده خلاف الدول مهربانی و ملتمس او را پذیرفته تعهد کردند که چند کشتی با او بدهند و او بصوب مقصود روانه نماید ولی مستی نیز در اسپانیا معطل شده رجال دولت اسپانیا تهیه و تدارک این کار را قبول نمیکردند و ایزابلا ملکه عاقله بود گفت اولا من از مال خود تهیه سفر او را دیده روانه میکنم که دولت اسپانیا را اگر خطری در این سفر واقع شود ضرری نباشد ثانیا همه سلاطین او را جواب داده اند من وعده مرحمت حق او داده ام دریغ میدارم که برای چند هزار پوند که خرج سفر اوست حرف خود را در نزد او بی اعتبار کنم یا د روغ گوی و خلف وعده شهره دهر و شهر شوم ثالثا دلایل او عقلی است چنان نیست که عقلا باور نکرده باشند ولی بجهة اخراجات عاجل از نفع آجل دست کشیده اند و من این معامله را میکنم اگر خسارت کرده او را اغر رجحان در این سفر است و در اضرار ما و اگر آنچه گفته از عهده بر آمد مطلب و مقصود بعمل آمده نفع بسیار در این کار است و گردن بند الماس خود را که بس گران بها بود فروخته تهیه او را دیده کولمبس را روانه ساخت و در تاریخ سیم آگست سال هزار و چهار صد و نود و دو مسیحی مطابق غره شوال هشتصد و نود و هفت هجری با خوشنودی تمام از اسپانیا شراع کشیده روانه شد تا چند روز که بسواحل دریا حرکت میکرد همراهان او حرفی نداشتند تا شراع را بجانب مغرب افراشته کشید و بحکم عقل و دیانت تعقیب نما روانه شد همراهان او دست از جان کشیده در اطراف آب رجوان بسیار متحرک دیدند و در بالای سر دریای بیکران خاک ندیده مشاهده نمودند به کولمبس پرخاش کرده گفتند که ما را بولایت بر گردانی ورنه خواهیم کشت کولمبس گفت من از مرگ ترسی ندارم و اگر من زنده مانم احتمال میرود که شما با ساحل نجات برسید و اگر مرا بکشید کی شما را بوطن میرساند چند روزی صبر نمایید که بساحل نزدیک شده هر چه خواهید بکنید ورنه کشتی بخود نمیشکنند که ما را هلاک نمیشود بسلامت خود آورده ایم جان را که در راه ما گرفتار شده و بهم گمان بد در دل تو گاه و گاه در متابعت او کوشیده اند و اجابت

کولمبس در این چند وقت هوای دریا انقلابی نداشت بعد از دو ماه و هفت روز زمینی بنظر او آمد
و آن یکی از جزایر بهمه بود و کولمبس از کشتی فرود آمده تفحص احوال آنجا کرد حیران شد با خود گفت که این آن
هندوستان نیست که در پی تجسس او این همه محنت کشیده ام و اهالی این جزیره همه سیاه رنگ و عریان
بودند و از اکل و شرب هر چه داشتند بتواضع پیش آمدند و کولمبس از تحفه های فرنگ بایشان داد و با
شراع کشید و از مغرب پاره بطرف جنوب رفت بجزیره بزرگی که او را هیس پن یوله گویند رسید و در آنجا
همه محتاج الیه از قبیل اکل و شرب ترتیب داده و جمعی از اهل کشتی را راضی کرده در آنجزیره گذاشت
و از اهالی آنجا نیز دو سه نفر همراه گرفت طلای بیشمار مروارید و یاقوت بسیار با دیگر میوه های آنجزیره
بار کرده باسپانیا آمد تحفه ها را از نظر پادشاه گذرانید و بعد از دو ماه امیر البحر و ارکان دولت
هفده کشتی بزرگ و هزار و پانصد نفر مردم همراه او روانه کردند جمعی از بزرگان اسپانیا نیز اجازه گرفته
با کولمبس برای تماشا همراهی نمودند و بعد از چندی بجزیره هیس پن یوله وارد شد و سیصد نفر در
آنجا گذاشت و آنجزیره را بدون جنگ تصرف آورد و بنای چند قلعه گذاشته از آنجا بجانب
مغرب شتافت و جزیره کوبه را یافت و آن جزیره را آبادتر از آن یک دید و معادن طلای بسیار داشت
سکنه آنجا نیز بی جنگ مطیع شدند و آنجزیره را بنام ازابلا بیگم موسوم ساخت و چند نفر از کسان خود را
در آنجا گذاشته باز باسپانیا مراجعت نمود و در خلال این حال بعضی از مردمان باغرض از تقرب کولمبس
در نزد پادشاه حسد برده و نزد پادشاه از او بدگوئی نمودند و متهم ساختند که او خیال ریاست دارد و دوستان
او وقت ورود او بدربار اسپانیا او را از این معنی آگاه کردند و آنقدر تحفه و اسباب همراه خود آورده بود
که لطف پادشاه در حق او زیاده از اول شد و سفر ثالث با تهیه و سیاق بیشمار از اسپانیا در
گذشت و در این سفر چندین جزیره دیگر یافت و بسواحل شمالی امریکای جنوبی فرود آمد اهالی
آنجا را مردمان سفید پوست دید که ستر عورت خود را از پر و پوست کرده بودند و کلاهی از پر در سر و
حلقه طلا در گوش و بینی داشتند زر و مروارید زیاد نزد کولمبس آورده از تحفه های فرنگ گرفتند
و کولمبس به اسپانیا برگشت در این بین سلاطین فرنگستان یافتن نیکی دنیا را شنیده سرداران
سپاه خود را با غنائم بسیار با خدم بطرف آن ولایت فرستادند چنانچه انگلیس امریکای شمالی
دیدند و پرتگال امریکای جنوبی را صاحب شدند و از غرایب اینکه کولمبس با این همه سعی و تلاش که دنیای نو را
پیدا کرد بنام امریکوس شهرت یافت - و اکنون ولایت کوچکی در امریکای جنوبی باسم او
معروف است کولمبیه گویند و آخر الامر نتیجه اعادی در حق کولمبس بسبب [illegible] مراد رسید پادشاه اسپانیا

ازاو بدل کردند پادشاه او را بزندان فرستاد و در سال هزار و پانصد و شش مسیحی درگذشت
بعد از مردن کوکلمبس حکام و عمال پادشاه دست تعدی بر رعایای ملک اسپانیا دراز کردند و در اندک زمانی
قریب شش لک کس مقتول آمدند و ملک ویران شد پادشاه اسپین بعد از یک دو سال حاکمی مسمی به
فرناندو کارتیز با ششصد پیاده و پنجاه سوار و چند عراده توپ بدان سمت روانه نمود جهة تسخیر ملک مکسیکو
که پایتخت ملک امریکا است و مکسیکو شهریست وسیع و آباد و عمارات عالی و دکاکین آراسته و مملو
از جواهر طلا و نقره بی شمار مرکبات بحد وفور دارد و مردم آن مرز و بوم همه صاحب دولت اند و نهایت
خوش آب و هواست و در وسط شهر عمارت و قصر پادشاهی بنا شده که است و بنایش از سنگ شیشه
و طاقهایش مطلا بطلا و لاجورد میباشد و نام پادشاه موتی اوسه هست و مستقل در امور سلطنت
و صد هزار فوج حاضر رکاب دارد و هنگام سواری بر تخت مرصع سوار میشود امرا و وزرا تخت را بر دوش
میدارند و فخر خود میدانند و پادشاه بجهة همت و سخاوت و عدالت و شجاعت گوی از پادشاهان
عصر خویش ربوده و اکثر از ملک های دور و نزدیک را مسخر نموده و خلایق در ظل عاطفت پادشاه
باسودگی میگذرانند و اسلحه افواج آن ملک تیر و کمان که پیکان تیر از سنگ چقماق و یا از استخوان ماهی است
که در سر تیر تعبیه کرده اند و از شمشیر و توپ و تفنگ و باروت اطلاع نداشتند فرناندو کارتیز
سردار پادشاه اسپین با جهازات وارد مکسیکو شد و از جهاز فرود آمد و با مردم آنجا تعارف پیدا
نمود و تحفه جات فرنگ را به انها داد و سردار مذکور چندی در آنجا توقف کرد و با اهل ملک اتحاد کامل پیدا
نمود چندانکه زبان ایشان را آموخت و احوال مملکت را بهم دریافت کرده صبح و شام بجهة عجب نمودن
لشکر از جهازات شلک توپ میکردند و مردم آمده با هم میگفتند که این عجب جانوریست که صبح و شام از شکمش
آتش افروخته میشود و در شکم این جانور همه مردم میمانند و سردار مذکور بر اسب سوار شده در
شهر گردش میکرد و مردم شهر که هیچ اسب را ندیده بودند میگفتند که این جانور دیو است
و این احوال را به پادشاه خود معروض میداشتند پادشاه میگفت که در کتب و السنه مسطور است
که این مملکت را پسر آفتاب تسخیر خواهد کرد و این مردم پسر آفتاب خواهند بود و روزی سردار
بملاقات شاه رفت و بحکمت عملی ملک را در قبضه تصرف آورد و پادشاه را قید کرد چون رعایا از
حبس پادشاه خویش خبردار شدند بجنگ پیش آمده و برای خلاصی پادشاه سعی بسیار کردند
ولی چون بدست ایشان حربه جز تیر نبود و فوج مخالف توپ میزدند هزارها مردم تلف
شدند و در این گیر و دار پادشاه انقوم به هم زندان ایستاده تماشا میکرد ناگاه سنگی به سر رسید

شته شد و بسیاری از آن قوم بقتل رسیدند و بقیت السیف منهزم گشتند فرماندکار نیز باقی
خویشان و فرزندان شاه را از سلطنت بیدخل نموده تمام مملکت را متصرف شد و به اندیشه آنکه
ساکنان آن ملک سرکشی نکنند همه را از مرد و زن و بچه که بدست آمد بظلم بکشت و بعضی گریخته
بجنگلها و بیشه‌ها پناه جستند چنانچه تا حال بعضی از اولاد ایشان در کوهها و جنگلهای مانند در
آن هنگام که ملک را از ساکنان اصلی پرداختند بسیاری از مردمان اسپین از رعایا و اهل صنعت
طلب نموده شهر را آباد کردند در آنجا مقیم گشتند و بمرور ایام در هرجا و مکان ملک مکسکو آباد شد
و ملک دیگر که نام آن پیرو است گرفتند و مردمان اسپین بر تمام امریکای جنوبی مستولی شدند و امریکا
جنوبی عبارت است از شهر مکسکو و تره و پیرو و چیلی و لنیلانه و جزایران کوما و اسپانیوله و پورتوریکو
و ترینیداد و مارکارتیا و جوان فرناندیز - چون دیگر فرنگان دریافت نمودند که مردم اسپین ملکهای
وسیع در امریکا پیدا کرده‌اند و حاکم بر آن گشتند زر و جواهر از معادن آنجا بدست آورند و هر
سال زر و نقره بیشمار بپادشاه اسپین میرسد لهذا هر یک سلاطین را در سر هوای تسخیر امریکا افتاد چنانچه
پادشاه پرتگیز و فرانس و ولندیز جهازات خود را با فوج بسمت امریکا روانه نمودند جهاز پرتگیز
به ملک برازیل افتاد و پادشاه آنجا جنگیده ملک را در قبضه تصرف در آورد بسنه ۱۵۴۹ع
ملکه انگلند کوین الزبیتهه فوج بسیاری با جهازهای جنگی بسمت امریکا روانه کرد بملکی رسیدند که قریب
ملک مکسکو بسمت شمال واقع بود و انرا امریکای شمالی نامند و به امریکای جنوبی متصل است آن سر
زمین موسوم استمس که در طول زیاده و در عرض کم در میان هر دو امریکای شمالی و جنوبی واقع است
که عبور از راه خشکی میشود فوج ملکه انگلند برزم یا بمصالحه متصرف شد و نیز ملک کناده در تصرف
پادشاه فرنس بود پادشاه انگلند بجنگ آن ملک را بتصرف آورد بالجمله ملکهای امریکای شمالی
یکی نت دست و دیگر نواسکاتلند و دیگر نوانگلند و نیویارک و پنسلوانیا و میریلاند و جینیا
کارولینا فلوریدا جزیره جمیکه جزیره بادرو و دیگر سوای این جزیره‌ها جزایر بسیار در تصرف
انگریزان است که چندان آبادی ندارد خلاصه ملکهای امریکا و جزایران بتفصیل نوشته شد
اکنون بطریق اجمال بعضی اوصاف امریکا و حدود آن بیان کرده میشود سرحد امریکا بطرف شرق
بحر تل است که بحر مذکور مملکت امریکا را از فرنگ و افریقا جدا میکند و بطرف مغرب امریکا بحر پاسفک است
که آن بحر بین امریکا و مملکت ایشیا را جدا میکند گویا بحر مذکور مابین امریکا و ایشیا حد فاصل
است و بطرف جنوبی امریکا بحر جنوبی است و سرحد شمالی امریکا معلوم نیست حکمای انگلند هر قدر بسمت

شمال جهاز رانده سرحد آنرا نیافته‌اند از ابتدا تا حال تحریر در تفتیش هستند و قیاس آنست
که امریکا سمت شمال بمملکت روس یا چین توصل داشته باشد هر ساله جهازات بدان سمت میروند لیکن
از شدت سرما بسمت شمال نمیتوانند رفت و از شدت سرما دریای آن سمت یخ میبندد و مردمان از
جهاز پیاده شده میروند تا حال تحقیق نشده است بمقصود نرسیده اند اما هنوز طمع دارند و کوشش
میکنند که شاید راه یافته شود مملکت آمریقه نهایت وسیع میباشد زمینش قریب خط استوا است
طولش از اقصای شمالی تا سمت جنوب پنجاه پنج درجه است و عرض آن مابین شرق و غرب بسیار
مختلف و در امریکا معدنیات مملو از جواهر و طلا و نقره است معدن مس و آهن و سیماب و زیبق و گوگرد
بسیار دارد و هوایش باعتدال است و رودخانه‌های آب شیرین و میوه جات از هر قسم و گلهای
خوشبوی خیلی است و بر ملکهای کهنه هفت اقلیم ترجیح و امتیاز دارد بالجمله اکنون برای تفریح طبع
خوانندگان این کتاب بندی از احوال ساکنان اصلی امریکا بیان میشود بدانکه وقتیکه مردمان اسپین ابتدا
امریکا رسیدند در ملک مکسیکو و پیرو و هر دو شهر پایتخت امریکا بود شهر را بسیار آباد و منتظم دیدند و در
این هر دو ملک پادشاهی علحده سلطنت میکرد قبل از تولد عیسی علیه السلام ایشان آفتاب
پرست بودند و بعضی از مردم شهری و دشتی بتان بشکل های عجیب و غریب تراشیده میپرستیدند
و کتب اصول و فروعی نداشتند و نوشت و خواند هم نمیدانستند هر واقعه که در آن مملکت بظهور
می آمد تصویر آن را در تخته میکشیدند و بجای رنگ پرهای رنگارنگ ریزه کرده بر آن تخته میچسپانیدند
و اکثر مردم این دو ملک گندمگون مایل بسرخی بودند و در حسن و خلق نهایت متواضع و لباس
آنها از پارچه پنبه و چرمهای نفیسه و پرهای خوشرنگ که با زر و جواهر دوخته بودند بود و غذای
ایشان از گوشت جانورهای شکاری و مردم توابع و صحرانشینان همه سیاه فام و بی علم
بودند و بت میپرستیدند و بتهارا بشکل قبیح ساخته آنهارا مالک شر نامیدند و میگفتند که حق تعالی
مالک نیکی است و مستغنی است از پرستش اما از مالک شر میترسیم و اورا از راه چاپلوسی پرستش
میکنیم تا اورا از ایذا و ضرر رسانیدن باز داریم و لباس مردم صحرانشینان از پوست جانوران شکار
بود که گوشت آن را میخوردند و آن را لباس میکردند و خانهاشان از چوب و نی بود چون تواریخ
در میان القوم نبود هیچ احوالات آنها معلوم نشد مگر اینقدر میگفتند که اجداد ما از شمال زمین
آمده بودند حکمای فرنگستان میگویند بسمت جنوب امریکا خیلی جزایر و شهرها پیدا شده چنانچه هر ساله جزایر
نو در بحر جنوب یافته میشود و در آن جزایر مردمان و آبادی است و ایشان میگویند که اجداد ما از جنوب

ومغرب آمده اند وشکل وصورت آنها از دیگران فرق دارد چه بنابت سیاه فام وکریه المنظر اند لاکن اخلاق
ایشان خوب پیدا شد وعقلا را نظر باخلاق است نه بر منظر در رسوم چه هر رسم خطی است از قلم تقدیر و
جزیره دیگر تازه پیدا شده که مردم آن از مرد وزن بدن خود را نقش میکنند با تیغ شیلگون خراش تعبیه میکنند چون چاق میشوند
آن داغها میمانند محض زینت چنانچه اندر هندوستان هنود و در ایران وعربستان اهالی دهات
چهره ودست را خراشیده به وسمه نقش میکنند ـ
بالجمله بعد از نگارش کیفیت چهار حصه کره ارض ـ مجملی از حالات جزیره انگلند واحوال سلاطین انجا از ابتدا
تا حال تحریر تفصیل نوشته میشود که خالی از فائده نخواهد بود ـ

فصل ۹ از ذکر جزیره انگلند وشاهی انگلیس

سلطنت انگلیس مشتمل است از دو جزیره بزرگ است یکی گریت بریتین خوانند ودیگری
را ایرلند نامند وگریت بریتین محتوی است بر جزیره انگلند واسکاتلند وویلز ودر ازمنه
سابق در هر یک این جزایر سلطانی جداگانه مستقلا حکمرانی مینمود تا در سال ۱۱۷۲ زمان سلطنت هنری
دوم ایرلند ضمیمه انگلند شد ودر سال ۱۲۸۲ع در زمان پادشاهی ادورڈ اول ویلز تابع انگلند
گشت ودر سال ۱۶۰۲ع وقتی که جیمس ششم اسکاتلند بتخت سلطنت انگلند نشست تاج اسکاتلند با تاج
انگلند قرین شد واین دو مملکت حکم واحد یافت واکنون گریت بریتین محتوی بر سلطنت انگلند واسکاتلند
وایرلند وویلز وهمه اینها در حکم یک پارلمنت مقرر است ودر مغربی قسمت یوروپ درمیان بحر شمال وبحر
محیط اتلانتک افتاده است ومملکت انگلند وویلز در قسمت جنوبی جزیره ومملکت اسکاتلند در قسمت
شمالی جزیره است از این جهت است که انگلند را سوث بریتین یعنی بریتین جنوبی واسکاتلند را نارث
بریتین یعنی بریتین شمالی میگویند انگلند وویلز که مسکن اصلی انگلیس است در طول چهار صد وبیست میل و
در عرض سیصد وشصت میل است وجمعیت انجا ۱۶ ۲ میلیان معین کرده اند ومملکت انگلند وویلز
واسکاتلند وایرلند را چندین کونتی یعنی ضلع تقسیم کرده اند از جمله انگلند را چهل کونتی وویلز
را دوازده واسکاتلند را سی وسه وایرلند را سی ودو ودر هر کونتی شهرهای بزرگ
وقصبات ودهات بسیار دارد ودر حکم اینها متعلق به پادشاه بریتین دارد ـ

آسامی کونٹیہای انگلنڈ از این قرار است

۱	نارتمبرلنڈ
۲	درہم
۳	کمبرلنڈ
۴	ویسٹ مرلنڈ
۵	یارک شیر
۶	لنکا شیر
۷	استفرد شیر
۸	دربی شیر
۹	ناٹنگہم شیر
۱۰	لیسٹر شیر
۱۱	واروک شیر
۱۲	واسٹر شیر
۱۳	اکسفرد شیر
۱۴	بکنگہم شیر
۱۵	مڈل سکس
۱۶	ہرت فرد شیر
۱۷	بدفرد شیر
۱۸	ہنٹنگڈن شیر
۱۹	نارت ہمٹن شیر
۲۰	رٹلنڈ شیر
۲۱	چشیر
۲۲	شارپ شیر
۲۳	ہیرو فرد شیر
۲۴	من موت شیر
۲۵	گلوسسٹر شیر
۲۶	سامرست شیر
۲۷	لنکلن شیر
۲۸	کامبرج شیر
۲۹	نارفلک
۳۰	سفلک
۳۱	ایسکس
۳۲	کنت
۳۳	سسکس
۳۴	سرری
۳۵	برکس شیر
۳۶	ویلیت شیر
۳۷	ہمپ شیر
۳۸	دارست شیر
۳۹	دیوان شیر
۴۰	کارن وال

آسامی کونٹیہای ویلز

۱	فلنت شیر
۲	دن بغ شیر
۳	کارنروان شیر
۴	انگلسی
۵	مری نت شیر
۶	مونت گومری شیر
۷	کاردی گن شیر
۸	رونار شیر
۹	پمبرک شیر
۱۰	کومرتن شیر
۱۱	برک ناک شیر
۱۲	گلامارگن شیر

واین جزیره تا اکنون از حوادثات و انقلابات زمانه محفوظ مانده است و در دولت و جمعیت با اکثر مملکتهای
جهان افزون تر است و کفهٔ تجارت او در میزان تجارت دنیا سنگین تر از همه و فلاحان رشید و جهازهای
جنگی او بیشتر از همه که اکنون او را نخستین دولت بحر پیما در کرهٔ ارض میدانند و انگلند آخرین ملک یورپ
است که ترقی کرده و اکنون در صفحهٔ کره جای معموری نیست که در انجا راه معامله کریت برتین باز نشده
باشد و از شهرهای معروف انگلند یکی لندن است که پایتخت سلطنت و مقر حکمرانی است و از شهرهای
معمور دنیاست و بحسب جمعیت و تجارت و دولت میتوان گفت که برابری در دنیا نداشته باشد شهریست
بزرگ شده و خوبان زرشکش جهت چیزیم نیست درنه خریدار بهرشیشم و این شهر در محل ریگزاری بنا شده
است و از محاسن این شهر یکی آنست که به مسافات شهر به رودخانه تمیس داخل میشود که از وسط شهر جاری است
و هوای او سالم میباشد و دوره او با سواد و خارج شهری در هفت میل است و ۲۶ محله دارد و جمعیت لندن
اکنون دو ملیان و سیصد هزار میگویند و در اطراف این شهر بمسافت چند میل چندین قریه معمور است
که محتوی بر بیوتات عالیه از ارکان و تجار و سایر اهل حرفه است و چندین ابنیهٔ عالیه است که اگر بذکر آنها
پردازیم مجلدی جداگانه ضرور است ترکیب حکمرانی سلطنت انگلند با پادشاه و امرا و رعیت است که
این سه فرقه باتفاق یکدیگر اگر امری تقاضا کنند تغیر و تبدل امور را فیصل میدهند این قسم حکومت
بهترین حکومتهاست که پادشاه را نه اختیار تام است که در جور و ستم مختار باشد و نه عدم اختیار
که امرا و وکلای رعیت بدون اجازه او مباشر امری باشند و فرستادن سفیر بولایات و تعیین و
تبدیل ایشان و اختیار صلح و جنگ و عفو جرایم با پادشاه است و برین کار ۳ مجلس مقرر کرده اند
و آن مجلس را پارلمنت مینامند یکی مجلس امرا که مشتمل بر نجبا و شاهزادگان و خلفاء مذهب است و دیگر
مجلس عامه که مشتمل است بر اشخاص غنی و وکلای رعیت که از جانب رعیت از ولایات و قصبات
در آمده اند و مجلسی دیگر مخصوص خود پادشاه میباشد که اشخاص آن مجلس با پادشاه انتخاب شده است
و عدد اشخاص پارلمنت ۶۵۸ نفر است از جمله ۴۷۱ نفر از انگلند و ۱۰۵ نفر از آیرلند و ۵۳ نفر
از اسکاتلند و ۲۹ نفر از ویلز این اشخاص پارلمنت حاضر شده برتق و فتق کلیات امور میپردازند
و رئیس کل این مجلس پادشاه است و پادشاه اختیار دارد که اگر در مجلس حاضر نشود شخصی از جانب
خود وکیل کند و در تغیر و تبدیل و تاخیر شخص پارلمنت نیز مختار است و از محصول مملکت سالی
هفت کرور و بیست لک روپیه از پارلمنت جهت مدد خرج خاص پادشاه مقرر است و اگر زیاده
از مالیات محتاجی پیدا شد بخواهد ... شود پادشاه از رعیت قرض میگیرد و منافع از قرار صدی

شاهنشاه میدهد چون مملکت منتظم است رعیت میدهد و میگویند خراج از پادشاه میباشد بمضمون رعیت
بیخ است و سلطان درخت * درخت ای پسر باشد از بیخ سخت * و تمام وزرا و لشکر در حکم پادشاه میباشند
و هیچ قانونی خلاف شرع و قانون حکومتی جاری نمیکنند از این سبب آئین سلطنت روز بروز در ترقی است
و ممالک دور دست را بتصرف می آورند و در مملکت احدی قدرت ندارد که زیر دست خود تعدی
نماید اگر از کسی خلاف آئین سر زند مادام العمر نزد مردم بیعزت و از درجه اعتبار ساقط است *
و شهرهای بزرگ انگلندی لندن است که ذکر شد - برستول و لیورپول - و منچستر - و لیدز
و بیرمنگهم - و ناربج - و بث - و پارتسمث - و پلیمث - و دوان پرت - و یرمث - و هل است
اما جزایر مشهور انگلندی - جزیره من - و انگلسی - و وایت - و جرسی - و گرنسی - و الدرنی - و جزایر سیلی
و مالطه و زبان انگلیس مخلوط و مرکب از السنه دنیا است *

فصل ششم ذکر مختصر تاریخ انگلند و شاهان آن بوم

از قراریکه مورخین فرنگ نوشته اند سکنه انگلند قدیما از ملک فرانس به تهای تمادی قبل از استیلای
رومیان باین جزیره آمده اند و مردمان شریر جنگجوی وحشی بودند بعضی از آنها در خیمه و برخی از ایشان در
جنگلها مسکن و آرام داشتند و پوششی بجز پوست حیوانات نداشتند و چندین قبیله بودند و هر قبیله از خود رئیسی
داشت و پرستش آفتاب و ماه را مینمودند و از علم و رسوم و آئین واقف نبودند این بود حالت القوم
تا جولیس سیزر قیصر روم تخمین ۵۵ سال قبل از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بر ایشان حمله آورده پس
از جنگ سختی القوم اسیر و دستگیر شدند و بعضی از ملک فرنگ را متصرف شده مراجعت بروم نمود
و در سال ۴۳ بعد از تولد عیسی کلادیوس قیصر سپه سالار خود را با لشکری بسیار بجهت تسخیر انگلند روانه نمود
تمام مملکت انگلند را بحیطه تصرف آورد و لشکریان خود را در مواضع لایقه قسمت نمود تا کاین رومیان
و قرون متوالیه در آن جزیره حکمران بودند اهالی انگلند در رومیان با یکدیگر آمیزش داشتند
و در سال ۷۲۴ طوایف شمالی بشاهنشهی روم حمله آوردند و بنیان آن دولت قدیم را متزلزل
ساختند بانونیس قیصر روم ناچار شده چشم از فایده آن مملکت پوشیده و لشکری که در انگلند
داشت بروم طلبیده و استحکام امور داخله را بهتر از انتظام مواضع بعیده دانست *

شبیه جولیس سیزر



بعد از کوچ لشکر روم میان اهل آنجزیره که از چنگال خصم قوی خلاص شده بودند مقوی در تن و قوتی در بدن نداشتند که با طوایف دیگر تاب مقاومت داشته باشند که طوایف پیکت و اسکات که مردمان خونخواری بودند از جانب شمال جزیره حمله به انگلند آورده القوم فقیر اسیر ایشان شدند ملتی نیز از تطاول ایشان امان و آرام نداشتند چنان صلاح دیدند که به طایفه ساکسن که از طوایف جرمنی است پناه آورند طوایف مذکور را از مملکت خود بیرون کنند و ندانستند که بمضمون

چه از چنگال گرگم در ربودی ❊ چه دیدم عاقبت گرگم تو بودی

جمعی را از آن طایفه فرستاده استمداد نمودند استدعای ایشان در نزد رؤسای ساکسن قبول شد طایفه ساکسن به انگلند آمدند و اهل انگلند به اعانت ایشان اسکاتها را بیرون کردند پس از آنکه خصم از میان برداشته شد طایفه ساکسن رحل اقامت در آنجا انداختند و دیگر باره عزم مراجعت به اوطان خویش نکردند و زمین پر آب و علف انگلند را به مال خویشتن گزیدند و جزیره را صاحب شدند و انگلند را در هفت حکومت تقسیم نمودند و ملوک الطوایف شد

فصل ۲ ذکر سلاطین انگلند ما قبل از فتح

چون در زمان استیلای طایفه ساکسن اغتشاش زیاد در انگلند بود و هر که قوتی پیدا میکرد کلاه از سر دیگری میربود و این فتنه و آشوب دائما برقرار بود تا سال ۸۲۷ عیسوی اگبرت نامی یکی از جمله پادشاهان هفتگانه خروج کرده بر شش حکومت دیگر غالب آمد و ۲۲ سال مستقلا بر تمام انگلند سلطنت

نمود و در سال ۸۳۹ بدرود جهان کرد. پس از وفات اگبرت ارشد اولادش اتلولف پادشاه شد و نوزده سال سلطنت کرد پس از وفات او اتلبلد دو سال سلطنت کرد فوت نمود چون اولاد نداشت برادرش اتلبرت بسلطنت رسید پنج سال حکمرانی کرد چون او نیز اولادی نداشت برادر دیگرش اتلرد پادشاه شد و در سال ۸۷۱ بدرود جهان نمود پس از وفات او سلطنت به ارشد اولادش الفرد کبیر رسید از حکومت جز اسمی باقی نمانده بود و طایفه دین که در شمال یوروپ بودند پیوسته دست اندازی داشتند و صدمه میرسانیدند اهالی آن ملک را الفرد با ولایت خراب و لشکر قلیل با دشمنان خود بنای حرب را گذاشت لشکریان او از کثرت عدم حضور و اهمه برداشته بی استعمال سیف و سنان از کارزار ابا برتافتند الفرد ناچار از جایی بجایی به تبدیل لباس حرکت میکرد و انها فرصت مییافتند و چندین مرتبه رعیت را بر احکام دین شورانیدند و انها نمیدانستند که این فتنه از کیست تا انکه سرداران دین قلعه دوان شیر را محاصره کردند و در محاصره کاری از پیش نبردند و محصورین بر محاصرین چیره شده برادری انها تاخت آوردند و او را مستغرق کردند چون خبر این فتح به الفرد رسید دید که دیگ غیرت اهل مملکت بجوش آمده همت خود را به ایشان رسانیده بر خصم شبخون آورده جمیع اثاثه و اسباب ایشان را متصرف گردید این فتح باعث تقویت او گشت و دین با کراه اقوی دیدند سر انقیاد پیش آورده او را پادشاه نیز انگلند خواندند پس از انکه عرصه را از وجود خصم پاک ساخت به آبادی ولایت کوشید و در اکسفرت مدرسه نیکویی بنا نهاد و مدرسین از سایر ولایت یوروپ طلب نمود در آن مدرسه درس میدادند اول کسیکه مدرسه علم در انگلند بنا کرد او بود و تجارت را ترقی داد و قوت و قدرت بحرپیمائی و کشتی رانی را در انگلند رواج داد عمارت عالی از سنگ و آجر بنا نهاد و شنیده که طامس نامی یکی از حواریون عیسی علیه السلام بهند رفته در ملک میلبار بسیاری از مردم را بدین عیسوی آورده و چنانکه دین گسترده شده اراده نمود یکی از ندیمان خود را بجهت سرپرستی ان طایفه مقرر نماید لهذا در سال [illegible] یکی از رهبانان موسوم بسنکلیم را با هدایای بسیار بدان صوب روانه نمود چون راهب موصوف به ملک میلبار رسید عیسویان بدورش گرد آمدند و به هر یک فراخور حال احسان نمود و از انجا روانه ملک [illegible] شد و عیسویان انجا را نیز ملاقات کرد و مراجعت به انگلند نمود چون بحضور الفرد رسید بسلامتی وی خوشحال و مسرور شده او را خلعت نمود و انعامی لایق بدو بخشید الفرد پس از حکمرانی پر زحمت در عمر ۵۳ سالگی این جهان را بدیگران گذاشت. پس از وفات الفرد ادورد پادشاه شد ۲۴ سال حکمرانی نمود و در سال ۹۲۴ عیسوی وفات کرد بعد از او اتلستن پسر بزرگ ادورد جانشین پدر شد و در سال ۹۴۰ وفات یافت پس از او

دمند پسر خیم آذورد به تخت نشست روزی در مجلس بهمانی شخصی از دشمنان که در کمین او بود زخم منکری باو زده و خون زیاد و آهم بسیار در سال ۹۴۷ از زمانه رخت بربست بعد از او برادرش آذورد جانشین شد و در سال ۹۵۵ وفات یافت و آدوی ارشد اولادش به تخت جلوس نمود در سال ۹۵۹ ونس تن یکی از خویش او را از سلطنت عزل کرده از مملکت بیرون نمود و او از غصه در همان سال هلاک شد و آذورد که برادر آدوی بود جانشین شد و در سال ۹۷۴ بدرود جهان نمود پس از او پسرش اذورد به تخت نشست و بدستیاری مادر زنش در سال ۹۷۹ به زخم کارد کشته شد و آن چنان بود که روزی در حالت شکار به کاررف کسل سیدر و مادر زنش آنجا مسکن داشت تشنگی بر او غلبه کرده بود آب خواست چون کاسه آب باو دادند مشغول نوشیدن آب بود که یکی از کنیزان بحکم مادر زنش کاردی به پهلوی او زد در همان حالت که سوار اسب بود تک تیز کرده اسب خود براند چون خون زیاد از او رفت بیهوش شده از روی زین سرازیر گشته پای او از رکاب بیرون نیامد بطور معلق سر او بر زمین میساید تا جان داد و پس از وفات آتلرد برادر مادری اذورد پادشاه شد چندی نگذشت که از سلطنت خلع شد و سوین پادشاه ڈنمرک بجایش نشست در سال ۱۰۱۴ وفات نمود بعد از فوت سوین پسرش کنتیو پادشاه شد بعد از چندی او را خلع نموده از انگلنڈ بیرون کردند و آتلرد را باز به تخت نشانیدند در سال ۱۰۱۶ از جهان درگذشت پس وفات آتلرد پسرش ادمند بر تخت پادشاهی جلوس نمود در اوایل جلوس کنیوت پادشاه دین خروج کرده بر او ظفر یافت و ادمند مجبور شده سلطنت را با کنیوت تقسیم کرد پس از هفت ماه حکمرانی در سال ۱۰۱۶ع اعیو و رانکس نو. دکشته شد و کنتیو مالک تمام انگلنڈ شد و زن آتلرد را عقد کرد و در سال ۱۰۳۶ع وفات یافت نمود پس از کنیوت پسر بزرگش هرالڈ پادشاه شد بسیار ظالم و خونخوار بود در سال ۱۰۳۹ع از جهان بیرون شد و بعد از او برادرش هردی کنیوت به تخت نشست از زیاد خوردن در یکی از جاهای عروسی در سال ۱۰۴۲ع وفات نمود پس از فوت او اذورد بن آتلرد بن ادمند خروج کرده انگلنڈ را تصرف نمود و تاج پادشاهی را بر سر گذاشت و ملقب به اذورد دی کانفرگشت اذورد تمر خوشخوی سلیم النفس بود و در میان غریب و بومی بعدالت حرکت میکرد چون در عنفوان شباب در نارمندی بزرگ شده بود و مدتها با اهل آن ولایت سبقت آشنائی داشت و جمعی از اهل آن ولایت را به انگلنڈ خواست و اکثر مناصب خود را به ایشان تفویض نمود و در بار انگلنڈ را از نارمن پر ساخت ۲۴ سال مستقلاً حکمرانی نمود و در سال ۱۰۶۶ جهان را بدرود کرد پس از فوت اذورد ارکان مملکت هرالڈ را بشاهی انتخاب کردند اگرچه هرالڈ حق درستی به آن تخت نداشت لیکن چون در آغاز کسی گردن مخالفت نکشید لهذا

باهستگی تاج بر سر نهاد لیکن هنوز پای بر تخت نگذارده بود که بنای سلطنتش متزلزل آمد حریفش ولیم ڈیوک نارمندی ظاهر ساخت کہ اڈورد تاج انگلنڈ را باو واگذار کرده و با لشکری انبوه عازم حرب هرالڈ گردید و بپونسی بی فرود آمد هرالڈ باستقبال او شتافت در اثنای جنگ هرالڈ کشته شد پس از این جنگ ولیم ملقب دی کانگر ملقب گردید و پادشاهی ساکسن در انگلنڈ به انجام رسید —

فصل ۲۲ ذکر سلاطین انگلنڈ از بعد فتح اول انها

ولیم کانکرر بود

ولیم پس از فتح بتعجیل تمام بجانب لندن روانه شد و اهل شهر باستقبال او بیرون آمدند و بے مضایقه تاج و تخت را تفویض کردند ولیم بانتظام ولایت کوشید و همه قوانین رسوم ولایت را منسوخ کرد قواعد نارمندی را شایع کرد و ولایت را بر سران سپاه نارمن تقسیم کرد چندی نگذشت بنای ظلم و تعدی گذاشت و خلق را جریمه مینمود و اهالی مملکت را از فواید ملکی بی نصیب کرده همه را بتازه آمدگان را و امید اشت و نارمنها بغلبه و قهر در آن ولایت رفتار میکردند و انگلیس و نارمندی همیشه باب منازعت با یکدیگر باز داشته بودند ولیم حمایت نارمندی را میکرد و هیچ قاعده و قانونی دفع این قتل و قتال را نمینمود و اهالی انگلنڈ مدام در فکر بودند که راهی بدست آرند و از ایشان انتقام کشند چون خصم قاهر و غالب بود هیچ چاره نمیتوانستند کرد چنان بی انتظامی در مملکت روی داده بود که نارمندی خود آرزو میکردند که به اوطان خویش رجوع نمایند ولیم جهت انکه انها را از این مراجعت باز دارد در با ممالک شان فرود و بدین سبب و تاراج به انگلیش گشود شورشی در میان خلق شد بعضی سر از اطاعتش باز زدند ولیم چون دید که خلق به آرامی اطاعتش نمیکنند چندان غضبناک شد که حکم داد در ملک نارتمبرلنڈ را بیمان و ساکنانش را بیرون سازند و خانه و اساس البیت شانرا آتش زنند مورخین نوشته اند که چندین نفر بیمان شده چه باشمشیر و چه از قحطی و خلق چنان بستوه آمده بودند که یاد از ایام قدیم میکردند باجمله ولیم را سه پسر که همیشه عیشش را منغص میداشتند اول یکی را برٹ دوم ولیم سیوم هنری را برٹ جوانی بود خیره سر و آتشین مزاج روزی با برادران کوچک خود در بازی بود که آب بروی پاشیدند و او را غضب آوردند چندان غضب بر او استیلا یافت و عنان تمالکش از دست شد که شمشیر گرفت و بجانب برادران دوید که آتش خشم خویش را باب خون شان فرونشاند پدرش ولیم از این مقدمه مطلع شده مانع از کشتن انها گردید بار دیگر پدر خشم گرفت و آغاز مجادله نمود نزدیک بود که پدر خود را بکشد

بدون آنکه بشناسد کشش (رسم آن زمان چنین بود که همه بدن را با پارچه های فولاد میپوشیدند چنانچه نمیتوانستند یکدیگر را بشناسند) ولیم و پسرش در همان جنگ بهمان لباس تلاقی شدند و مدتی مدید در زد و خورد بودند عاقبت رابرت پدر خود را بر زمین زد بدان رسید که سرش را از تن جدا کند که ناگاه خود ولیم از سرش افتاد و رابرت دید که پدرش میباشد بر قدمش در افتاد و درخواست عفو نمود تا مدتی ولیم با او غضبناک بود و پس از مدتی آشتی نمود و از در صلح در آمد چون ولیم زیاد شایق شکار بود حکم داد که همه دهات و قصبات همشیر را ویران و با خاک یکسان کردند و ساکنان آنجا را آواره نمود و برای خود شکارگاهی ساخت که چهل میل دوره آن بود و آنجا را قرق کرد و هرگاه کسی در آن شکارگاه صید میکرد چشمانش را از حدقه بیرون می آورد. در فوت ولیم را چنین نوشته اند که در سنه ۱۰۸۷ عیسوی جنگی داشت با پادشاه فرنگ و حمله آورد و بجز فتح قلعه که ناگاه پای اسبش در میان خاکستر گرمی در آمده با راکب خود در خاکستر در غلطید همان بلا موجب هلاکش گشت ۲۱ سال سلطنت کرد و در سنه ۱۰۶۶ ع بر تخت نشست و در سنه ۱۰۸۷ ع تخته تابوت قرار گرفت خصلت او را از قراریکه در تاریخ انگلند نوشته اند بسیار شجاع و حریص جاه و جلال حشمت بود و یک وقت دولت و گنج جمع می آورد و وقتی دیگر فخر و مباهات مینمود اگرچه تند خو و دلیری قدم در کار زار مینهاد لیکن بسیار دوراندیش بود مورخین نارمن نوشته اند که هشت فوت بلندی قدش بود و بسیار فربه و استخوان بندیش مستحکم و قوتش بمثابه بود که هیچیک از ارکان دولت زه کمان او را نمیتوانستند کشید عقل و درایتش بحدی بود که سلطنت را بخاندان خود گذاشت و تا کنون تخت سلطنت انگلند بدودمان او متعلق است — شبیه ولیم کانکرر در صفحه ۵۵

فصل ۲۳ ذکر سلطنت ولیم روفس

بعد از فوت ولیم پسر بزرگش رابرت حکمران نارمندی شد و ولیم روفس پسر اوسط پادشاه انگلند گشت با وجودیکه رابرت ارشد اولاد او بود و باید او پادشاه انگلند شود لهذا بسبب بدی رفتار و ناشایستگی کردارش ولیم راضی نشد که مملکت را با او واگذارد اگرچه ولیم روفس نیز بهتر از برادر نبود لیکن بحکمت عملی خصلت و طبیعت خود را پوشیده میداشت هر دو برادر همواره میانشان نزاع بود در تصرف کردن مملکت لیکن ولیم اکثر مظفر و منصور می آمد چندی نگذشت که جنگ کروسیڈ در میان آمد که کمند تصرف انداختند بجز خیال تمام جنگجویان مذهب عیسوی توضیح انتقال آنکه در سنه ۱۰۹۶ عیسوی یکی از قسیسین عیسوی پیتر هرمت نام بزیارت بیت المقدس رفت و برای العین صدمه و ذلت عیسویان

شبیه ولیم کانکرر



را دید که در کشاکش شکنجه و عذاب مسلمانان گرفتار مصمم شد که تدبیری کند که این زمین را از چنگ مسلمانان دور کند و تصرف عیسویان دهد بدین اندیشه روی باطراف و اکناف ملک یورپ نهاده فتوای جهاد داد و پادشاه انگلو را بچنین جنگ برانگیخت چون کلامش موثر افتاد همه خلق آماده این جنگ شدند چنانچه رابرت دیوک نارمندی چندان شایق و آرزومند این جنگ شد که بکلی از فراغت گرفتن بملک انگلند افتاد حتی آنکه از ممالک خود دست برداشت و نارمندی را در نزد برادر خود ولیم روفس رهن گذاشته مبلغی زر برای مصارف جنگ گرفته عازم بصوب مقصود گردید و در سنه ۱۰۹۵ع مجاهدین در فرانس برای استخلاص بیت المقدس اجتماع نمودند و صورت خاجی از پارچه سرخ بطرف چپ سینه دوختند (این ابتدای ایجاد نشان هست در عالم) دسته اول از مجاهدین که از ملت المان و فرانس و مجار و ایطالیه بودند بسرداری پیتر هرمت سابق الذکر بسمت مشرق حرکت کردند و نرسیده بمقصد در بین راه اغلب مقتول شدند بعد از انها بلا فاصله دسته دیگر

از آنجا حرکت کردند از راه خشکی بطرف اسلامبول روانه شدند و عدد این دسته صد هزار سوار و ششصد هزار
پیاده بود و اهالی و نیز دویست کشتی مجانا باختیار اینها واگذاشتند چون به نزدیک اسلامبول رسیدند الکسی
امپراطور اسلامبول از آمدن اینها وحشت کرده معاهده با اینها نمود که تعدی بمملکت او نکنند لهذا مجاهدین
فرنگ از خلیج قسطنطنیه گذشته به آسیای صغیر وارد شدند و شهر نیقیه را محاصره کردند جنگ سختی مابین
مجاهدین و قلیج ارسلان شد فرنگیها شهر نیقیه را فتح کردند چون قلیج ارسلان منهزم شد فرنگیها بلاد لیقون
ارمنی را گرفتند و بانطاکیه آمده آنجا را محاصره نمودند و نه ماه این محاصره طول کشید و باغی سیان ترکمان
صاحب انطاکیه در مدافعه فرنگیها کمال شجاعت و رشادت را بظهور رسانید ولی از آنجا که فرنگیان در جنگ
کوشش زیاد میکردند غالب آمدند و باغی سیان نیم شبی فرار کرد و فرنگیان انطاکیه را گرفتند و شمشیر در
اهالی آنجا گذاشته بسیاری را بقتل رسانیدند و اموال زیاد بغارت بردند بعد از هفت ماه محاصره دمشق
را نیز فتح کردند بعد از آن معره شافعیه را آنجا نیز استیلا یافتند و زیاده از صد هزار نفر را کشتند پس از چهل
روز اقامت در معره بحمص آمدند و اهل حمص با اینها صلح نمودند مجاهدین فرنگ در بدو حرکت بمقصد
ششصد هزار نفر بودند وقتیکه در سنه ۱۰۹۹ع بحوالی بیت المقدس رسیدند زیاده از بیست و پنج هزار مرد از اینها باقی
نمانده بود با این عده سی روز شهر بیت المقدس را در بند محاصره داشتند و شهر را فتح کردند و یکهفته در این
شهر مشغول قتل بودند چنانچه زیاده از هفتاد هزار نفر از مسلمانان بیت المقدس در مسجد اقصی بقتل رسانیدند و غنایم بیحساب
بدست اینها افتاد بعد از این فتح گت فرواد بوین را پادشاه خود قرار دادند۔
و در سنه ۱۱۸۷ع سلطان صلاح الدین صفدی پادشاه مصر با دویست هزار نفر بجنگ عیسویها روانه شد
چون بحوالی شام رسید در آنجا تلاقی فریقین شده پس از جنگهای سخت سلطان صلاح الدین شکست
خورده فرار نمود پس از چندی باز جمع آوری لشکر نموده با فوجی بیشمار از مصر بشام معاودت کرد
و دشمن را غنایم بسیار از مجاهدین فرنگ گرفته و طبریه را فتح نمود و صلیب حقیقی را متصرف شده به
بیت المقدس آمد و حکام عیسوی را دستگیر نموده از جمله پادشاه حکمران کرک را اسیر کرد بموجب عهدیکه
کرده بود بدست خود گردن زد و عکه و بلاد مجاور آن و یافا و صیدا و بیروت را متصرف شد و
اهالی بیت المقدس شهر را بطور امان تسلیم نمودند و صلیب کذائی که آن نصب شده در مسجد صخره بود [illegible]
از این محل انداختند و در روز [illegible] شیونی بلند شد که نظیر آن هرگز مسموع نشده بود سلطان
صلاح الدین مدت [illegible] روز در شهر بیت المقدس اقامت نموده امور شهر را منظم و مرتب
ساخت و از آنجا بطرف عکه و صور راند و بهمین طور امان فتح نمود و عکه را بتصرف آورد دیگر

پادشاه فرنگ عکّا را محاصره نمود و مدتی جنگید تا آنکه عکّا را فتح نمود و شهر عسقلان را گرفت و بسیار
از جاهای دیگر را بتصرف آورد آخر الامر بصلح انجامید سلطان صلاح الدین بیت المقدس به ریچرد واگذاشت ریچرد
مظفر و منصور مراجعت به انگلند نمود خلاصه آمدیم بر شرح حال ولیم روفس ولیم هم چو پدرش طالب و
مایل شکار بود روزی با یکی از وزرا در شکارگاه بازی میکرد گوزنی را که تیر زد بدنبالش روان شد
وزیر با امید اینکه آن حیوان بیفتد تیری بجانب آن گوزن رها کرد قضا آن تیر را به پهلوی پادشاه
نشانید و از اسپش بر زمین فکند و از دشت شکارگاه بیاده به عدمش فرستاد و وزیر از نتیجه این کار
خائف و هراسان شده قرار بر فرار اختیار کرده همه جا آمد تا بکنار دریا سوار کشتی شده بملک
فرنگ رفت و جسم ولیم را بعضی از بادیه نشینان پیدا کرده بر ارابه نهاده به ونچستر برده دفن کردند در مسجد
جامع بدون هیچ علامت و نشان غرقه و این واقعه در سال ۱۱۰۰ روی داد —

فصل ۱۲ ذکر سلطنت هنری اول

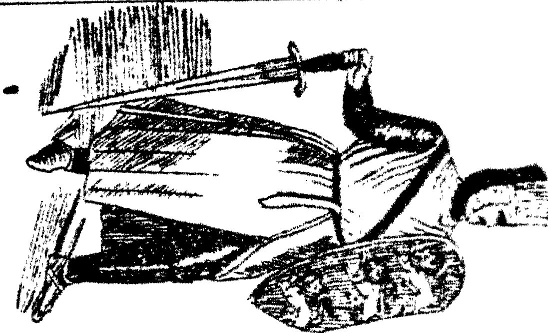
بعد از ولیم روفس هنری برادر کوچک تر ولیم بر تخت نشست و او را حقی نبود بتاج و تخت زیرا که تاج
حق رابرت بود لکن در آن وقت رابرت در بیت المقدس بود و وقتیکه رابرت مراجعت نمود
زمین خود را که نارمندی باشد تصرف نمود و پس از آن ادعای پادشاهی انگلند کرد چون رابرت
مرد خوشگذرانی بود هنری برشوه او را تسلی داده و ترغیبش نمود که بجانه خویش مراجعت کند
و قرار براین دادند که هر یک از این دو که وفات کند اگر اولادی ندارد آن دیگری ملک را در قبضه
تصرف درآورد هم نگذشت نارمندی را رابرت بیاقت خود را در تصرف و نگهداری این مرد بر
عکس ظاهر ساخت و نتوانست از عهده یکی از آنها هم برآید در اندک زمانی چنان بی انتظامی در
مملکتش روی داد که نارمندیها بصورت رو به هنری التماس طلب نمودند هنری با لشکر گران روانه

تنبیه شاه رابرت



گرفتار شد و برادر مشغول محاربت و مجادلت گردید آخر الامر برادر خود را گرفته در قلعهٔ کردیف
کتیل مقید نمود و آسوده خاطر مشغول حکمرانی هر دو مملکت شد و هنری پسری داشت جوان هیجده
ساله که میخواست او را ولیعهد خویش کند و دختری نیز داشت مسماة به متیلده لبید الپسر امپرا
طور در ملک نارمندی که در انجا اقرار کند به ولیعهدی فرزند پس از خودش چون از انجام این کار
فراغت نمود با نگلند باز گشت و ولیعهد نیز با جمعی از بزرگان همت نمودند که چند روزی
بلهو و لعب و نشاط و عشرت بگذرانند پس از سه یوم که اراده رفتن کردند چون سوار کشتی شدند ناخدایان
و ملاحان کشتی چندان شراب خورده بودند که عنان عقل و هوش ایشان از کف اختیار بدر رفته بود بغلط
راه دریا را پیمودند کشتی شان به سنگی بر آمد و فوری شکست شاهزاده را در کشتی کوچکی نشانیدند که شاید
سلامت کند که صدای خواهرش را شنید حکم داد که کشتی را نزدیک خواهرش برند شاید سعی کنند
و او را نیز نجات دهند چون این کشتی به نزدیک آن کشتی شکسته رسید کسانیکه در آن بودند یکمرتبه
در میان این کشتی کوچک جستند که ناگاه کشتی در زیر آب رفته نوشته اند که یکصد و چهل نفر از بزرگ
زادگان انگلند و نارمندی هلاک شدند یک نفر از اهل کشتی خود را به دکل کشتی آویخته بود که روز بعد
ماهیگیران او را گرفتند چون پادشاه به انگلند رسید همه روز دیده انتظار براه فرزند نگاشت
تا سه روز در کمال شوق چون معلوم شد که غرق شده اند چندان غریق لجهٔ حسرت و اندوه شد
که میگویند تا نفس آخرین لب به تبسم نگشاد ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

شبیه هنری اول



فصل ۵ ذکر سلطنت ملکه متیلد و استیفن

در سال ۱۱۳۵ در شکارگاه همسپ شیر دلیری شکاری اسپ می تاخت موی سرش در شاخ درختی بند شده آویخته شد تا بهلاکت رسید چون هنری را همان یک دانه فرزند بود که غرق شد لیکن دختری داشت مسماة به متیلده قبل از آنکه فوت شود حکم داد که دخترش سلطان انگلند باشد همه بزرگان و علمای شهر قبول اینمعنی نمودند که متیلده ملکه ایشان باشد و عهد و پیمان هم نمودند که با او طریق صدق و صفا ورزیده وفا سپرند لیکن متیلده را پسر عموی بود که نامش استیفن بود مردی بود جنگی و شجاع اگرچه او هم عهد و پیمان کرده بود که چون سایرین گردن از طوق انقیاد و فرمان متیلده نپیچد زمانی نگذشت که استیفن خلاف عهد نموده لشکری جمع کرد لوای داعیه سلطنت برافراشت چون بزرگان شهر عهد و پیمان کرده بودند شکستن آن را جایز ندانسته لشکری جمع آورده بحمایت متیلده قدم بمیدان مخاصمت نهادند گاهی لشکر متیلده فاتح بود و وقتی عسکر استیفن مظفر ولی عاقبت استیفن منصور آمده متیلده را از انگلند راند و ملک را بقبضه تصرف خود در آورد اما چون استیفن مرد بیمروت و ظالمی بود خلق را در شکنجه داشت اندک زمانی نگذشت که تمام کینه و نفاقش برخواستند و دیگر باره متیلده را به انگلند طلبیدند که طفل خود را که بنام جدش هنری نام بود با خود بیاورد و بنابرین متیلده هنری کوچک را برداشته با خود به انگلند آورد و لشکری عظیم برپا شد و چند بار با استیفن جنگ کردند در آخر استیفن را دستگیر نموده محبوسش ساختند در جائی که یکسال بماند و در بین آن زمان متیلده ملکه انگلند بود لیکن استیفن از قید بیرون آمده دیگر باره آغاز جنگ نمود خلق کثیری کشته شدند مملکت را بجد و جنگ آورده مستقل به سلطنت شد عمده مطلبش این بود که پسرش بعد از خودش پادشاه انگلند شود بیاداش عملش از این اراده محروم شد و پسرش در حال حیات مرد چندی نگذشت که خود شر نیز در سال ۱۱۵۴ عیسوی جهان را بدیگران گذاشت

فصل ۲۶ ذکر سلطنت هنری دوم

بعد از فوت استیفن هنری پسر متیلده بتخت نشست در عهد این پادشاه ایرلند ضمیمه انگلند شد توضیح اینمقال آنکه در آن اوقات از اهالی ایرلند عددی بنهب و غارت زیاده بر اهل انگلند روی میداد هنری ناچار شده از ادرین چهارم که در آن وقت در سینت پیطر منصب پاپی داشت استمداد خواست و از او حکم تسخیر آن مملکت را حاصل نموده با چهار صد کشتی مشحون از لشکر در سال ۱۱۷۲ عیسوی از ویلز شراع کشیده روز دیگر بمسافت پنج میل به ایرلند فرود آمده همه شاهزادگان

آیرلند بجنگ بشتافتند و از در اطاعت در آمدند و بدون آنکه یک قطره خون از کسی ریخته شود مالک
آیرلند گردید و پاپ هم در دبلین قرارداد او املاک آیرلند را بهمراهان خود و لشکریان تقسیم نمود
مظفر و کامیاب به انگلند برگشت و در سال ۱۱۷۹ع تامس بکت یکی از قسیسین در شهر کانتربری
ادعای نیابت حضرت عیسی علیه السلام را کرد و مردم به دور آن جمع شدند تقریری کافی و بیانی
وافی داشت و از او خوارق عادت سر میزد و این معنی باعث حسد کشیشان دیگر شد نزد پادشاه
سعایت از او کردند و فتوی قتل او را دادند و بعضی از جهال زبان باو دادند که با او بطور تمسخر حرکت
کنند چنانچه روزی در کوچه دم اسب او را بریدند تا اینکه پادشاه جمعی را گماشت که او را در کلیسا
هنگامیکه در عبادت پروردگار زانو بزمین زده بود بقتل رسانیدند



پس از آن پادشاه پشیمان شده بجهة کفاره این گناه و رفع تهمت از خود بکانتربری رفت چون از دور
نظرش بر آن معبد افتاد از اسب پیاده شده پا برهنه روی بشهر آورده تا بقبر تامس رسید که اکنون
به بکت موسوم است و از آن وقت آنجا زیارتگاه شد که بدی مردم می آمدند که استشفای فرش

زمین از زانوی زائران سائیده شد چندی نگذشت که هنری باعث قتل بیگناهی شد زمانیکه
با زن خود الینار عهدی کرد بعوض آنکه با او راه وفا سپارد در خفیه عشق ورزی میکرد با زنی
اجنبی مسمی به روزمند و خواست که پنهان کند از زن خود تدبیری کرد و نقبی در زیر زمین تو در پیچ و پیچ
تا بخانه معشوقش چون زنش از این واقعه مطلع شد و بآنجائی پی برد روزی تنها و جام زهری برداشته
از راه نقب بر سر آن زن رفت و دشنه را بسینه آن زن نهاده مجبورش نمود که آن شربت
ناگوار را بنوشید و در آغوش مرگ خوابید. و هنری در آخر العمر همواره از دست اولاد خویش در
صدمه بود که از اطاعتش سر پیچیده بودند بخصوص پسرش جان که در مقام غدر و خلاف بر آمده
بود و با دشمنانش نرد موافقت میباخت این فقره اندوه بزرگی بود مر او را که منجر به دق شد
تا آنکه در سنه ۱۱۸۹ع مرد و حسرتهای جهان را با خود برد مورخین خصال این پادشاه را نیک میشمارند
بحسب سلطنت و ملک رانی

شبیه الینار



فصل ۲۷ ذکر سلطنت ریچرڈ اول

پس از مرگ هنری پسرش ریچرڈ که بسیار شجاع و دلیر بود بتخت جلوس نمود و ملقب شد به ریچرڈ
شیر دل بسبب جنگهائی که در بیت المقدس کرده بود با سلطان صلاح الدین چنانچه مفصلاً در

فصل ۲۳ بیان شده مورخین حکایت عجیبی را نسبت میدهند به ریچرد در وقت مراجعتش از بیت المقدس افسانه این روایت چنان است که ریچرڈ وقت مراجعت از بیت المقدس تنها بلباس زائری از ملک جرمن عبور نمود ڈیوک آسٹریا بسبب اینکه در بیت المقدس میان شان تنازعی روی داده بود او را گرفته مقید ساخت و این امر مدتی بر خلق انگلنڈ پوشیده بود نمیدانستند که پادشاه ایشان چه شده تا اینکه از اتفاق شخص فقیری چنگ نواز از اهل فرنگ روزی نزدیک عمارت محبس که ریچرڈ در انجا محبوس بود شروع بنواختن چنگ نمود در دم ریچرڈ از درون زندان بچنگ جواب او را داد چون انگلیشها واقف شدند از گرفتاری ریچرڈ اجماع نمود یکصد هزار پوند به ڈیوک آسٹریا داده و از قید آزادش کردند و در نهایت حشمت و جلال داخل لندن شد انگلیشها مراجعت پادشاه خود را نعمتی عظیم دانستند و بر تخت سلطنت جلوس نمود در این مدت برادرش بحکومت اقدامی نمود و جهاً لکن سعی میکرد که ریچرڈ در حبس بماند لیکن ریچرڈ از راه مروّت عفوش کرد و در سال دهم از سلطنتش بسال ۱۱۹۹ع جهان را بدرود نمود مورخین انگلنڈ سبب فوت ریچرڈ را چنین نوشته اند که مرد دهقانی خزانه یافت وقدری از آنرا نزد پادشاه فرستاد و باقی را در قلعه پنهان نمود ریچرڈ قلعه را محاصره نمود روز چهارم از محاصره هنگامیکه سواره در اطراف قلعه گردش میکرد یکی از قلعگیان تیری بر کتفش زد و آن تیر کاری شده موجب هلاکش گشت نوشته اند پیش از آنکه مرگش در رسد آن تیر انداز را طلبیده از گناهش درگذشت لیکن ملازمان پادشاه خشمگین شده بعد از آنکه او را بیرون بردند بقصاص او دست گشودند

فصل ۲۸ ذکر سلطنت جان

چون ریچرڈ فرزندی نداشت برادرش جان بر تخت جلوس کرد و در آن زمان نیز چنانچه این زمان هم استحقاق سلطنت متعلق به یکی از همان خاندان بود و در صورتیکه محق باشد ولیکن جان میدانست که او را حق بر افسر پادشاهی نیست زیرا که تاج تعلق داشت بطفل دوازده ساله پسر جیافری موسوم به آرثر چون جان مردی بود ظالم و خائف بود که مبادا خلق یکدل شده او را از سلطنت خلع نمایند و آرثر را بر تخت نشانند بنابرین اراده قتل آن طفل را نمود اندک زمانی نگذشت که ارادهش بفعل آمد و آن طفل را اول حبس نمودش چند روز چند نفر از گرگان بادیه را فرستاد در زندان یوسف آسا پیراهن آن طفل را بخون گلوش رنگین ساختند با وجود این عمل قبیح باز جان سعی میکرد که آن تخت را بتصرف آرد لیکن این امر ممکن نبود که تخم چنین عملی بر مراد دهد هفده سال سلطنتی کرد در کمال زحمت عیشش همواره

با او مخالف بودند پیوسته در فکر و تدبیر بود که آسودگی را از رعیت معدوم و از دو کاخ آرام را بر
انها منهدم سازد در رفته رفته کار منجر بنزاع و جدال شد و بزرگان هم متفق شده در مقابل پادشاه
لوای مقاومت افراختند و بجد و عنف از پادشاه حکم نامه گرفتند که بازادی و حریت رفتار نمایند
و پادشاه جبراً آن فرمان را در سال ۱۲۱۵ در صحرای رنی مد میانه اتینز و ویندسار امضا کرده دستخط
گذاشت لیکن چندی نگذشت و هنوز ابواب گفتگو مفتوح بود که عهدنامه مذکور بر طاق نسیان

شبیه مجلس دستخط نمودن جان عهدنامه را



نهاده شد امرا از پادشاه فرانسه استمداد و یاری طلبیدند و این نیز دوائی نبود که بر خلاف نتیجه بخشید چرا
که چون ملک از دست ظلم و تعدی جان رهائی میافت بچنگ ظالمی دیگر می افتاد که این مشکلات
بمرگ جان باز شد توضیح انتقال آنکه جان را سفری پیش آمد که با لشکری زیاد از این بطرف لنکلنشر رفت
چون بخاره و بار رسید غافل از اینکه بوقت جزر و مد آب این راه را خواهد گرفت نتیجه این غفلت
و عبور از آن را جمیع اسباب و اثاث را پامال کرد و بمشکل خود فرار کرده بخانقاهی رسید و روز دیگر او را
بجای دیگر بردند و از آنجا نیز به نیوارک و منزل چهارمش لور بود پس از مرگ برادرش سلطنت که به مفوض گشت

وبقبضهٔ او در آمده پیش از جمیع پادشاهان انگلند بود لیکن همه را برباد داد و در سن ۵۱ پنجاه و یک سالگی
بعد از سی و دو سال سلطنت در سال ۱۲۱۶ جهان را ابدالدهر بدیگران بگذاشت

فصل ۲۹ از ذکر سلطنت هنری سیم

پس از مرگ جان پسرش هنری که طفلی بود نه ساله بتخت نشست و به اقتضای سن وزرا کافل امور جمهور گشتند چون بسن شباب رسید از انجائیکه جوان بود تیمار رعیت و لشکر کم داشت و رموز مملکت داری اندک میدانست لاجرم کار مملکت پریشان شد پادشاه فرانس بروی خروج کرده بعد از جنگ غالب شد چندی نگذشت که هنری لشکری جمع آوری نمود پس از انتقال زیاد جور و بیشتر غالب آمده زمان سلطنت را تجدید و بکف آورده مستقل بسلطنت گردید تغیر و تبدیل در اوضاع دربار داده وزرای سابق را معزول کرد و بجای ایشان کسان دیگر منصوب نمود و از نو یار ملتفی مقرر نمود بدین سبب موجب حسد و کینه خلق شد لهذا اهالی مملکت سر از متابعت وی باز زدند و قصد مخالفت نمودند و مانفرد حکمران لستر را بر خود امیر نموده متوجه خانهٔ پادشاه شدند از هر دو جانب آتش مخاصمه زبانه زن گشت تا اینکه پادشاه و پسرش ادورد را دستگیر نموده قید نظر نمودند و چند نفر را مستحفظ بر ایشان قرار دادند ادورد چون بشجاعی بود در تدبیر بود که خود را خلاص نماید روزی هنگامیکه با نگهبانان خود در سیر بود

شبیه مانفر



خواهش نمود که باید یکراس اسب تازند که معلوم گردد کدام راکب گوی سبقت میبرد و کدام مرکب در رفتار
پیشی میگیرد چون سواران مدتی اسب دوانیدند اسب و سوار هر دو از تک و حرکت درماندند خسته
کوفته بجوش ساکن شدند بناگاه شاهزاده ادورد اسب را بجولان آورده روی ببادیه نهاد چنانچه باد
بگردش نرسید سواران انگشت حیرت بدندان و از غفلت خود در حسرت ماندند چون ادورد تر دوستان
خود رسید بزودی لشکری فراهم نمود بجمعیت تمام حمله آورده و کشتار عظیمی نمود لوای ظفر و نصرت
برافراشت و در آن جنگ تماما کشته شد و ملک را از دست دشمن بیرون آورده پدر را بتخت
جلوس داد پس از این حادثه پادشاه چند سالی دیگر در جهان زیست کرد تا سال ۱۲۷۲ بدرود
جهان نمود پنجاه و شش سال سلطنت کرد که بلندترین سلطنتها بود در آن زمان در سلاطین انگلیس و در عهد
این پادشاه مجلس پارلمنت یعنی شورا مقرر شد که تمشیت و تنسیق امورات سلطنتی باصوابدید سلطان و امراء و
وکیل الرعایا انجام گیرد و این بهترین قسمی از اقسام ملکداری شد که امروز هم در انگلند جاریست

شبیه هنری سیم



فصل ۳ ذکر سلطنت ادورد اول

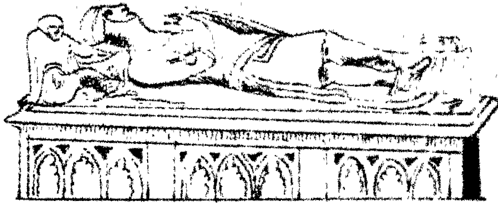
زمانیکه هنری وفات کرد پسرش ادورد در بیت المقدس مشغول جنگ بود چون خبر فوت پدر را شنید بطور ایلغار به انگلند آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود و خلق شادمانیها کردند که پادشاهی دلیر و شجاع و با همت دارند که در ترقی مملکت کوشش دارد شجاعت و دلیری ادورد او را بر آن داشت که ملک ویلز را در تصرف خود آورد زیرا که در آن زمان ویلز ملکی بود جداگانه و شاهزاده از خود داشت که در آن حکمران بود و اهالی ویلز هرگز سر به اطاعت انگلیس فرود نمی آوردند ادورد خواست که در این باب امتحانی کند لهذا لشکری به آنجا مامور نمود و جنگی نمود با وجود این اطاعتش کردن نه نهادند چرا که اهالی ویلز مردمان شجاعی بودند و قوت دل و جرئت روح آنها به اشعار شعرای ایشان بود که در وقت جنگ میخواندند (چنانچه حال هم رسم است در ایلات ایران که در وقت جنگ کتاب شاهنامه فردوسی را میخوانند) ادورد دید که تا زمانیکه شعرا هستند دست تسلطش از دامن آن مردم کوتاه است حکم داد تمام شعرا را بقتل رسانیدند مردم ویلز مضطرب شدند مع ذالک خود داری کرده در نگهداشتن ملک خود غایت اهتمام را مرعی داشتند و سر باز زدند که او را سلطان خویش خوانند ولی این معنی را ظاهر ساختند در صورتی که او در ... مسلط شود حکومت آنها بسته به یکی از اهل مملکت خودشان باشد ادورد بیچاره انکار بدین نهج معاهده نمود که چنانچه آنها از در تسلیم در آیند حکمران آنها را بموجب خواهش خودشان مقرر نماید براین قرار رضا دادند ادورد پسری داشت چند روزه که در قلعه ویلز تولد شده بود بآنها بخشید ویلز را با انگلند اتصال و اتحاد داد که پسر بزرگ پادشاه انگلند را تا این زمان ملقب به پرنس آف ویلز میخوانند ولی زمانی نگذشت که منازعتی سخت بر سر تاج اسکاتلند و جمعی مدعی وراثت شدند و ادورد را در این منازعه حکم قرار دادند ادورد طمع کرد که این در را بسوی خود باز کند و خویشتن را کدخدای آنجا نماید تدبیری که بخاطرش رسید این بود که گفت جان بالیل پادشاه اصلی باشد و نام سلطنت خوانده شود دیگر امور مملکت مالی و سایر چیزهای متعلق بسلاطین خود او را باشد فقط چیزی مقرون بصواب ندانستند و متمرد نمودند شخصی موسوم به ویلیم ویلس از اهل اسکاتلند نتوانست ببیند که اسکاتلند در زیر حکومت انگلند باشد لهذا آتش غیرت بر سینه دل مردم خویش را بر دست و کوشش کنید و خود را آزاد نمائید ادورد با استماع این خبر با فوجی عظیم عازم اسکاتلند شد چون به فالکیرک رسید در آنجا جنگ عظیمی شد و ادورد منصور شد ولی جمعیت

نها هنوز اجازت نمیداد که تسلیم شوند و ولیم ولیس قدم جلادت باز پیش نهاد کشید اودورد دوباره
قدم بمیدان نهاد و چندان کوشش نمود که گردن ولیم ولیس که بحلقه اطاعت در نمی آمد به زنجیر
اسیری در آورده بانگلند برده او را بقتل رسانید اهل اسکاتلند باز شورش نموده بسرداری رابرت
بروس مصمم جنگ شدند اودورد چون از زحمت جنگهای خود اثری بر تسلط اسکاتلند نیافت ازین
تدبیر چندان خشمناک گردید که اراده نمود تا عنان اختیار آن سرزمین را بکف نیارد عنان عزیمت از کف
نداد بار دیگر فوجی بمقابلی رابرت بروس بدان سمت نامزد نمود و فتح نمایانی کرد خلاصه بعد از آن
فتح اودورد چندان در جهان زیست نکرد در سال ۱۳۰۷ عیسوی در شهر کرلیل جهان را وداع نمود لیکن تعصبش
نسبت به اهل اسکاتلند بحدی بود که در نفس آخرین پسر خود را وصیت نمود که هرگز جدال و نزاع را به
نطایفه از دست ندهد تا آنکه بکلی انها را مطیع سازد عجب عاقبت بی حسرتی است مرکسی را که در دم آخرین
چنین اندیشه در خاطر داشته باشد

فصل ۱۳ ذکر سلطنت اودورد دوم

بعد از فوت اودورد پسرش اودورد دوم بسن ۲۳ سالگی قدم بر تخت سلطنت نهاد چندی نگذشت که بخواست
بموجب وصیت پدرش محاربه با اهالی اسکاتلند نماید در اول آمادگی کرد لیکن آن کار را انصرامی بدی
صورت داد که بخوبی مغلوب گشت و علاوه بر عدم نصرتش در جنگ کار و بار ملکش نیز پیوسته در تنزل بود
بسبب آنکه ارباب مشاورت و اصحاب صحبتش لیجر و الی نیند بودند که بجز حاشیه بساط انبساط بهر
داری فایده دیگر نداشتند و ابدا التفات امر و نهی امور مملکت نمودند بنابرین همواره در میان شاه و
رعیت جنگ و جدال بود و خرابی کلی در مملکت پیدا شد تا آنکه چند نفر از امرا بنفاق پادشاه اتفاق کرده
و بر پادشاه خروج کرده در یکی از جنگها پادشاه را دستگیر نمودند و در یکی از قلعه ها محبوس ساختند و نگاهبانی
دو ماهتروس و گورنی این سه نفر انجام خدمت مقرر نمودند که هر یک جداگانه به نوبت او را نگاهبانی کنند
مرد رحم دلی بود با او از رحم دلی در آمد ولی آن دو نفر دیگر اراده اذیت او را داشتند روزی بهانه
هر دو به زندان داخل شدند و شاه را بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند و این واقعه در سال
۱۳۲۷ عیسوی روی داد

شبیه مردن اودورد دوم



فصل ۳۲ ذکر سلطنت ادورد سیم

بعد از کشته شدن ادورد دوم ادورد سیم بسن ۱۴ سالگی بتخت جلوس نمود لیکن مادرش با آشنای خود مارتیمر ساعی بودند که سلطنت را از کف او بدر کنند و خودشان امور مملکت را انتظام دهند ادورد طاقت نکرده و مادر او و برآن مکر و تشنیع مارتیمر هر دو را گرفت حکم از پارلمنت صادر شد که مارتیمر را بقتل رسانند و ملکه را تمام عمر محبوس نمایند و سالی سیصد پاوند وظیفه برایش مقرر دارند و پادشاه سالی یکمرتبه مادر خود را ملاقات میکرد لیکن از آن مادر نزد او حدی حرمت و وقری نبود —

مورخین نوشته اند ادورد سیم مردی شجاع و بلند همت بود در سال دوم از جلوس بجهت تسخیر اسکاتلند همت بست و روان شد نوشته اند که در هیدون هیل و یکی از جنگهایش سی هزار نفر از اهل اسکاتلند را بکشت و اسکاتلند را فتح نمود و بهمین وطیره اراده کرد مملکت فرنگ را نیز بقبضه خود در آرد و بهانه ساخت که از طرف مادر مرا حقی است بر آن سلطنت لهذا بملک فرنگ بتاخت نوشته اند اول کسیکه از پادشاهان انگلند با پادشاه فرانس با توپ جنگید ادورد بود و مشهور است که اسکندر ذو القرنین توپ و باروت را اختراع کرده ولی مخفی بود در سال ۱۳۲۰ ع شخصی در تجسس علم کیمیا بود در روی

شوره و گوگرد و ذغال را در هاون میکوفت ناگاه از آن کوفتن آتش برجست و صورتش را سوزانید
و انکس این فقره را در کتاب خود به رفر نوشت که اگر کسی شوره را با دو چیز دیگر بکوبد یک چیزی فروزنده
مانند برق از او پیدا میشود از نوشته او همه بحث بودند تا در سال ۱۲۲۰ع یکی از حکما این
راز نهفته را آشکار کرد که یک درم گوگرد و ذغال با شش درم شوره باهم بیامیزند باروت میشود
و ادورد در سال ۱۳۴۵ع توپ و گلوله را ترکیب داد و پنج اراده توپ سلطنه با پادشاه فرنگ جنگی عظیم
نمود مورخین نوشته اند که لشکر ادورد سی هزار جمعیت بود و فرنگیان یکصد هزار لیکن لشکر انگلیس
را فایده بود که جای انها خوب بود چه که آفتاب در پشت سر انها بود و فرنگان رو به آفتاب بودند که شعاع
آفتاب چشم انها را خیره میکرد بهر جهت لشکر انگلیس گوشمالی خوبی بفرنگان دادند در این جنگ پسر پادشاه
خود را با سپاه مخالف زد همه سرداران یقین کردند که جان بسلامت نخواهد برد در آنوقت همه
متفقا به پادشاه التماس کردند که اذن دهد مددی بشاهزاده نمایند چون پادشاه مسید انست که پسرش
فتح خواهد کرد در جواب گفت که شاهزاده را بگوئید که عزت این روز مر تو راست و این فتح بنام تو میباشد
چون این کلام بشاهزاده رسید بر قوت و جسارتش افزوده فتح نمایان کرد پس از آن ادورد
قلعه کلیس را محاصره نمود قلعه گیان در امتناع تصرف شان ایستادگی نمودند تا بطول آخر الامر از تنگی
خوراک قلعه را تسلیم نمودند در هنگامیکه ادورد در فرنگ بود اهل اسکاتلند غنیمت دانسته
در غیابش اهتمام و سعی بلیغ نمودند که حمله آرند بانگلند لهذا لشکری جمع آوری نمود سرداری
داوید بروس عازم انگلند شدند در انوقت ملکه آن در انگلند بود ملکه بدون تعلل و درنگ
تهیه لشکر دیده بعزم جنگ مقابل آنها روانه نمود چون به کراس نول رسید در آنجا تلاقی شد پس از کوشش
و کشش بسیار شکست به لشکر اسکاتلند رسیده پادشاه اسکاتلند دستگیر و اسیر شده زمانی نگذشت
شاهزاده پسر ادورد در فرنگ جنگ عظیمی نمود پادشاه فرنگ را اسیر کرد چنانچه دو پادشاه بدبخت
در انگلند مقید بودند و ادورد در تمام یوروپ به بزرگی مشهور شد چندی نگذشت که شاهزاده بیچاره
امراض مزمنه گرفتار شد و منجر به سل و دق گردیده بدرود جهان نمود و داغ حسرت بر دل پدر و تمام خلق
مملکت بنهاد نوشته اند که پس از این واقعه پادشاه دیگر نتوانست بخوبی بامورات مملکت اهتمام
کار مملکت پریشان شد و شکست به کاخ سلطنت در آمد همه زیر دست پراکنده شدند از غم و غصه فرزند
در سن شصت بسال ۱۳۷۷ع بدرود جهان نمود این پادشاه بیشک از پادشاهان بزرگ بود که
عصای سلطنت بدست گرفت در مملکت انگلند بسیار خوش قرین و خوش صحبت نیکخصلت

باهمه دل آشنا و بیعت پرور بود و مدام در ترقی مملکت میکوشید

فصل ۳۳ ذکر سلطنت اڈورڈ دوم

قبل از این مذکور شد که شاهزاده اڈورڈ که ولیعهد پدر بود در حال حیات پدر وفات نمود و وارث تاج پرنس شد و این پادشاه پسر اڈورڈ است پس از فوت اڈورڈ سیم بسن یازده سالگی بجای جد بر تخت سلطنت جلوس نمود و ملقب به ریچرڈ دوم شد بمقتضای سن بمهام ملکی و مالی نمیتوانست پرداخت عموهایش لنکستر و ڈیوک یارک و ڈیوک گلوسٹر کافل امور جمهور گشتند چون جنگهائی که سلطان ماضی شروع کرده بود جاری داشتن آنها مخارج کلی داشت ناچار شدند که خراج مملکت را زیاد کنند خلق از دادن آن سر باز زدند و کمر همت بر میان بستند که جنگ کنند شخصی مسمی به واٹ ٹیلر بر جمعی سالار شده و لندن رفت که شورشی برپا کند ریچرڈ در آن وقت شانزده ساله بود قرار داد که در صحرای اسمت با او ملاقات کرده گفتگو کند و علاج آه ناله خلق را نماید چون در صحرای مذکور اجتماع شد واٹ ٹیلر بگمان اینکه حرامی در دل پادشاه انداز د شمشیر خود را کشیده بجسارت پیش آمد ولیم ولورث اورا بقتل رسانید بستگان واٹ ٹیلر چون سالار خود را کشته دیدند در صدد شورش و حمله برآمدند پادشاه بملایمت و حسن خلق بآنها گفت شما سردار خود را از دست داده من سردار شما هستم مطلب خویش را بیان سازید که مسئول شما مقبول است بدین حسن سلوک آن منازعه را کوتاه نمود و آنها را بمکان خویش باز گردانید شروع نموده بحکمرانی بطور رافت و مهربانی لیکن کار بدین گونه پیش نه رفت امور مملکت مختل ماند رفته رفته کار بجائی رسید که تاج را از دست داد توضیح آنکه وقتی فیمابین پسر عموهایش ڈیوک نارفلک و ڈیوک ہرفلک منازعتی روی داد بعوض آنکه میان آنها حکمی کند و اصلاح نماید حکم به اخراج بلد شان نمود هر دو را از شهر بدر کردند ڈیوک نارفلک در همان اوقات مرد ولی ڈیوک ہرفلک بدون اذن پادشاه بشهر مراجعت نمود و متفق شده چند نفر از مردمان شریر بر پادشاه خروج کرد و مدتی آشوب در انگلستان برپا بود آخر الامر پادشاه را دستگیر نمود و مقید ساخت بعد از چندی هشت نفر را فرستاد در محبس او را بقتل رسانند پادشاه حربه یکی از آنها را گرفته چند نفر از آنها را هلاک کند و خودش نیز از پا افتاده مرد بعضی گویند از گرسنگی جان سپرد که دو هفته خوراک باو نه دادند و این واقعه در سال ۱۳۹۹ روی نمود

فصل ۳۴ ذکر سلطنت هنری چهارم

بعد از قتل ریچرد دیوک هرفلاک تخت نشست و ملقب به هنری چهارم شد و او محق نبود بر آن
تخت چه در واقع تخت متعلق بخاندان دیوک یارک بود پس از آنکه در امور سلطنت مستقل و تمنای خود
را حسب المرام بحیطه خود حاصل دید مغرور شده اعتنایی بدوستان قدیم ننمود و اوقات خود
را مدام صرف عیش و عشرت کرد چندی نگذشت که حرکات او پسند بزرگان مملکت نیفتاد و همگی
در صدد دفع او و خلع سلطنت او بر آمدند بخصوص دیوک نارتمبرلند که مردی شجاع بود که ابتدا
به پارلیمنت در میان لب اکنون و امن همت برکشی برگمرزد و لشکری فراهم کرده اراده نمود که پادشاه
را دستگیر نماید پادشاه از استماع این خبر پیش دستی کرده فوجی بسرداری پسرش که جوان دلیر و شجاعی بود
برای تنبیه ایشان مامور نمود و شکستی فاحش بایشان داد و پسر نارتمبرلند در آن معرکه کشته شد و همگی را بمعرض
اطاعت و انقیاد آورد و از آن پس مواظب بود امور سلطنت و تکالیف پادشاهی را و در سال ۱۴۱۳
بدرود جهان نمود

شبیه هنری چهارم



فصل ۳۵ ذکر سلطنت هنری پنجم

پس از فوت هنری چهارم پسرش بر تخت جلوس نمود و ملقب به هنری پنجم گردید در ابتدای
جلوس دوستان قدیم و رفیقان صمیمش را که در هنگام شهزادگی یار و هر گونه خلافی مددکار بودند و انتظار میبردند که
اکنون نیز نزد او سبق را دریابند از خود دور نمود و به هر یک پیغام فرستاد که من بطور حقیقت از اعمال
سابق خود شرمنده ام و بکلی آن باب را مسدود ساخته ام من بعد شما را در خلوت راه آمد و شد
نیست تا هنگامیکه آن بساط سابق را برچینید و برای هر یک وظیفه فراخور حال مقرر نمود از اطراف
مردمان شایسته که تبدیل حال پادشاه را موافق میال خویش یافتند خوشوقت شدند از حسن خلق
پادشاه حکایت لطیفی ذکر شود وقتی در زمان شاهزادگی این شاه بجهة عمل قبیحی او را نزد ولیم
گسکاین که در آن وقت حاکم شرع بود یا مفتی عرف بردند و این شخص منصف بر خود فرض کرده بود که از
هر کس عمل خلاف صادر شود خواه غنی خواه فقیر به قانون شرع سزا دهد لهذا شاهزاده مقصر شده بزندان
فرستاد هنگامیکه شاهزاده به مقر سلطنت قرار گرفت ولیم گسکاین همواره خائف و در انتظار مکافات
بود لیکن پادشاه او را طلب نمود و گفت که تو کاری بسزا و قانون شرع کردی او را مخلع نمود و
تعریفش کرد که با اطمینان خاطر و استقلال به کار خود مشغول باش و به رسم دیانت خود را از کف مگذار
و اظهار رضامندی نمود بدین سان این پادشاه جوان بخت آغاز حکمرانی کرد ملک را آباد و خلق
را از خود خوشنود داشت در آن روزگار مذهب رومن کتیلیک در انگلند مروج بود و اکثر مردم
پیروی مذهب پاپ را میکردند چون در آن زمان انجیل به زبان لیتن بود و اکثر خلق مطالب او را نمی
فهمیدند لهذا ویکلف یکی از قسیسین انجیل را به زبان انگلیش ترجمه کرد این فقره موجب رنجش پیروان پاپ
شد شورش نموده مردم را از خواندن آن مانع شدند و چند نفر کشته شد از انجمله لارد کبهم که شخصی
معروف و از جمله متشرعین بود و خلق را ترغیب و تحریص مینمود در خواندن ترجمه انجیل ویکلف او را گرفته
بخاری هر چه تمامتر به کمال بیرحمی کشتند شورش عظیم در میان خلق پیدا شد پادشاه خواست
که سدی قرار دهد در راه این اذیت و از راه خیالش رسید که بهترین طرق این است که یاد خلق را بجنگ
بیگانگان گمارد و از خویشان باز دارد لهذا مقدمه جنگ با فرنگیان را پیش آورد و عزم نمود که تاج
و تخت فرنگ را متصاحب شود با لشکری از حد افزون عازم مملکت فرنگ گردید در آغاز همه
کار بر خلاف عزیمت منتج شد چنانچه مرضی در لشکر پادشاه پیدا شد که بسیاری از آن تلف شدند
و تنگنائی عظیم افتاد که او را پای گریز نبود چاره جز آن ندید که دست بمحاربه گشاید اگر چه نوشته اند
که سپاه مخالف دو چند آن لشکر او بود با وجود قلت عدد و شدت ناخوشی فتح نمایانی کرد و بر فرنگان

غالب آمد پس از آن فرنگیان طالب صلح شدند و همه راضی بودند که هنری با دختر پادشاه فرنگ عقد مواصلت و مناکحت ببندد و تاج سلطنت بر سر گذارد و بعد از بندوبست مواصلت هنری در پاریس که پای تخت ملک فرنگ است توقف نموده و همانجا دربار بزرگ داشت و روزگار بخوشی میگذرانید با حشمتی زیادتر از پادشاه فرنگ یک روز این دو پادشاه و خانم‌هاشان در یکجا طعام خوردند در نهایت جلال و در آن روز پادشاه هنری بسیار عزت یافت و در حقیقت روز بزرگی بود مر هنری را که باعث افتخار او بود ولی شخص باید که دل باین اوضاع بی بقا نگذارد بی فایده دنیا نبندد و چندی نگذشت که هنری را منازعتی با لشکر اجل روی نمود ناخوشی صعبی بر او عارض شد که زودی بدست سلطان قضا زنجیر مرکب بپای نهاده خاک گورش را تخت سلطنت و خوابگاهی ساخت در سال ۱۴۲۲ عیسوی این واقعه رخ داد خلاصه شخص باید بخواند همواره تاریخ زوال و فنا در دنیا و جلال و دولت آن را شاید تجربه آموزد و دیده بکار دارد بدولت آخرت در هنگامیکه می بیند که زوال برای بزرگان و بینوایان هر دو میباشد بلکه بر باشن بیش روشن‌تر و یقین بدانیم که گنج فقر و گنج قناعت بهتر است از گنج سلطنت و ملکی به از رضا و ولی چون دولت بی ثبات نیست

شبیه هنری پنجم



فصل ۳۶ ذکر سلطنت هنری ۶

پس از مرگ هنری پنجم پسرش هنری ششم بن یک سالگی پادشاه شد بمقتضای سن ڈیوک بدفرڈ حامی و نگهبان
مملکت شد ڈیوک مذکور جنگ با فرنگ را جاری داشت لیکن امورات مملکت بقسمی انقلاب پریشانی
بهم رسانید که قوت و شکوه انگلیس را در فرنگ قدری نماند و باندک زمانی مملکت فرنگ از تصرف انگلیسها
بیرون رفت افسانه این روایت آنکه دختری مسماة جین آف آرک در یکی از دهات فرنگ که خادمه کاروان
سرائی بود حیلتی برانگیخت و اظهار نمود که از جانب حق تعالی مقرر شده که خلاصی بخشد ملک خود را از چنگ
چنگال انگلیسان این توهم چندان در مردم اثر کرد که جمع کثیری بمددکاریش کمر همت بر میان بستند و آن
دختر نیز خودش لباس جنگ پوشید و شمشیر بدست لشکر را ترغیب و تحریص مینمود به مخالفت انگلیسها
فرنگان بمدد آن دختر دنبال عزم خویش رفتند و تلاقی شدند با لشکر انگریز که در آن وقت قلعه اورلینز
را محاصره نموده بودند و انبار انهزام و فراری ساختن و بر انگلیس عرصه را چنان تنگ نمودند که جائی برای
انها نماند امورات در غایت بی انتظامی میگذشت حتی در انگلند هم پادشاه را توانائی نبود که حکمرانی مملکت
کند و انتظام امور خلق را دهد و اهالی مملکت هم قصد مخالفت با پادشاه نمودند و شخصی مسمی به جان کید مدعی سلطنت
شده و بهانه نمود که او وارث سلطنت میباشد جمعی اطرافش جمع شدند در اندک زمانی بیست هزار نفر سپاه او
فراهم نمود و روانه لندن شد چون در بلک هیت رسید در انجا جمعیت خود را صف آرائی نمود و از انجا بنظام
روانه لندن شد در این اثنا بسیاری از دوستانش خلاف عهد نموده رشته اتصال با او بریدند از
جانب پادشاهی فوجی بگرفتاریش مامور گشت زمان قلیلی نگذشت که دستگیر آمد و بقتل رسید در اینوقت
شاه را مرضی عارض شد ڈیوک یارک که از منصوبان پادشاه بود مقرر شد برای رتق و فتق امور مملکت پس از
چندی که پادشاه صحت یافت ڈیوک مذکور چون لذت سلطنت را چشیده بود تن در نداد که دست از
ریاست بردارد چون پادشاه سلیم النفس بود راضی به رنجش او نبود لیکن ملکه مرگرت زن پادشاه طبعش بر
خلاف طبیعت شوهرش بود لهذا اماده کرد که جنگی علانیه نماید بان ڈیوک از طرفین اتش مخاصمه زبانه زن گشت
و این اول جنگی بود که در انگلند در میان خاندان یارک و لنکستر شد که سبب جنگهای عظیم و خونریزیهای
زیاد گردید خلاصه مابین جنگهای معتبر واقع گشت گاهی این یک فتح کردی گاهی آن آخر الامر در جنگ
ویکفیلد ڈیوک یارک مغلوب گشت و خودش نیز کشته شد و لشکریانش بار جنگیده فتح نمودند و پسر
ڈیوک ولی السلطنت برداشتند فوت پادشاه هنری را چنین نوشته اند که شبی او را در خلوت خود کشته یافتند

و قاتل آن معلوم نشد و اینواقعه در سال ۱۴۷۱ روی نمود و سلطنت این پادشاه در جنگهای بیفایده و خونریزی های بیرحمانه به آخر رسید

شبیه هنری ششم



فصل ۲ ذکر سلطنت اُدْوَرد چهارم

بعد از وفات هنری پسر لوک یارک به تخت سلطنت جلوس کرد و ملقب به اُدْوَرد چهارم گردید از قراریکه مورخین فرنگ نوشته‌اند این پادشاه زیاد بیرحم و سنگدل بود و پیوسته با برادر خود غضبناک بود و از جمله بی رحمی او یکی آنکه روزی در شکارگاه دچار شد با شخصی مسمی به تامس بُردت که از دوستان برادرش بود خواست صدمه بآن شخص رساند و آن شخص را آهوئی بود که تعلق خاطر باو داشت پادشاه آهو را به تیر زد تامس بردت در هم شده گفت شاخهای این آهو بر شکم آنکس که پادشاه را براین عمل اشتمالی کرد بادا از استماع این کلمات حکم به قتل او نمود و او نوشته‌اند که حکم چنین صادر شد که برادر او بهر نحو که کشتن بخواهد اختیار کند و او چنین اختیار کرد که غرقش کنند در خمی از شراب که گویا آن شراب را دوست میداشت

لهذا ظرف بزرگی را از شراب کردند و آن شخص را مغروق در آن نمودند چون برادر پادشاه ازین حرکت مطلع گردید گفت حکمی بناحق شد فوری حکم بقتل برادرش نیز داد بعد از چندی اراده جنگ با فرنگ را نمود که در آن اثنا مرضی او را عارض گشت که راه ملک عدم پیش گرفت بسن چهل و یک سالگی در سال ۱۴۸۳ع دو پسر و یک دختر از او باقی ماند پسرش یکی موسوم به اڈورڈ بود دیگری به ریچرڈ و دخترش نام الیزبیت میداشت *

فصل ۳۰ ذکر سلطنت اڈورڈ پنجم

اڈورڈ در سن هفت سالگی بود که وزرا و اعیان دولت او را به تخت نشانیدند و عمویش گلوسیسٹر که ملقب بکوز پشت بود جهت حفاظتش مقرر شد بعوض آنکه فرزندان برادر را محافظت کند بطمع سلطنت در صدد قتل آنها برآمد چون اطفال را بعضی کسان دیگر بودند که خبرداری از آنها میکردند لهذا گلوسیسٹر اول بخیال دفع آنها برآمد چرا که میدانست تا خاطر از جانب آنها جمع نسازد از عهده این کار برنمی آید از جمله یکی لارڈ ہیسٹنگز بود دوست آن طفلان روزی مقرر نمود و او را طلبید در مجلس شوری چون روز موعود مجلس مذکور منعقد شد و اہل شوری همگی حاضر شدند گلوسیسٹر وارد مجلس شد نگاه غضبناک بهر جانب مجلس نمود و بازوی خمیده و پیچ و پیچ خود را ظاهر ساخت و گفت جین شور و مصاحبانش بسحر دست مرا چنین کرده اند و حال آنکه بر همگی واضح بود که بازوی او از طفولیت بدان سان خمیده بود و بهمین طور از مادر متولد شده بود لارڈ ہیسٹنگز در جواب گفت اگر چنین باشند سزاوار سزا هستند گلوسیسٹر باواز بلند گفت که شما در قتل من اتفاق نموده اند و تو نیز یکی از آنها هستی آنگاه کرسی را حرکت داده جماعتی از لشکر مسلح داخل مجلس شدند فوراً حکم داد که لارڈ ہیسٹنگز را بیرون برند و تاکید نمود تا سر او را بحضور نیارند طعام نخورم لهذا سر آن بیچاره را از تن جدا کردند یکی دیگر از پرستاران طفلان جین شور بود که قبل ازین اشاره بآن شده و این جین شور زن آهنگری بود در لندن شوهر خود را طلاق گفته و با پادشاه اڈورڈ چهارم عشق می ورزید بعد از اڈورڈ توبه نموده مشغول پرستاری طفلان بود گلوسیسٹر خواست که آن را نیز از میان بردارد و تدبیری چون در قدیم رسم بود که هر کس عمل قبیحی میکرد بجهت کفاره گناه خود ریاضتی میکشید بدین سان که پای برهنه پارچه سفیدی بر سر کرده شمعی بدست گرفته در معبد میرفت و جین شور نیز بجهت گناه خود را آن ریاضت اراده کشیدن آن ریاضت نمود بنابراین از میان کوچه های لندن راه میرفت تا نزدیک چرچ سینٹ پال رسید چون

این خبر بسمع گلوسستر رسید حکم داد که کسی باو آب و نان و مکان ندهد لهذا آن زن بیچاره در غایت سختی و فلاکت
بهر جانب سرگردان بود و مردم افسوس میخوردند و احدی را جرئت نبود که مددی باو کنند تا آنکه مجبور شده خود
را در دریا غرق کرد پس از این مقدمه گلوسستر مردم را در خفیه ترغیب می‌نمود که بطرف او آیند بعضی از
امرا و اعیان متفق شده بتخت عروج دادند و تاج شاهی را بر سرش نهادند بعد از آن خیال کرد
که تا هنگامیکه فرزندان برادرش زنده هستند او باستقلال حکمرانی نتواند کرد بنابراین اراده قتل
آن طفلان بیگناه را نمود و حکم داد به برکن بری که حاکم تاور بود که آن طفلان را بقتل رساند چون مرد رحیم
بود از این حکم سرباز زد و از حکومت استعفا داد شخص دیگری مسمی به جیمس تیرل مرتکب این فعل شنیع
شده شبانگاه هنگامیکه آن دو طفل بیگناه در خواب بودند بالشی بر دهانشان گذاشت و راه نفس
بر ایشان مسدود ساخت و آنگاه اجسادشان را دفن کرد چنانچه تا مدتی کسی را اطلاع نبود پس از آن گلوسستر
با اطمینان خاطر مستقل بامر حکومت شده بریچرد سیم ملقب گردید در این سال ظلم و بیمروتی جاری
بود که رعیت آزادی خویش را از دست آن بدبخت از خدا میخواستند تا اینکه شخصی به ذی چوب
ارل ریچمند که نسبتی داشت با طایفه وزرا از خاندان ڈیوک لنکستر از فرانس آمده با لشکری قلیل در ویلز
لنگر اقامت افکند ریچرد با فوجی آماده ملاقات شد در بوسورت فیلد هر دو لشکر تلاقی شدند بعد از
جنگ و جدال ارل ریچمند مظفر گشت و ریچرد در جنگ کشته شد و این واقعه در سنه ۱۴۸۵ روی داد

فصل ۳۹ ذکر سلطنت ریچمند ملقب به هنری هفتم

بعد از کشته شدن ریچرد ارل ریچمند بتخت سلطنت نشست و ملقب به هنری هفتم گشت اگرچه این پادشاه
وارث آن تخت نبود بلکه وارث حقیقی الیزبت خواهر آن طفلان مقتول بود لیکن چون این پادشاه
عروسی کرد با الیزبت لهذا ابواب جنگ مسدود شد و نزاع مابین خاندان یورک و لنکستر بر خواست
زیرا که هنری از خاندان لنکستر بود و الیزبت از خاندان یورک بین طرفین دوستی پیدا [illegible]
و این پادشاه کوشش نمود که حکمرانی کند [illegible] چون بعضی [illegible]
از قوانین [illegible] آسودگی [illegible]
برپا کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]

شدند و شورش نمودند پادشاه فوجی برای تنبیه انها مامور کرد و کلا را دستگیر نمود و بقصاص رسانید
چندی نگذشت دیگری سرکشی آغاز نمود مسمی به پرکن دربیک و ظاهر کرد که او یکی از آن اطفالی که در تاور
کشته شده اند میباشد که کشته نگشته و خود را مسمی به ریچرد نمود بسیاری از مردم بیاری او بر
خواستند رفتارش چنان خوب بود که سرگذشتش بسیاری از بزرگان را باور افتاد بالجمله پادشاه
زحمت زیادی کشید تا دریافت حال او را نمود راه نمایان او را گرفته بقتل رسانید و آن جوان
مدعی گریخته باسکاتلند رفت و از شاه اسکاتلند مددی حاصل کرده دوباره با لشکری زیاد عازم انگلند
شد چون بکارنوال فرود آمد با چند نفر از اهالی انجا سازش نموده لقب ریچرد چهارم بر خود بست
در اینوقت هفت هزار مرد با خود داشت شنید که پادشاه با لشکری زیاد بمقاومتش می آید امید
از فتحمندی بریده بدون جنگ لشکر خود را بزنهار پادشاه گذاشت پادشاه بعضی از مفتنین فساد را بقتل
رسانید و برخی را بخشید و خود پرکین دربیک نیز خط امان یافت مشروط بر اینکه اسباب سرکشی خود را اقرار
کند قبول نمود مگر انکه در این اقرار چندان خلاف و انکار و معارضه و اصرار رفت که حتی تا این زمان
هم بعضی را عقیده بر آنست که ادعای او بمعنی بود بالجمله هنری بسیار خلیق و مهربان بود و در عهدش
اهل پرتگال از تجار عرب توصیف هند را شنیده بحکم پادشاه سوار جهاز شده سیر دریا را مینمودند
که شاید هند را پیدا نمایند بهر جزیره که میرسیدند مردم انجا را اسیر کرده بنای بیع و شری میکردند و از
انجا بجای دیگر میرفتند تا انکه به کیپ آف گد هوپ رسیدند هر قدر تجسس کردند کنارهٔ زمین را نیافتند
مراجعت نموده به پادشاه معروض داشتند که بسیار گردیدیم و راهی نیافتیم شاه گفت همانجائیکه رفتید
انجا را تفحص نموده راه پیدا خواهد شد مجدد پرتگیشان لشکر برداشته روانه شدند تا رسیدند بهمان
بندری که اول پیدا کرده بودند راهی پدید آمد و از آن راه روانه شدند تا در سال ۱۴۹۲ عیسوی
بکالیکوت رسیدند و با حکمران انجا ملاقات نموده اذن توقف در انجا حاصل نمودند چندی
در انجا متوقف شدند و از انجا به بندر گوا رسیدند و انجا را بتصرف در آورده دار الحکومت
قرار دادند بالجمله در اواخر سلطنت این پادشاه مملکت آرام شد و همه مردم آسوده بودند تا در
سال ۱۵۰۹ع بدرود جهان نمود

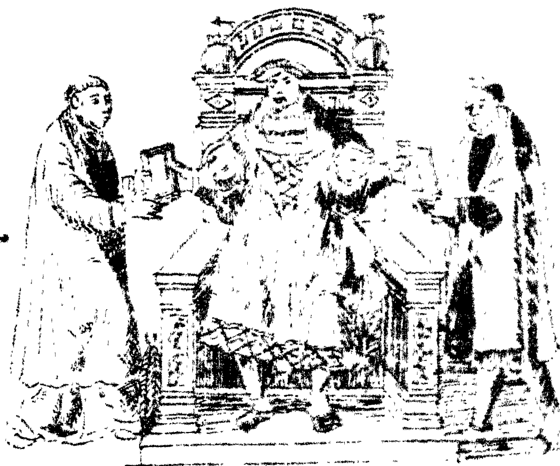
فصل ۲ ذکر سلطنت هنری هشتم

هنری هشتم بسن ۱۸ سالگی به تخت بر آمد از انجائیکه طفل بود در روزگار خویش با لهو لعب بپای میبرد و بزودی

دست دراز کرد بنقدی که پدرش اندوخته بود وزیر اعظم و ناصح معظمش ولسی بود مغروری ست که پادشاه
او را بمرتبه بلند نشانید بحدیکه اوج تیر کینه و عداوت خلق نمودش از انجائیکه بهر بلندی را پستی
و هر اقبالی را ادباری در عقب است چندی نگذشت که پادشاه با او بی میل شد - افسانهٔ این روایت چنان
است که هنری را ششم زن بود اوّل انها کترین ارگان چون هنری از دیر گشت و علانیه نمیتوانست از
او کناره کند لهذا تدبیری اندیشید که خلاص شود از زنش و گمان نمود که ولسی نیز در این باب
مددش خواهد کرد چون پادشاه آن عذر را پرداخت و به ولسی اظهار نمود ولسی تمرد کرد و بخواطر خواه پادشاه
عمل نکرد لهذا ولسی را از وزارت عزل نمود و املاکش را بتصرف آورد و ولسی مجبور شده روانه شهر یارک
گردید چون پادشاه از رفتن او مطلع شد حکم نمود که او را ببندند و آورند که خیانت او را ثابت کنند ولسی بجا
ازین راه مراجعت نمود چون بحد لیستر رسید بعلت پیری و ناتوانی نتوانست که این راه را بپایه لهذا
به خانقاه درویشان داخل شده گفت آمده ام تا در میان شما بمیرم زمانی نگذشت که بدرود جهان نمود و
عذری که هنری دست آویز کرده بود در خلاصی از زن خویش این بود که مذکور داشت که عروسی این زن
بطریق شرع نبود زیرا که زن بیوه برادرش آرتر بود با وجودیکه هیجده سال دختری از او بهم رسانیده بود
مسماة به ملکه مری و سبب این حیله آن بود که زنی دیگر پیدا کرده بود مسماة به آن بولن و میخواست
زن خود را طلاق داده دست وصال بگردن او در آورد که ولسی انکار کرد چنانچه ذکر شد
بالجمله عقد مواصلت با آن بولن بست در خفیه چندی بر نیامد که علی رؤس الاشهاد شاهد بزمش بود و
از این نیز دختری تولد شد که مسماة به الیزبت بود و اینک این معشوقه تازه نیز کهنه شد و از وصالش هم
انفصال میخواست و با جمال خوشصورتی دیگر اتصال میطلبید که جین سیمور نام داشت لهذا آن بیچاره
هم متهم باعمال ناشایسته ساخت و فتوی قتلش را داد و در همان روز با جین سیمور عروسی کرد و
شهرت داد که هر دو دخترانش حرامزاده بودند از این عمل قبیح بسیاری از خلق از و متنفر شده
بمخالفت ورزیدند از عدم رضای رعیتش خشم او زیاده شد تا اینکه پس از چندی احوال بد جهه
قدری بهتر شد بتولد شاهزاده ادورد لاکن مادر آن طفل دو روز بعد از زائیدن فوت کرده و غم
حسرت بر دل شاه نهاد زمانی نگذشت که باز آرزوی همخوابه کرد و در اینوقت بیگانه را خواستگار
شد که گاهی مشاهده جمالش دست نداده بود لاکن وقتیکه آن زن را بخانه آوردند و چشمش
نظر کرد گفت این زن سپید فربهست و بدصورت مع ذالک با او عروسی کرد غرض ازینکه
از این عروسی ظاهرا مصلحت بود که بر قوت سلطنت می افزود لاکن قلبا بی میل بود و اراده داشت

کناره جوید و نظر بدیگری گماشت کترین هاورد نام با او هم عروسی کرد بعد از چندی آن زن نیز مقصر نموده بقتلش رسانید و پس از مرگ این زن زنی دیگر کترین پار نام را در آغوش کشید و منکوحهٔ خویش گردانید اگرچه این زن بیوه بود ولی عاقله و پاکدامن بود و جهد میکرد که طبیعت پادشاه را نرم و ملایم دارد و حتی قریب بآن رسید که جانش در معرض تلف افتد بسبب بعضی اختلافات مطالب مذهبی آن پادشاه ولی او بحکمت عملی قول پادشاه قبول کرد و در عهد سلطنت این پادشاه بسیار امور فایده مند واقع گشت از جمله ریفارمیشن یعنی تبدیل مذهب شروع شد و در انگلند کسی فرق میانه مذهب رومن کیتهلک و پراتستنت را نمیدانست زیرا که طریقهٔ مذهب رومن کیتهلک احاطه کرده بود عیسویان جهان را و بسیاری بدعتها را پاپ اجازه داده بود که خلاف کتاب انجیل بود چون انجیل بزبان لیتن بود خلق از دانستن و فهمیدن مطالب آن محروم بودند و حق و باطل را نمیدانستند و علم چاپ هم هنوز ایجاد نشده بود لهذا کتاب مشکل و گران بدست می آمد تا

شبیه هنری هشتم



اینکه در عهد این پادشاه فی الجمله علم چاپ معلوم شد و کتاب بیاد شد بدست عوام افتاد و خلق قادر بخواندن شدند و توانستند تمیز حق و باطل بدهند لهذا شورش عام در میان خواص و عام برپا شد و آخر او را

نیک می پنداشتند در امور دین در انجام به بدی منجر گشت پادشاه در اوّل حمایت از پاپ نمود
و چند کتاب در سوال و جواب و رد و خطاب و مناقشه، رومن کیتهلک و پرتسٹنٹ نوشت و کتابی
دیگر تصنیف کرد در حمایت و تجدیداری هفت سکرمنت که هفت رکن مذهب عیسوی است و رومن کیتهلک
بهفت سکرمنت اعتقاد دارد و به هفت را بجامی آرند و پروتسٹنٹ به دو سکرمنٹ معتقد هستند
عمل سکیند یکی باپتزم و دیگری لارڈسپر بالجمله هنری پاپ را به نوشتن این کتاب خوشنود ساخت
و لقب حامی شریعت یافت و این لقب از آن زمان بر جمیع پادشاهان انگلند مانده چندی نگذشت
که هنری با پاپ مخالفت ورزید زیرا که پاپ مداخلت در هر جزئی و کلی امور مملکت مینمود و این فقره مخالف
رای پادشاه جلیل بود خلاصه پادشاه هر چه میکرد محض فایده خود بود هیچقدر فایده برای خلق حاصل شد
که ریفارمشن در عهد این پادشاه ترویج شد و اکمالش در عهد پسرش ادورد ششم شد و سبب گشت این
کار را و اجازت داد به ترجمه و طبع انجیل و تقویت نمود علما را که راه راستی پیش پای خلق گذارند و در عهد این
پادشاه در سال ۱۵۳۰ء در انگلند توپ از برنج ریختند و در سال ۱۵۴۷ء توپ ها را از آهن ریخت
کردند و در اواخر همین سال مرض پادشاه عارض شد که کشان کشان بگورستان بردش از او دو دختر و
یک پسر باقی ماند دختر انش یکی مری و دیگری الزبت و پسرش ادورد نام داشت ـ

فصل ۱۴ ذکر سلطنت ادورد ششم

این پادشاه نه ساله بود که پدرش هنری بدرود جهان نمود چون بسن شانزده سالگی رسید بر تخت سلطنت جلوس
نمود شاهزاده بود با خصائل حمیده و صفات پسندیده شب و روز اوقات خود را صرف تعلیم علم نموده بود
و پیروی میکرد آنچه که شایسته بود و کوشش نمود در ترویج دین و تقویت مذهب پروتسٹنٹ
چنانچه در عهد او همه مردم رسوم و آداب عهد گذشته را بالاطلاق نسیان گذاردند و خلق منبسط و شادمان بودند
از پادشاه خود که اینگونه حمایت دین میکند زیرا که اکنون آزادی یافتند و در خواندن انجیل که در زبان
انگریزی ترجمه شده بود علاوه بر این قسیسین و وعاظ بسیار بودند که به عادت همت میگماشتند که مذهب
پروتسٹنٹ را ترقی دهند از جمله بیچ بشپ کرینمر و بشپ ریدلی و بشپ لیتمر که این سه مرد مهارت
نمائی مینمودند پادشاه نهایت خورسند بود به استماع وعظ واعظان زیرا که میخواست در ضمن تجدید حکمتهای
کتاب الله را که متعلق به نجوم دستش و امور سلطنت بود و شایق بود که خلق را بهره بخشد خلاصه چنین پادشاه
کوچک سبب بود به انتقال رسم امور سلطنت بعهده کارگذاران نهاده شد که مرد و عماد و یک سمرست

عموی پادشاه بود این مرد بزرگوار حامی ریفارمشن بود و اکثر بلکه تمام طایفه او را اکرام می داشتند و بسیار سعی
میکرد در عقیده ریفارمشن در تحتش هم قاید مسند افتاد و اگرچه هنوز بعضی از مردم بودند که پیوسته به قانون
و رسم قدیم بودند و سعی میکردند در تخریب این مذهب جدید لهذا بعضی انقلابات ظهور یافت و چند
خون ریخته شد و دو نفر از علما را که دست تعلق از عقیده رومیان کوتاه نداشتند برای سرکشی و مخالفت
بتاده فرستادند بالجمله اگرچه در سلطنت این پادشاه خلق آسوده بودند ولی خود پادشاه در صدمه بود بسبب
آنکه او را دو خواهر بود یکی مری و دیگری الیزبت و در مردن پادشاه بالاصالت تاج تعلق به بزرگترین
دختران داشت لیکن چون پادشاه ماضی در حال حیات درباره دختران ظاهر ساخته بود که بموجب
آیین شریعت زاییده نشده اند بنابرین حقی ندارند و سبب دیگر آنکه زنی مسماة به جین گری ادعای
خویشی را به پادشاه کرد ولی چندان نزدیک نه که سزاوار تخت باشد اگرچه در واقع این زن داعیه
سلطنت را نداشت لیکن چنین واقع شد که شخصی طامع مسمی به دیوک نارتمبرلند بخیال فاسد
خود تزویری کرد که پسرش را عروسی کند بآن زن و آن وقت آن زن را بران وا دارد که ادعای
تاج و تخت کند چون پادشاه را مرضی عارض شده بود و قوایش بتحلیل رفته بود در اینوقت نارتمبرلند
جین گری را ترغیب نمود که وراثت خود را اظهار سازد حتی آنکه اصرار و ابرام نمود که پادشاه نیز اظهار
و اقرار کند که پس از او جین گری جانشین است از این فقره مرض مزاج پادشاه فزون گشت و بواسطه
عدم انتظام در دوا و غذا روز بروز در ضعف بود بحدی که مشرف به موت شد نارتمبرلند پیوسته از او جدا
نمی شد و طبیب او را نیز از نزدش دور ساخت و پادشاه اعتماد و تکیه نمود بتوجه پیرزنی که او ادعا کرد علاجش
کند اینهمه تزویر نارتمبرلند بود که میخواست بزودی عرصه را از وجود پادشاه خالی سازد و مورخین فرنگ
نوشته اند از زمانیکه آن زن بمعالجه پرداخت شاه روز بروز بدتر میشد تا آنکه در سال ۱۵۵۳ عیسوی
پادشاه بدرود جهان نمود و مرگش مصیبتی بزرگ جهت خلق گشت.

فصل ۳ ذکر سلطنت مری

بعد از فوت ادورد خواهر بزرگش ملکه مری به تخت جلوس کرد ظالمه بود و ستمکار و نسبت به پروتستانها
بسیار متعصبه بود در اول جلوس تحکم همت بست بر خرابی کسانیکه سبب ریفارمشن شده بودند
و تقویت نمود اشرار قوم را که مخالف ایشان بودند و راغب بود بانکه آن طایفه را دگرباره بشارع قدیم در
آرد و ملایان پاپی را که در عهد پادشاه ماضی در تاه فرستاده بودند آزاد کرد و بعد از آن با آزار دادن

پرتستنت‌ها را شروع نمود و بسیاری از بهترین و زاهدترین قوم را باتش بیداد سوخت و پنج نفر از
علما را بقتل رسانید و جین گری و شوهرش را با وجودیکه ادعای خود را ظاهر نکردند سر از تن جدا کرد
نوشته اند جین گری را بمقتل میبرند بزرگ تا دررا دید که تن بی سر شوهرش را بزمین میکشند مدتی بر
آن نظاره کرده و آه بی کشید و بتخفظ خود گفت بروتا بروم با نهایت بشاشت و فرح گردن بضرب
جلاد نهاد خلاصه چندی نگذشت که با فلیپ دوم پادشاه عروسی کرد که او هم کتهلیک بود و تقویت
مری را نمود بمقاومت و مخاصمت رفتارش کار و بار مملکت از دست بیداد او در کمال بی انتظامی
و پریشانی جاری بود کلیس که از عهداد ورد سیم تا آن زمان بتصرف انگلیش بود فرنگیان تصرف
نمودند اندکی نگذشت که شوهرش را چندان محبتی با او نماند و مردم هم از او شاکی بودند و مذهب
پرتستنت برغم امید او روی ترقی نهاده و در هر جا که صف کارزار آراسته شد لشکرش مقهور و مغلوب
گردید سیاه بلا یکباره بر او حمله آوردند و مدقوقش ساختند رفته رفته منجر شد به تب مهلکی که از آن بستر
خوابگاه خود ساخت پس از عمر ۴۳ سال و سلطنت پنج سال بسال ۱۵۵۸ اگرچه اینها سرگذشتها
بود و قایعی که در ضمن تاریخ است نسبت بامور سلاطین ذاربع ذالک می آموزاند یک درسی که هر شخصی
را لازم است در امور زندگی در دنیا خداوند همه را توفیق دهد که فایده بگیریم از این حکایات —

شبیه ملکه مری پادشاه انگلستان



فصل ۳ ذکر سلطنت الیزبت

پس از فوت ملکه مری خواهرش الیزبت بر تخت جلوس کرد خلق چندان بلا و مصیبت از ملکه مری دیده بودند که الیزبت را بکمال فرح و خوشی برخورد کردند و وجودش را غنیمت شمردند و تعظیم و اکرام کوشیدند این ملکه بسیار عاقله کامله بود چون دید که خیال خواهرش در باب مذهبش خلاف بود لهذا تقویت نمود مذهب پروتسنت را و مذهب مذکور بنا به حمایت آور و ترقی نهاد چون بسیار مردم بودند در انگلند که هنوز مرید مذهب رومن کتهلک بودند و میل داشتن که فارغ البال شوند از ملکه الیزبت و مری ملکه اسکاتلند را بجایش به تخت نشانند و این مری دختر جیمس پنجم اسکاتلند بود و قرابت نزدیک به الیزبت پیدا داشت و در واقع مستحق تخت سلطنت بود کوشش فراوان بقول سانیکه تفتیش میکردند بمخالفت الیزبت و بتهدید اینکار بر آمد و جنگی هم واقع شد که در آن جنگ مری مغلوب گشت الیزبت او را گرفته مدتها محبوس داشت تا حکم قتل او داد مورخین چندین دلیل برای قتل او نوشته اند بعضی نوشته اند که مری در زیبائی نظیر نداشت و الیزبت بواسطه اینکه حسد جبلّی زنانست و خود از جمال بهره بود نه پسندید که او را ملکه اسکاتلند خوانند و او را ملکه انگلند شمارند خصم خود را که در دام دید هیچ رحمی بر قد بالا و خد زیبا و حسن رفتار او نکرد آن بیچاره را به زندان فرستاد و بعضی برانند الیزبت پروتسنت بود و مری کتهلک عداوت مذهبی پایه اینکار شد گویند ملکه مری با وجود صباحت و ملاحت در شجاعت و بسالت نیز نظیر نداشت چنانچه وقتی که او را در محبس در آورده بقتل گاهش میبردند علاوه بر طوق آهن زنجیری از گیسوان خود در گردن داشت که بندهای عشاق بود چون راه که بمحاق برود بپای خود میرفت و لباسی از ابریشم پوشیده بود نقابی بچهره کشیده بود و صلیبی بدست گرفته بود چون به مقتل رسید جلادان زانو بر زمین زده معافی طلبیدند گفت معاف کردم شما را و هر که در خون من شریک شده یک فقره از زبور برخواند بدو ضرب سر آن بیچاره را از تن جدا کردند پس از آن الیزبت بفتنه دیگر در افتاد توضیح آنکه فلیپ پادشاه اسپین با لشکر بسیاری بعزم رزم عازم انگلند گردید و گمان نمود که کسی یارا

شبیه مری کوین آف اسکاتلند



برابری نتواند کرد و مردم انگلستان هم معلوم است که تحمل هیچ قومی نمی آرند و خود را مغلوب نمیخواهند
لهذا بمنازعت برخواستند و نزدیک قلعه تلبری ملاقی شد مورخین نوشته اند که ملکه الیزبت خود مشیر
بر اسب سوار شده درمیان لشکر خود رفته بقوت قلبشان می افزود و تسلی خاطرشان میداد که مردانه
بکوشید هرچند من زنم جنگ مردان را خواهم کرد برای حفظ مملکت خود قبل از آنکه یک بند انگشت از آن
بدست بیگانه افتد پس از چند حمله لشکر مخالف مغلوب شدند و فرار نمودند از این فتح نمایان ملکه چندان
از لطف خدا شاکر گشت که در معبد سنت پال رفته زبان بحمد و ثنای خداوند گشود الیزبت علی الظاهر
شوهر نکرد ولی بعضی اوقات برخی از مردم را در خویش جمع میکرد محض نمایش ظاهرشان از جمله لارد لیستر
کرد و جودش هیچ فایده نبود بجز صورت ظاهری و بسیار شایق سیر بود در مملکت خود و هر روز بمیدانها
در خانه یکی از بزرگان میرفت و بجان ارل اسکس کمال لطف را داشت که در خلوت انیس و جلیس او بود تا آخر
ارکان دولت او را بهلاکت رسانیدند و تفصیل وی چنان است که وقتی باو انگشتر زنهاری داده بود که این
انگشتر در نزد تو یادگار باشد و هر وقت که برای تو کاری از آن صعب تر نباشد روی دهد این انگشتر را نزد
من بفرست هر آینه انجام مرام تو هر چه باشد کوتاهی نکنم پس از مدتی ارکان دولت در حق جان ارل اسکس
حسد برده اوقات خود را بتضییع او صرف نمودند او را بانواع خیانت منسوب نمودند تا بحکم ملتی و دولتی حکم حبس
او را از الیزبت گرفته بمحبس فرستادند و جان ارل اسکس مدتها در حبس بود ارکان دولت صلاح چنان
دیدند که او را بقتل آرند بانواع حیل و دغل در نزد الیزبت سعایت کرده قتل او را واجب دانسته و از ملکه صدور
دستخط قتل او را خواستند و الیزبت بطفره میگذرانید شاید جان ارل اسکس انگشتر را فرستاده خلاصی خود
از حبس و نجات خود را [illegible] قتل بخواهد اثری از او ظاهر نگشت و چنین دانست که او در فرستادن انگشتر
ابا و استنکاف دارد [illegible] حکم قتل او را داد و آن بیچاره را گردن زدند پس [illegible] حکایت انگشتر
فاش شد و آنچنان بود که از این حکایت زن یکی از امرا مطلع بود و دانست که [illegible] انگشتر را
نزد ملکه بفرستد [illegible]
و [illegible] گفت که [illegible]
که تو داری جمعی در پی قتل تو کمر بسته اند و من بطفره اوقات میگذرانم شاید انگشتر معهود را
بفرستی که من بعهد خود ایستاده ام جان ارل اسکس بصداقت خویش آن انگشتر را بآن زن [illegible]
بنزد ملکه [illegible] انگشتر را بشوهر خود نشان داده [illegible]
[illegible] گذشت که آن زن [illegible]

گشت ملکه او را دعوت کرد که بعیادت او رفته وصایای خود را بعمل آرد چون از زنان مشاهیر بود ملکه بخانه او
رفته در مقام تسلّی او برآمد در اثنای کلام آن زن خجلت و معذرت از ملکه خواست که از من خطائی سرزده
و تفصیل واقعه را بیان کرد ملکه بی اختیار چون سپند از آتش برخواست گفت که اگر خدا ترا ببخشد من ترا
نخواهم بخشید و نوشته اند که پس از آن احدی او را متبسم و خندان ندید تا از جهان درگذشت در
عهد ملکه الیزبت صنایع و تجارت رو بافزایش داشت چنانچه در عهد او انگریزان برای تجارت بهند
شتافته توضیح این مقال آنکه چون ترقی دولت پرتگیز را ملکه استماع نمود قانون تجارتی تشکیل داد و چند
نفر از تجار صاحب مکنت را احضار نموده مذکور داشت که چند نفر شریک شده بسمت هندوستان رفته
تجارت نمایند و هر بندر ممالک بصلح یا جنگ بدست آید تصرف نمایند همگی قبول نمودند نام این تشکیل را
کمپنی نهادند حضرات در اندک زمانی نتیجه دیده از هر قسم اشیاء نفیسه جمع آوری کردند در سنه ۱۶۰۰ع عازم هندوستان
شدند چون به بندر بطاویه رسیدند شروع به بیع و شری نمودند تجار پرتگیز که بجز خودشان دیگری را نمیخواستند
دخل در تجارت هند نمایند لهذا از در ممانعت برآمدند چون این خبر بسمع ملکه رسید اتحاد
نامه با تحف فراوان به اکبر پادشاه هندوستان نوشته مصحوب سفیری مسمّی به مستر ملدنهال روانه بسمت
اکبرآباد نمود نامه و هدایا را از نظر پادشاه گذرانیده حکم شد که چندی توقف کنند تا جواب داده
شود چون پرتگیزان از این مقدمه خبردار شدند ارکان دولت اکبری را رشوه داده راه آمد و شد
سفیر مذکور را بحضور پادشاه مسدود نمودند چندی نگذشت که اکبر شاه فوت شد پسرش جهانگیر
سریرآرا گردید سفیر موصوف فرصتی یافته خود را بحضور پادشاه رسانیده عرض حال را نمود فوری حکم صادر
شد که آنچه امیدواری بانجام میرسانم و در جواب ملکه نوشت که هر کس از آن صوب بسمت هند
آید در پناه ما خواهد بود نامه را مهر کرده مصحوب سفیر روانه نمود بالجمله این ملکه چند کتب مبنی بر قواعد سلطنت
و جهانداری تصنیف کرد هر چند وزرا استدعا نمودند ملکه شوهر اختیار نماید قبول نکرده در جواب
میگفت که شوهر من ملک من است و شوهر دیگر نمی توانم بکنم اگر شوهر کنم امورات سلطنت مختل می ماند
۴۵ سال سلطنت کرد بعمر هفتاد سالگی در سال ۱۶۰۳ع وداع حیات نمود

شبیه ملکه الیزبت پادشاه انگلستان



فصل ۶۴ ذکر سلطنت جیمس اول انگلند و سیم اسکاتلند

چون ملکه الیزبت فرزندی نداشت لهذا جیمس اول انگلند و ششم اسکاتلند بر تخت سلطنت جلوس نمود و ملقب بجیمس اول انگلند شد و بدانگونه تاج و تخت انگلند و اسکاتلند پیوسته بیکدیگر شد و در عهد این پادشاه مستر جان نهال از سفارت هند وارد به انگلند شد و نامه پادشاه هند را رسانید و پادشاه تحسین خوشوقت شده مستر جان نهال را [illegible] و به کمپنی حکم داد که روانه انگلند شوند کمپنی حسب الحکم پادشاه بسرداری کپتان هاکنز عازم هند شده وارد بندر سورت گردیدند آنجا مستر [illegible] از جانب انگلند [illegible] بدرگاه عالم حضور جهانگیر شاه رسید و نامه پادشاه را به تحف و هدایا بحضور گذرانید و عرض کرد که پادشاه حکمی بصوبه دار مشرق صادر فرمایند که قطعه زمینی برای ساختن مکان جهت تجارت کمپنی در بندر سورت بدهند فوری فرمان لازم الاذعان به ذو الفقار خان صوبه دار گجرات صادر شد که هر جا مستر [illegible] زمینی پسند کند فرحم شود لهذا در سال ۱۶۱۲ء دار العماره کمپنی انگلند در سورت قبالت پس از آن بنای بیع و شری نمودند بالجمله چند سال نگذشت که جمعی از اشرار متفق شده جیمس را از سلطنت خلع نمایند ولی کار پیش نرفت کسانیکه مخصوص اینکار بودند یکی لارد گری دیگر

لارد کابهم میتی سر والتر رالی هرسه گرفتار شدند و در اول حکم قتل ایشان دادند ولی بعد لارد گری و کابهم را بخشیدند
و سر والتر را حکم بحبس دادند و سالی چند در حبس بود و در آخر کشته شد چونکه جیمس پسر ملکه مری بود و پیروان
پاپ را عقیده این بود که دستگیری و حمایت از ایشان خواهد کرد چون فهمیدند که جیمس برخلاف مادرش
دوستدار پروتستنت هست حیله انگیختند و آتش تدبیری افروختند که او را با خاندانش و خانهای پارلمنت
بسوزانند توضیح اینمقال آنکه جماعت اشرار خانه نزدیک عمارت پارلمنت کرایه کردند و از انجا تا زیر عمارت
پارلمنت نقبی زدند و ۳۶ ظرف باروت در زیر عمارت مذکور نهادند و روی آنرا از ذغال پوشیده هیزم
زیاد نیز بالای آنها گذاردند و منتظر بودند وقتیکه پادشاه و اهل شورا در آن عمارت جمع شوند آتش
در آن زنند و انبار الیقین بود که اینواقعه بموجب خواهش و آرزوی شان صورت خواهد گرفت و کسی را
از این تدبیر آگاهی نبود لیکن رحمت الهی سد سدید و مانع این امر خطرناک گشت چنانچه یکنفر از حضرات
که به لارد مانتیگل که اهل شورا بود نهایت دوست و رفیق شفیق بود خواست که لارد مانتیگل را تنبیها کند
خود را از این قضیه دور دارد و لهذا ده روز قبل از آنکه مجلس پارلمنت منعقد شود خطی به لارد موصوف
نوشت بدون نام و نشان و فرستاد بدست شخصی نا آشنا که بمجرد دادن خط روی بگریز نهاد بدین
مضمون نوشته بود که ایعزیز من - از این پارلمنت برکنار باشد که خدا و خلق را اراده اینست
که عذابی نازل شود و اینقوم شریر را سزا دهد و اینخبر سهل نگیر و برو بخانه خود منزوی شو که خویشتن را در این بلا
نیفکنی هر چند این راز پوشیده خواهد ماند و حرکتی بظاهر ندارد لیکن بیک شعله خواهد سوخت و این
واقعه بزودی صورت خواهد گرفت بدان زودی که تو اینکاغذ را بسوزی لارد مانتیگل از این خط عجیب
مطالب غریب در شگفت ماند و پریشان حواس شد در اول گمان کرد که مقصود صاحب خط
ترسانیدن اوست بعد با خود اندیشید که بهتر آنست که این خط را نزد سلیسبری برد که در آنوقت مجلس را
بود سلیسبری چون خط را دید میخواست که اعتنائی بر آن خط نکند مع ذالک با خود اندیشید که سلامتی در
آنست که خط را بنظر پادشاه رساند و بمجلس شورا آمده در آن باب چه گویند و چه رای زنند گویند اول کسیکه
معنی آنرا دریافت خود پادشاه بود که از مطلب خط استنباط نمود که بوی فتنه می آید که خرابی و پایمالی
از باروت حاصل میشود در این فکر همه از مجلس بیرون رفته در تجسس اینکار بر آمدند و آن مکان معین
را پیدا کردند که در زیر عمارت پارلمنت بود دیدند در آنجا هیمه زیادی ریخته و شخصی بشکل مهیب
چراغی در دست دارد گویا آماده آن امر خطرناک هست فوراً آن شخص را دستگیر نموده بشکنجه عذاب در
افکندند که بیان آن اسرار را نماید آنشخص تمام واقعه را بدکو داشت و یاران خود را که بانی اینکار بودند نشان

داد چون این فتنهٔ عظیم بدین گونه فاش گردید سر سلسلهٔ این سلسله آماده مقاومت شدند و گروهی در یکجا جمع بودند لیکن از قضا اتفاق بزرگی رخ داد برای آنها که مطابق بود با قصد شان توضیح آنکه ظرفی قدری باروت در مقابل آفتاب گذارده بودند که خشک شود آتش در آن افتاده آتش بخانه منفجر و در انداخت بسیاری از آنها را پامال ساخت و بعضی از آنها سعی کردند که خود را از آن بلا نجات دهند سپاهیانی که آنها را محاصره کرده بودند همه را پاره پاره کردند و معدودی گریختند و عاقبت آنها نیز گرفتار شده کشته شدند بعضی سبب های دیگر نیز بود که مانع بودند راحت و آسایش سلطنت جیمس را از جمله یکی این است که امورات سلطنت را برای خود نگاه میداشت بدون مشورت وزرا و اعیان و این سبب دشمنی عداوت آنها بود و بجز اینهم بعضی [illegible] که بجهت رفع احتیاج بنا خراج رعیت را زیاد میکرد و بجز حصول [illegible] لهذا اول خلق مملو از رنج و غم شدند و [illegible] داشت و عدم رضایت آنها پادشاه را در رعب داشت [illegible] پیوست که نتیجه آتش در زمان سلطنت پسرش چارلس اول داد خلاصه عدم رضایت خلق و فقدان نصرت در جنگ پادشاه جرمنی طبیعت پادشاه اثر کرد تب سخت عارض وی شد از بسیاری ضعف روزی چند با غش [illegible] مملکت دیگری درگذشت [illegible] بعد از [illegible] سلطنت [illegible]

فصل ۲۵ در ذکر سلطنت چارلس اول

[illegible]

چارلس بعد از فوت پدر بتخت سلطنت برآمد اگرچه بسیار [illegible] بود و پیوسته [illegible] رعیت بود [illegible] و قدرت [illegible] داشت [illegible] بود و [illegible] پیش [illegible] مشغول جنگی بودند [illegible] پادشاه جرمنی و [illegible] را مجبور ساخت که درخواست [illegible] احتیاج بود [illegible] گشت [illegible] [illegible] بدون [illegible] بعضی [illegible] گشت [illegible] ناز [illegible] و بعضی [illegible] در [illegible] بود [illegible] ربح خزینه [illegible] و ضایع [illegible] حادثهٔ دیگر [illegible] شد [illegible] پادشاه [illegible] بکنگهم [illegible] پادشاه بود [illegible] خود کشته بود [illegible]

شبیه جمیس اول پادشاه انگلستان



سپاهش در اطراف او ایستاده بودند یکی از انها در سخن بود که شخصی فلتن نام کاردی بر سینه اش زد در دم جان بداد و هیچکس آن شخص را ندید لیکن کلاهی یافتند گمان کردند که کلاه قاتل است هنگامیکه انها در اندیشه بودند که آیا این کلاه کرا باشد شخصی بیکلاه را دیدند نزدیک دروازه ایستاده و میگوید من هستم و چنان مینمود که او در عصیان خود فخر مینمود او را گرفتند تا نفس آخرین اقرار نکرد که او این عمل را کرده است بالجمله چندی نگذشت که پارلمنت از اطاعت پادشاه سر پیچیدند و لشکری آراسته با پادشاه عصمم قتال و جدال گردیدند از طرفین آتش مخاصمه زبانه کشید و در میان جنگ شدیدی شد و ملک غارت رفت و محشری برپا شد الیور کرامول که سردار پارلمنت بود قدم جلادت پیش نهاده لشکر پادشاه را شکست داد و پادشاه فرار کرده به اکسفرد رفت نظر براینکه در آنجا بعضی از هواخواهان پادشاه بودند لیکن آن جا را استحکامی چندان نبود که بتواند خود را محافظت نماید و بیم آن بود که بدست لشکر پارلمنت گرفتار آید لهذا از انجا پناه به لشکر اسکاتلند برد که امیدواری و خواطر جمع داشت ولی بیچاره ضبط کردند لشکریان پارلمنت مبلغی گزاف رشوت به اسکاتلندیها

داوند انحاز بدست آورده پادشاه خود را تنها گذارده روی باوطان خویش نهادند لشکریان پارلمنت پادشاه را دستگیر نموده محبوس ساختند در جزیره ویت و از آنجا به ویندسار بند آوردند چون رعیت پادشاه خود را بدین حال دیدند بسیار غمگین شدند چرا که صورتش تغیر یافته بود و موهایش سفید شده بود از غصه صورت ظاهرش دلالت بر امراض باطن میکرد به این حالت در محکمه عدالتش حاضر ساختند بدون آنکه کلاهش را بردارد و اعتنائی بشان دیگران نماید بزمین نشست چون صورت مقدمه دعوی را خواندند او را متهم نمودند که باعث انهمه خونریزی او بوده نتوانست که دفع بهتان را از خود نماید چهار مرتبه او را در مجلس عدالت حاضر کردند عاقبت مقصر شده حکم بقتلش دادند چون او را به وایت هال بردند درخواست نمود که رخصت دهند که بدیدن اطفال و عیال رود در روز او را اجازت دادند چون بخانه آمد دخترش الیزابت ساله و پسرش دیوک گلوسستر که طفلی چهار ساله بود در آغوش گرفته گریه زیادی نمود بعضی نصایح و وصیتهای پدرانه با آنها کرد و گفت ای طفلان من اینها میخواهند سر پدرت را از تن جدا کنند و شاید پسر دو که ترا پادشاه نمایند لیکن بخاطر دار که نباید قبول کنی تا وقتیکه برادرانت چارلس و جمیز زنده هستند زیرا که اینها خواهند برادرانت را اگر بیابندشان هلاک کنند و سفارش میکنم ترا ای طفل اشکش جاری شد و گفت من اول پاره پاره خواهم شد نوشته اند که آن پادشاه چنان قوی دل بوده که هیچ وجه در آن چند شب اضطرابی نداشت با وجودیکه تیشه نجار آنانیکه بر تیاری مقتل اشتغال داشتند بگوشش میرسید در روز ۳۰ جنوری سنه ۱۶۴۹ع بقتل رسانیدند

شبیه چارلس اول در صفحه ۹۲

فصل ذکر سلطنت کرامول و پارلمنت

پس از کشتن چارلس الیور کرامول که سردار پارلمنت بود کشتن پادشاه را در اصلاح امور مملکت و آزادی خلق بهانه کرد لیکن بزودی عکس آن از او ظاهر ساخت و معلوم شد که از راه غرض نفسانی بود چرا که اعتنائی بر خود قرار داد که همیشه از سلاطین نکند بخویش قرار داده بود و اگرچه بحسب ظاهر ادعای سلطنت نداشت و اسم سلطنت بخود اطلاق نمیکرد و خود را ملقب به پروتکتر یعنی حامی نمود لیکن بسیاری از خلق میخواستند که چارلس دویم پسر پادشاه مقتول را به تخت نشانند از خوف کرامول نمیتوانستند که بظاهر حمایت پادشاهزاده خود را نمایند گرچه اسکاتلند سعی کردند و طلب شاهزاده فرستادند ولی چون بیچه پادشاه تبعه سرکشی را دیده بودند تصمیم جنگ شده بودند و بعد از تدبیر و مقابل جنگ

شبیه چارلس اول پادشاه انگلستان در وداع عیال و اطفال



کرامول جنگ کوچکی کردند کاری از پیش نبرده شکست خوردند و بسیاری از آنها کشته شدند ولی چارلس جوان عزم را جزم نمود که بانگلند بیاید با لشکر خود و بقیة السیف لشکر اسکاتلند به امید آنکه دوستان زیاد او در انگلند خواهند پیوست بیچاره محروم شد چرا که مردم از شکنجه کرامول خائف بودند خلاصه چارلس با لشکر قلیل خود به زمین وارسستر رفت کرامول با چهل هزار جمعیت مقابل شد با او جنگ عظیمی واقع شد و چارلس شکست یافته فرار کرد و کرامول زیاد کوشش نمود که شاهزاده را بچنگ آورد ممکن نشد و این بسیار امر عجیبی بود که چارلس از چنگ کرامول بدر رفت زیرا که کرامول جاسوس بهر طرف فرستاد و وعده مبلغی گزاف داده بود چون شاهزاده را بعضی دوستان جانی بود او را از دشمنان مخفی داشتند و روانه مملکت فرنگ نمودند کرامول چون از گرفتن شاهزاده مایوس شد مراجعت به لندن نمود و او و پارلمنت مسلط شدند بر خلق چندی نگذشت که حب ریاست کرامول را نگذاشت که تن در دهد پارلمنت را نیز بهره و نصیبی از دولت باشد از طرف پارلمنت نیز آتش حسد و شعله رشک بخرمن جان در گرفت و فیما بین نقار شد تا اینکه روزی کرامول با سیصد سوار مسلح روانه عمارت پارلمنت شده

سواران را در عقب عمارت بداشت که چون آواز پایش را استماع کنند داخل شوند و خود داخل
عمارت شده زمانی نگذشت که به پارلمنت پرخاش کرده بمباحثه و مجادله مشغول شد در آخر گفتشان که
من خوش ندارم طریقه و رای شما را و نشستن شما در این مجلس جایز نیست آنگاه لگدی بر زمین زد که
سپاهیان در دم داخل عمارت شدند و زبان به هرزه گوئی گشود به اهل پارلمنت گفت برخیزید
و بیرون شوید و مجلس را بدیگران سپارید که شما بعد از این پارلمنت نیستید و بعصائی که در آنجا بود
اشاره کرده به میز که این چیز هم بهتر است از اینجا بدر برید و همه اهل مجلس را بدر کرده قفل بر در عمارت زده
کلیدش را بجیب نهاده بخانه خویش مراجعت کرد چون مطلبش بود که سررشته جمیع امورات
ملکی و مالی بکف کفایت خود دستش باشد پارلمنتی از نو بر پا کرد مشتمل بر مردمان بیچاره فلک زده که ابداً
شایسته نبودند چون اینگونه ظلم و ستم از او ظاهر شد دوستان قدیمش از او کناره گرفتند و خلق
همه رنجیده خاطر شدند لهذا بسیار خائف شد و پیوسته لباس آهنین به زیر لباس میپوشید بالجمله
اگرچه چرخ سفله پرور است از آنجائیکه با سفلگان هم سر نمیکند این سفله را نیز زمان باخر رسید
تبی او را عارض شد رفته رفته به شفاخانه گورش بردند و در سال ۱۶۵۸ع بمرد و پسر خود ریچرد کرامول
را جانشین خویش ساخته رئیس جمهور گشت چون او لایق این درجه نبود بیش از یکسال [illegible]

شبیه کرامول در مجلس پارلمنت



فصل ۱۴ ذکر سلطنت چارلس دوم

چون کرامول و پسرش نیز استعفا داد خلق در اینوقت بخیال پادشاهی افتادند که مستحق و وارث حقیقی تاج و تخت باشد چون برای زرین و عقل دوربین رجوع نمودند اسلم دیدند که براه قدیم و جادهٔ مستقیم اوّل رجوع کنند و تاج را بدهند به پسر حقیقی و وارث واقعی پادشاهی که بدان سان بظلم و ستم کشته شد لهذا بموافقت پیر و جوان و اهتمام جنرل مانک که مرد معروف و شجاعی بود کس فرستادند در هالند بطلب شاهزاده چارلس و او را با شوکت تمام در ۲۹ ماه مئی سال ۱۶۶۰ع وارد لندن نموده بتخت نشانیدند و این باز آمدن را رستوریشن میخوانند یعنی حق بمرکز قرار گرفت مردم از ترجیع پادشاه حقیقی خود بغایت منبسط شدند قاتلین پدر را بقصاص رسانید و به انتظام امور سلطنت پرداخت مرد نیک خصلت عیاشی بود اکثر اوقات خود را صرف عشرت مینمود و عروسی کرد با دختر پادشاه پرتگال و پادشاه پرتگال بعضی از بنادر هندوستان از جمله بندر بمبئی را در جهیز دختر خود به پادشاه داد در سنه ۱۶۶۸ع شاه مذکور بندر بمبئی را به اجاره بکمپنی انگلشیه واگذاشت او را وزیری بود مسمی لارد کلرندن همواره در صدد ترقی ملک و آسایش رعیت بود لاکن پادشاه را با او میلی نبود لهذا از او کناره کرد و جمعی دیگر را بگماشت بجای او که انها نظم و نسق امورات را بضد خلق میکردند و مردم شاکی بودند از ایشان و در خفیه در صدد قتل پادشاه بودند که در انوقت ناخوشی وبائی پیدا شد در لندن در آغاز سال ۱۶۶۵ع نوشته اند که بیش از هفتاد هزار نفر تلف شدند سال دیگر نیز بلائی تازه حدوث یافت که آتش در دکان نانوائی در افتاد که سه روز طول کشید سیزده هزار خانه سوخت لاکن فایده از این آتش زدگی شد که شهر را بهتر ساختند وسیع تر از زمان قدیم لهذا بسیار خوش هوا و پاکیزه شد و خطران کوته ناخوشی تخفیف یافت در سال ۱۶۸۰ عیسوی پادشاه بمرض فالج گرفتار شد چون اولادی از خانواده سلطنت نداشت بموجب قانون خواست برادر خود جیمز را ولیعهد کند امرا و اعیان دولت گفتند که جیمس معتقد به دین پاپ است و لابد مذهب خود را در ملک رواج خواهد داد و مملکت از ظلم پاپ گرفتار خواهد شد علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد چارلس در حال براه تربیت گفت آنچه شما مذکور داشتید پسندیده است اما جیمس برادر من است و بعد از من جز او وارث سلطنت کسی نیست دلم راضی نمیشود که بنا بر متابعت پاپ او را محروم کنم لیکن تدبیری اندیشیم که هم او پادشاه باشد و قواعد سلطنت نیز محفوظ ماند چه اولاد جیمس را در تربیت خود گیرم تا پیروی دین پاپ نکنند و با جیمس نیز عهد و پیمان بندم که متعرض دین احدی نشود چون قبول کند خود تنها بر دین پاپ

قایم ماند از یکت کس قواعد سلطنت خراب نشود و بعد از او لادوش کی بسلطنت رسد بطریق خواه
بود امرا اند بیر چارلس را پسندیدند جمس نیز تعهد نمود پس از آن ولیعهد برادر گردید و چارلس بعد از سی و
پنج سال سلطنت بعمر ۵۹ سالگی در سال ۱۶۸۵ بدرود جهان نمود ...

شبیه چارلس دوم پادشاه انگلستان

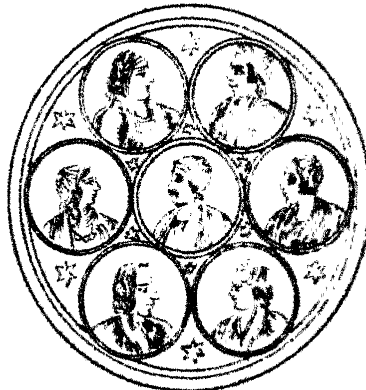


فصل ۲۸ ذکر سلطنت جمس دوم

پس از چارلس برادرش دوک یارک پادشاه شد و ملقب بجمس دوم گردید در دو سال اول بقا بعهد نمود
و در این اثنا اولادی از او بعرصه وجود آمد وزرا و سرداران نوح شاهزاده را جمس خواستند که موجب
اقرار و سوگند تسلیم نمایند که او را بقانون سلطنت تربیت کنند پادشاه از این معنی رنجیده قبول نکرد
و بعضی را از منصب وزارت عزل نمود و حکایت نمایند آیین پاپ را امید داشتند غضب کرده و حکم نمود
بجز اهم آیین من احدی حضور نیاید و فرستاد نزد پاپ و خواهش کرد که ... و ملکش در زیر طاعت
او بدارد رفتند و آشوب عظیمی بر پا شد و در این اثنا شخصی دوک مونث نام ادعای فرزندی پادشا

ماضی را کرده خروج نمود چون خلق بکمال دلتنگی را از پادشاه داشتند قول او را استماع نمودهٔ مدادش کردند تحصیل لشکری بدورش جمع شدند بقدر کفایت که تواند از عهده کار بر آید پادشاه لشکری بمقابلش فرستاد جنگی شد و شکست خورده باغیان فرار کردند و ڈیوک ما منوت سلامت جان را غنیمت دانسته فرار کرد تا جبل سیل اسپ تاخته اسپش از خستگی بماند ناچار پیاده راه را می پیمود بجهة آنکه از چشم دشمنان مخفی ماند جامهٔ شبانی را گرفته پوشید از شدت گرسنگی و خستگی در یک وادی ناهمواری خوابید و خود را باقدری از گیاه صحرا پوشانید جاسوسان چون مرد شبان را در لباس آن ڈیوک یافتند در جستجو آمدند آخر الامر او را پیدا کرده بحضور پادشاه بردند از پادشاه معاف طلبید قبول نشد در معرض انفصال در آوردند مقصر شده حکم قتلش دادند بعد از آن پادشاه پیوسته تقویت و حمایت از پاپی ها میکرد چنانچه اکثر واعظی اراده وعظی میکرد بر خلاف پاپی ها مانع میشدند و تهدید دیگر کردند و اشتهار آزادی هر طایفه را در امور مذهب دادند و مقصود کلی از این اشتهار این بود که عرصهٔ جولان و زبان فرصتی بدست رومن کیتهلک افتد که مجدد قوت یابند رفته رفته حکم داد که این اشتهار را در هر مملکت در کلیساها بخوانند علما دیدند که این تدبیر خطر زیاد دارد جهة پرستشها طعدا از خواندن اشتهار سر باز زدند و هفت نفر از قسیسین عریضه به پادشاه دادند بدین مضمون که ما فتوی خواندن اشتهار را در معابد نخواهیم داد و پادشاه در غضب شده انها را دستگیر نموده بتاور فرستاد و در محکمهٔ عدالت که ثابت کنند شرارت انها را چون صورت

شبیه هفت نفر قسیس



مقدمه در محکمهٔ عدالت خوانده شد اهل شورا انها را مقصر دانستند غلغلهٔ فرح و شادی از خلق برخواست
و این خبر به تمام شهر لندن منتشر شد پس از آن مقدمه خلق و کنکاش شده خواستند تدبیری نمایند و راهی پیدا
کنند برای آسودگی پریشانی خیالشان که شاهزاده ولیم سیم داماد جمس را به نیابت به تخت
نشانند و شاهزاده کوچک را بدست آورده تربیت کنند تا بسن تمیز رسد از آن وقت از پادشاه خود
ترز بهمه جهت مایوس شده وزرا خروج کرده در آن هنگام جمس خواست که با وزرا سازش نماید
قبول نکردند مجبور شده عیال و اطفال خود را برداشته روانهٔ مملکت فرنگ شد پادشاه فرنگ
او را مدد نموده فوج بسیاری همراه او فرستاده با ولیم سیم داماد خویش جنگهای سخت نموده آخر الامر منهزم
گشت باز به ایرلند رفت و از نو لشکری فراهم کرده با لشکر قدیم خود متحد ساخت و عازم جنگ دید
چون این خبر به پروتستانت رسید بسیار مشوش شده و بدون جنگ راه فرار اختیار نموده و لکن
پیش گرفتند قریب ده هزار نفر با جماعت مردان در پناه بردند و در آنجا آماده کردند و در مقابل
لشکر مخالف ایستادگی نمایند که جمس قلعه را محاصره نموده چند روزی به سبب تنگی آذوقه به محصورین
تلخ گذشت بحدی که از علاج بخوردن گوشت حیوانات و جانوران از قبیل سگ و گربه شدند تا اینکه
چند کشتی مملو از آذوقه به آنها رسید پس آن محاصره برطرف شد و ولیم خود بعد از آن عازم ایرلند
گردید و کنارهٔ رود باینی لشکرگاه ساخت و منتظر جنگ ایستاد و هنگامیکه ولیم در کنارهٔ
آن رود به سیر مشغول بود تیر دشمنان بر او خورد ولی را بیهوش و زمین گیر نمود چند نفر از ملازمان که در رکاب بودند
بودند کشته شدند و خویش را به جد احتیاط برداشت خبر به لشکرگاه رسید که ولیم جهان را بدرود کرد
لشکریان دست از جنگ کشیدند ولیم فوراً خود را به لشکرگاه رسانید چون زنده اش دیدند
از نو جنگ در گرفتند و [illegible] فتح و نصرت شد [illegible]
[illegible] جمس فتح نموده شهر [illegible] منصرف شدند جماعت شکست خورده فرار نموده جمس را
مملکت فرنگ [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible]

فصل ۲۹ ذکر سلطنت ولیم سیم و ملکه مری

پس از فرار جمس [illegible] مملکت [illegible] ولیم سیم را به تخت نشانیدند خلق [illegible] خود
بودند [illegible] ولیم [illegible] ولیم [illegible] شوکت و [illegible]

در ملک داری نادره روزگار بود و اکثر ملک فرنگ را متصرف شد چندی نگذشت که ملکه مری از جها
نیه و در سال ۱۶۹۴ع بدرود جهان نمود و در عهد این پادشاه ناظم بنگاله خلاف عهد با تجار کمپنی انگلنڈ نمود
و عشوال انگلند را زیاد کرد و زر بسیاری از مال کمپنی بر ذمه تجار هند بود کسی دیناری مسترد نکرد
نقصان عظیم به کمپنی رسید سالار کمپانی مسما به چوب چانک نزد اورنگ زیب پادشاه هند رفت
و عارض شد کسی متحمل او نشد بلکه به زندانش فرستادند بعد از چندی که رهائی یافت سرگذشت را با انگلند
اطلاع داد اهالی کمپنی در انگلند اجماع کردند متفق الرای گردیدند که چند جهاز جنگی روانه هند نمایند طعنه
گذارش را به پادشاه ظاهر کردند و شش صد مرد جنگی در جهازات سوار کرده عازم هند گردیدند چون جهازات
وارد بندر سورت شد انجا را غارت کردند صوبه دار صورت واقعه را به اورنگ زیب اطلاع داد
جهازات از صورت روانه هوگلی شدند سرگروه کمپنی صورت کیفیت را به چوب چانک بدین مضمون نگاشت
که اهالی کمپنی در هر جا که باشند همه را جمع نموده نزد خود نگاه دارد چون ورود این خط جمیع اهالی این کمپنی
مع مال و اموالی که داشتند جمع شدند ناظم بنگاله آگاه شد که تجار کمپنی همگی اجماع کرده خیال شورش دارند طعنه

شبیه جمس دوم پادشاه انگلستان



سوار زیادی به هوگلی روانه کرده راه را مسدود نمود و در این مدت جهازات جنگی به بندر هگلی رسیده لنگر
انداخت سرکرده جهازات ورود خود را به چوب چانک اطلاع داد چوب چانک در جواب گفت
که دشمن از هر طرف تاخت آورده شما با جنگ پردازید چون نامه جنگ به سردار جهازات رسید
سواران خود را در کشتی سوار کرده لنگر کشیده وارد هوگلی شدند و با فوج بنگاله شروع محاربه نمودند آخر الامر
لشکر بنگاله شکست یافت ناظم بنگاله کیفیت را به اورنگ زیب خبر داد چون این خبر به اورنگ زیب
رسید برآشفت و به ناظم ملامت و سرزنش کرد و فرمانی بنام چوب چانک ترقیم نمود که با آسایش
تمام در هوگلی باشد و به ناظم بنگاله نیز نوشت که آینده به هیچ وجه مزاحم تجار انگلیسیه نشود و به هیچ
وجه عشور از مال ایشان نگیرند چوب چانک پس از آن به تعمیر عمارات پرداخت از اهل انگلیسیه اول کسیکه
در ملک هند زمین دار شد چوب چانک بود و سبب فوت ولیم را مورخین چنین نوشته اند که یک روز
در شکارگاه چنانکه اسب می تاخت اسبش در غلطید و استخوان گردنش شکست اگرچه مداوا کردند از
آن صدمه چند روزی حالتش دیگرگون بود تا در سال ۱۷۰۲ جهان فانی را وداع نمود

شبیه ملکه مری و ولیم سیم پادشاه انگلستان



فصل در ذکر سلطنت ملکه این

بعد از فوت ولیم چون اولادی نداشت و زوجه اش نیز در حیات خودش وفات کرده بود همشیره زوجه اش
که مسمی به ملکه آن بود به تخت جلوس نمود و چنانکه در سلطنت ولیم به جنگ فرانسه ... در سلطنت این ملکه نیز به جنگ

وجدال بود اگرچه ملکه خودش میل بجنگ نداشت ولیکن جنرل بزرگی داشت ڈیوک مرل بارو که او مرد شجاع
وجنگی بود چون ولیم مرد پادشاه فرانسه لوئیس خیال کرد که تاجش را زنی تصرف کرده که خوفی نباید کرد لیکن
بادک زمانی معلومش شد که خیال باطلی کرده چرا که ملکه این وضع مملکت را مضبوط و استوار کرده بود در شجاعت
و دلاوری ڈیوک مرل بارو که برایش شمشیر میزد و مملکت چنان ترقی کرده بود در زمان سلطنت آن که در
زمان هیچیک از سلاطین نکرده بود و در بسیاری جنگها مظفر و قلعه‌ها را مفتوح آمد و بر عزت و آبروی هر یک
از جنرلها افزود جنگ بزرگتر از همه که ڈیوک مرل بارو کرد جنگ بلن هیم بود که آن ڈیوک مظفر و منصور
گشت و کوینان و تمام خلق محیط شادمانی گشتند و عزتی که مر آن ڈیوک را دادند بفتح آن جنگ زمین بیا
وبعین باو بخشیدند نزد یک اکسفرڈ و با یک شکارگاه عظیمی و یک خانه عالی جهت آن ساختند در آن شکار
گاه که هنوز تعلق بدان خاندان دارد چون بیان کردیم شرح احوال جنرل بزرگ و لشکر خشکی انگلند
را شرح هم از احوال ادمیرلها و عساکر بحری را لازم است بیان نمائیم در آغاز سلطنت ملکه این انگلیسیه
چندان تسلط نبود در دریا چنانکه حال هستند ولی ادمیرل بیو چنان بدلیری و مردانگی جنگ کرد که یکی از او
بر بهی این زمان ولی سرداران لشکرش چندان بیوفائی کردند و طریق نامردی سپردند که بکلی از درجه آدمیت
خارج بود توضیح این مقال آنکه ادمیرل بیو وقتی مقرر شد در مشرق اندیا باده جهاز جنگی و معلوم کرد
که ادمیرل فرانس هم در آن ریاست با لشکری باندازه لشکر خودش فوری خود آرائی نمود شروع
بحمله کرد ولی بادک زمانی خود را تنها دید در میان دشمن ناچار تا شب جنگ کرد علی الصباح در حالت
نومیدی و غایت حسرت مشاهده کرد باد مخالف خلاف بدستیاری شرارت نفاق کشتیهای یارانش را
تعقب نشانده بجز آن یکی که خودش بود در آنوقت ادمیرل شیردل با همان یک کشتی با دشمنان
بکشتی در آمد و جنگ را تا چهار روز جاری داشت و جنگ چهار مین روز زیاد خطرناک بود در این
جنگ یک پایش را گلوله توپ برد تا آنگاه حکم داد او را گهواره گذاشتند و در گوشه کشتی پیوسته حکمش
جاری بود تا آنکه کشتی اش بکلی ناتوان ماند آنگاه ریخی از سرهنگانش در میان جنگ ظاهر ساخت اندوه
خورد که پای او را بدان حالت بیند گفتش آری منهم دلگیر هستم لیکن اگر هر دو پای من رفته بود مرا خوشتر
بود از دیدن بیغیرتی این روزگار ولی اگر یک تیر دیگر مرا از میان بردارد دشمنان مردانه جنگ کنید آن ادمیرل
از آن درد جان داد و آن سرداران که او را تنها گذاشتند سختی سزا یافتند و در عهد این ملکه شهر
جبرالٹر مفتوح شد و گرفتن این شهر بدون جنگ سختی امکان نداشت زیرا که این یکی از شهرهای
مستحکم روی زمین بود و از آن زمان تا اکنون در تصرف انگلند میباشد ملکه با همه آن فتحمندی‌ها که نمود

وسرافرازیها که بجهت طایفهٔ خویش حاصل کرده پیوسته در رنج و غم بود بواسطهٔ نزاع و حسدی که درمیان
وزرایش بود که میخواستند فتنه برپا کنند و بضد خواهش او عمل نمایند و درین بین تندرستی واعتدال
مزاجش روی به انحراف نهاده قوه نداشت که متحمل آنهمه مشکلات کاروبار ملک شود و حواسی نما...
بود که خیالش را بیکی مستقیم دارد روز بروز ضعف او زیاد میشد و هیچگونه علاجی او را مفید نیفتاد و در
۱۳ جولائی سنه ۱۷۱۴ع از بستر برخواست تا قریب ساعت هشت روز قدری راه رفت بعد از آن نگاه بساعتی
ندانست که در مکانش آویخته و مدتی دیده را بر آن دوخته یکی از زنان که در خدمتش بودند گفت چه دیدید
در آن که غیر سایر اوقات بود چهره را بجانب آن زن گردانید با یک نگاه پرحسرتی که ناگاه سکته او را
عارض شد که بمرد حکیم بحالت خود آمد و شب را در بیهوشی صبح کرد علی الصباح جان بجان آفرین
تسلیم نمود پس از دوازده سال حکمرانی

شبیه ملکه ان ملکه انگلستان



فصل ۱۵ ذکر سلطنت جارج اول

ملکه آن چون اولادی نداشت مردم را لازم شد که جستجو کنند کسی را محق که بجایش نشیند بعضی را اراده
بود که یکی از ذکور خاندان جمس دوم را معین کنند و برخی که معاند حضرات پاپ بودند در جستجوی یکی
از خانواده سلطنت از شعبه که پروتستنت باشند بودند طایفه اوّل را جکبیتی نامیدند یعنی پیروان
جمس که نام قدیمش جاکب یعنی (یعقوب) بود و طایفه ثانی را هنووری میخوانند که انها ارادت
بخاندان هنور داشتند در میان فریقین سخن بطول کشید چون بیشتر از طایفه راغب به هنور
بودند نظر باینکه پروتستنت بود لهذا هنور پادشاه انگلند شد و ملقب به جارج اول گردید و خاندان
جمس دوم از سلطنت محروم شدند و این پادشاه ۵۴ ساله بود که بر تخت جلوس نمود کملیت و سالخورد
گی اش خلق را مطمئن داشت چندی نگذشت که منافقت فیمابین وزرا و ارکان دولت پیدا شد
لهذا تفرقه بیخ عظیمی شد در سلطان و رعیت را بعضی از مردم تاکنون دوست بودند پسر جمس
دوم را و مدعی سلطنت بودند و کوشش میکردند که ملک را از چنگ جارج بدر کنند و به پسر
جمس واگذارند و بعضی از ارکین دولت نیز تقویت انها را مینمودند بخصوص بزرگان اسکاتلند که هنوز
آویخته بمذهب پاپ بودند از جمله ارل مار که اُس اساس این فتنه بود در اسکاتلند لشکری فراهم
آورد که بحمایت مفسدین فتنه انگیزد و لارد دلوت نیز که یکی از اعیان بود و محمد لارد بود و از جانب
پادشاه لشکری بسرداری دیوک ارگیل مامور شد بمقابل انها هنوز فتنه برنخواسته بود که
فرونشست پس از آن چندی نگذشت که باز مفسدین بسرکردگی خان درونت واتر در شمال
انگلند جماعتی فراهم آورده با اسکاتها یار شده آمدند تا بحدود کیندال و در خاک وسمارلنڈ
و قلعه کندال را مسخر نمودند لشکر شاهی انها را شکست داد و انها فرار نمودند سرکشی انها بی فایده گشت
و بسیاری از اصول و ارکان سرکشان گرفتار شدند و بسزای عمل خویش رسیدند چون این
پادشاه سابق الذکر ملک هنور بود اراده کرد که آن ملک را گردش کند لهذا عازم آن صوب
گردید و در بین راه ناخوش شد چون از دریا گذشت و بدانجا رسید قدری حالش بهتر شد
شبی شام خورده خابید علی الصباح عزم مرحله پیما شد ما بین ساعت هشت و نه حکم داد کاریش ایستاد
معلوم شد که یک دستش از حرکت باز مانده حکیمی که بهمراهش بود طلبیده دستش را قدری مالش داد
قریب ظهر زبان شاه ورم کرد و یک طرف بدنش از حرکت ایستاد همین قدر توانائی داشت
که حکم بملازمان داد که تعجیل کنند تا بقلعه دیگر رسند قریب ساعت چهار روز جهان را بدیگری
تسلیم نمود این واقعه در سال ۱۷۲۲ع رو داد

شبیه جارج اول پادشاه انگلستان



فصل ۲۵ ذکر سلطنت جارج دوم

پس از فوت جارج پدرش بتخت نشست و ملقب بجارج دوم شد در ابتدا رابرت والپول را وزیر اعظم
اکبر خود قرار داد که در واقع مردی بود دانشمند و در سال منقرض شد جنگ اسپانیا شروع شد
پس از آن جنگ با فرانسه اتفاق افتاد چندی نگذشت که کیفیت سرکشی شاهزاده چارلس
پسر جیمس قسیمی در میان آمد توضیح اینکه چارلس اراده کرد که نسبت بانکه در منقرض
سلطنت جارج و خاندان خود را مجدد دارای تاج و تخت گرداند با فوجی آراسته وارد زمین انگلستان
شد و پادشاه فرانسه از هر جهت او را مدد نمود مجرد اینکه خبر ورود چارلس منتشر شد پادشاه
جارج چند دسته لشکر شاهی بمقاومت و استقبال او روانه نمودند در سنه چارلس فتح
لشکر پادشاه را شکست داده بدربی آمده با سرداران خویش مشورت نمود همگی متفق
قرار بر این دادند که تا انگلند روانه شوند بنا بر این خود با لشکر سپاه خویش باز گشته

رسیدند و وحشتی عظیم درمیان خلق انگلند افتاد که دشمن را نزدیک لندن دیدند در این
بین نفاق درمیان سرداران وشکر چارلس افتاد لابد شد که مراجعت به اسکاتلند نماید ولیم
دیوک کمبرلند پسر جارج تعاقب او روانه شد و در منزل کلدن نزدیک اسکاتلند تلاقی شده
ڈیوک مذکور فتح نمایانی کرد و شکر مخالف را شکست داد چارلس به تنها فرار کرده خود را بممالک
بیگانه رسانید و آتش فتنه خاموش گشت و در آخر سلطنت این پادشاه تجار کمپنی انگلند در بنده

شبیه جارج دوم شاه انگلستان



حکومت رسیدند و در کلکته مستر دریک سرکرده کمپنی انگلند خواست قلعه کلکته را تعمیر نماید سراج الدوله
ناظم بنگاله اطلاع یافته از در ممانعت درآمد مستر دریک گفت که چون فیمابین پادشاه انگلند و شاه
فرانسه نقار به روی داده است و جهازات فرانسه به هندوستان آمده محل تجارت ما را متصرف
خواهند شد لهذا برای حفظ مال و جان خود تعمیر حصار و قلعه ضرور است سراج الدوله قبول نکرده
فوراً فوجی را بسمت مقصود آباد که محل دار العماره کمپنی بود روانه نمود و خود نیز تعاقب فوج وارد
مقصود آباد گردید و آنجا را متصرف شد با فوج بیشمار به تسخیر قلعه کلکته روان شد چون به کلکته رسید

در انجا سپاهی چندان نبود که بتوانند مقابلی با سپاه سراج الدوله نمایند لهذا مستر دریک با ۲۳۸
سوار انگریز و هفتصد و پنجاه هندی بیرون از حصار سه سنگر ساخت یکی سوی مشرق و یکی بطرف شمال و
دیگر بسمت جنوب و در این هر سه سنگر هر یک چهار عراده توپ گذاشت بکارزار کمر همت بست در آخر
لشکر کمپنی شکست یافته بقلعه پناه بردند چون دو ساعت از شب گذشت مستر دریک چنان صلاح دید
که انگریزان را با خانمهای ایشان در جهاز سوار کرده روانه نماید لهذا چند کشتی را پر کرده روانه نمود چون صبح
شد سپاهیان بنگاله از رفتن انها مخبر شدند توپ ها بطرف جهاز سر دادند دو کشتی ماند و باقی گریختند شب
سیوم سراج الدوله یورش بقلعه آورده قلعه را متصرف نمود و مستر هلول سردار کمپنی را با چند نفر از انگریزان
دستگیر نموده محبوس داشتند چون این خبر به سرگروه کمپنی که در مدراس بود رسید فوراً شش فوج سوار بسر
کرنل کلیف روانه گردانید چون به کلکته رسید نواب فوج بنگاله اتفاق شده مقابل سراج الدوله شکست یافته کرنل کلیف کلکته را متصرف
شد زمان سلطنت جارج همواره جنگ و نزاع بوده تا در ۲۵ اکتوبر سنه ۱۷۶۰ع پادشاه را در خوابگاه
مرده یافتند این واقعه در سال ۳۴ سلطنتش بود و هفتاد و هفت ۷۷ سال عمر کرد

فصل ۵۳ ذکر سلطنت جارج سیم

چون ولیعهد در حیات پادشاه رحلت کرده بود پسر زاده پادشاه بر تخت جد خویشتن جلوس نمود و ملقب به
جارج سیم گردید پادشاهی بود باعدل و داد رعیت پرور در عهدش دولت انگلیس رو به ترقی نهاد و بر اکثری
از ممالک متصرف گردید و در عهد این پادشاه در سنه ۱۷۶۸ع کپتان کوک روانه شد بمسافرت گرد دنیا و در
۳ سال مسافرت خود را تمام کرد و در سنه ۱۷۷۲ع مسافرتی دیگر نمود در سال ۱۷۷۵ع مراجعت نمود در این
سنه جنگ امریکا ظاهر گشت و جنگ اول واقع گشت فیما بین انگلیش و امریکا در سنه ۱۷۷۸ع و فرانس و امریکا یک
دل شدند بمخالفت انگلیش و در سال ۱۷۸۸ع پادشاه بمرض سختی مبتلا شد که ابداً قدرت نداشت که به امور
ملک رسیدگی نماید و مردم در کار امور جانشینی پرنس آف ویلز مشغول بودند که پادشاه صحت یافت و در سال
۱۷۹۸ع تیپو سلطان با سرکار دولت علیه فرمان فرمای کلکته نقض عهد کرد و مدد از پادشاه فرانس خواست چه
فرانس با فوج بامداد او آمدند و زمان شاه درّانی نیز حسب الطلب تیپو سلطان تا به لاهور رسید جنرل هریس
با فوج انگلند و لشکر نظام علیخان در مقابل تیپو سلطان به بنگلور آمده و در آنجا جنگ شد شکست تیپو
سلطان هزیمت یافته به سرنگاپتن آمده حصاری شدند فوج انگلند تعاقب نموده سرنگا
پتن را محاصره نمود بضرب گوله توپ حصار را خراب کردند و در این گیر و دار تیپو سلطان کشته شد

سر رابرت پتن از فوج انگلند متصرف در آوردند و در سال ۱۸۱۴ء باجی راؤ گنگادهر شاستری دیوان
گایکوار را بجهت انفصال ربع خراج ملک گجرات طلب نمود دیوان مذکور بحمایت کمپنی انگلند به پونا
رسید باجی راؤ به ترمبجی ونگله حکم داد که گنگادهر را بقتل رسانند در آنزمان گنگادهر بجهت پرستش به بندر
پور رفته بود بوقت مراجعت از بت خانه ترمبجی ونگله گنگادهر را بقتل رسانید مستر الفنستن وکیل
کمپنی قاتل گنگادهر را از باجی راؤ طلب نمود باجی راؤ عذر آورد بنا برین فیما بین نزاع روی
داد و گوکلا سردار فوج باجی راؤ کشته شد و فوج باجی راؤ هزیمت یافت ملک و ریاست باجی راؤ
تماماً بقبضه تصرف کمپنی آمد و در سال ۱۸۲۰ء جارج سوم هشتاد و دو ساله جهان فانی را پدرود نمود

شبیه جارج سیم



فصل ۵۴ ذکر سلطنت جارج چهارم

پس از فوت جارج سیم پرنس آف ویلز که در زمان ناخوشی پدر نایب السلطنه بود در تخت جلوس نمود
و ملقب به جارج چهارم گردید و ده سال باستقلال سلطنت کرد در قواعد مملکت داری و رعیت پروری
سرآمد روزگار بود و بعمر ۶۸ سالگی در سال ۱۸۳۰ء جهان را واگذار نمود

شبیه جارج چهارم



فصل ۵۵ ذکر سلطنت ولیم چهارم

چون جارج چهارم اولادی نداشت برادرش ولیم بتخت سلطنت جلوس نمود اول کسیکه از پادشاهان انگلند در هند سکه بنام او مسکوک گردید اوست مدت سلطنت او هفت سال بود و عمرش هنگام وفات هفتاد وسال و دوماه در سال ۱۸۳۷ بدرود جهان نمود



فصل ۵۶ ذکر سلطنت الکسندر وکتوریا ملکه حالیه پادشاه انگلستان

چون در مملکت یورپ رسمی قدیم است که هرگاه پادشاه انگلند بی وارث فوت کند اعیان مملکت شخصی
از اقربای پادشاه را بر خود پادشاه میسازند و اگر پادشاه دختری داشته باشد آن دختر را بر تخت مینشانند و مطیع
فرمان او میشوند چنانچه پیش ازین در عرصه سه صد سال چهار ملکه بسلطنت رسیدند که ملکه وکتوریه پنجمی انهاست چون
ولیم چهارم بدرود جهان نمود اولادی نداشت اگرچه برادر چهارمی او زنده بود لاکن برادرزادهٔ او دختری داشت
هجده ساله قابل سلطنت اعیان مملکت برسم قدیم او را بتاریخ بیستم ماه جون سنه ۱۸۳۷ع مطابق شانزدهم ربیع
الاول سنه ۱۲۵۳ هجری بتخت سلطنت نشانیدند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی و شلیک
توپ شد و مخارج و مصارف شخصی اعلیحضرت ملکه سالی سیصد و شصت و پنج هزار لیره از پارلمنت مقرر گردید
در روز دهم ماه فروری ملکه با پسر عمی خود پرنس البرت عروسی نمود و در همین سنه جنگ انگلستان با افغانستان
در گرفت و کابل مسخر سپاه انگلیش شد توضیح این مقال آنکه چون محمد شاه قاجار پادشاه ایران بجانب هرات و
ممالک شرقی زمین لشکر کشید وزیر مختار انگلیس اطلاع به فرمانروای کلکته داد فرمان فرما سفیری نزد دوست محمد
خان حاکم کابل فرستاد که مانع آمدن فوج ایران شوند دوست محمد خان اعتنائی نکرد لهذا فرمانفرما لشکری
بسرداری جنرل کین روانه غزنین و کابل نمود و شاه شجاع درانی را که پادشاه قدیم افغانستان بود همراه لشکر
روانه نمود که او را بر تخت کابل متمکن سازد چون افواج انگلیس بقلعه غزنین رسیدند حیدر خان ولد دوست محمد
خان مقابل شد و هزیمت یافته حصاری شد فوج انگلیس دروازه غزنین را آتش زده شهر را متصرف نموده
حیدر خان گرفتار گردید و از آنجا روانه کابل شدند چون بنزدیک کابل شدند دوست محمد خان مستعد جنگ
گشت درمیان جنگ لشکر دوست محمد خان بغاوت ورزیده به اطاعت شاه شجاع در آمدند جنرل کین کابل
متصرف شده دوست محمد خان مجبور شده تسلیم شد جنرل کین دوست محمد خان را روانه هندوستان نمود در این
بین از لندن حکم رسید به مکناتن که از جانب فرمان فرما وزیر شاه شجاع بود عازم بمبئی شود لهذا پیش شاه شجاع گفت که من عازم بمبئی هستم بعد رفتن من در
کابل شورش نمود فتنه و فساد برپا خواهد کرد صلاح است که چند نفر از سرداران من جمله عبدالله خان و امین الله خان
و شمس الدین خان را همراه خود به بمبئی برم شاه شجاع این مطلب را بسرداران مذکور اظهار کرد ایشان در تدبیر خلاصی
خود بودند که اتفاقاً همان شب کنیز عبدالله خان فراری شده در کوتی جنرل برنس رفت عبدالله خان
کسی را فرستاد که کنیزک را گرفته بیاورد جنرل برنس انکار نمود عبدالله خان و امین الله خان با جمع کثیر
کوتهی را محاصره کردند و محافظان کوتهی را مع جنرل برنس و اهالی کوتهی را کلاً از تیغ گذرانیدند چون این خبر
به مکناتن وزیر رسید فوراً دروازه‌های قلعه کابل را مسدود نمود و در صدد تیاری فوج بود که عبدالله خان
و امین الله خان و پسر دوست محمد خان یورش بر قلعه آورده قلعه را متصرف شده سرداران افواج

انگلیس را بکناش وزیر به قتل رسانیدند چون این خبر به فرمان فرمای کلکته رسید حکم داد به افواجی که در جلال آباد
بودند به غزنین چون افواج مذکور به غزنین رسیدند با شمس الدین خان بنای محاربه گذارده دوازده غزنین
را بضرب گلوله توپ شکسته غزنین را متصرف شدند و از انجا روانه کابل شدند و انجا را نیز متصرف نمودند
سرداران کابل فرار کردند در این اثنا از فرمان فرما حکم به جنرل پالک رسید که معجلاً داخل فیروزپور شوند که
توقف کابل و نگاهداشتن آن بیفایده است سردار مذکور عازم فیروزپور شد و از فرمان فرما به دوست
محمد خان پیام رسید که شما روانه وطن مالوف خود شوید امیر موصوف به مجرد اینخبر عازم فیروزپور شد با
فرمانفرما ملاقات کرده روانه کابل گردید افواج علاقه بمبئی از کابل مراجعت کرده به سند رسیدند فرمان
فرما به جنرل نپیر حکم داد که قلعه سکر و کراچی را از میرهای سنده به اجاره بگیرند و فوج را در انجا بدارند
میران سند قبول نکرده فوج خود را جمع آوری نموده در حیدرآباد سند کوتهی رزیدنتی انگلیس را منهدم
ساختند جنرل نپیر چون از این خبر یافت فوری با دو هزار و هشتصد نفر از ۲۴ میل حیدرآباد کوچ کرده
به شکارپور مقام ساخت میران سند نیز بیست و دو هزار نفر از سندی بلوچ تهیه دیده به شکارپور آمدند
شروع به محاربه نمودند شکست یافتند و لشکر انها فراری شد میرهای سند مجبور شده تسلیم شدند جنرل
نپیر میرها را نظربند داشته روانه بمبئی نمود و تمامی ملک سند را متصرف شد وزرای لاهور حکم معزولی
دیوان مولراج را از رزیدنت صادر کردند و کهان سنگه با دو سردار از سرکار کمپنی روانه ملتان ساختند
که کلید قلعه و خزاین ملتان را سرداران از مولراج گرفته به کهان سنگه بدهند چون وارد ملتان
شدند اخبار به مولراج دادند که برای ملاقات جائی معین نموده باشد که ملاقات نموده حکم نامه را
اظهار نمائیم مولراج برای ملاقات جائی مقرر کرد پس از ملاقات افسران حکمنامه را اظهار کردند مولراج
گفت که کلید قلعه و خزاین حاضر است ولیکن از قدیم رسم است که صوبه قدیم و جدید هر دو به درگاه
شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی رفته کلید صوبه معزول به صوبه منصوب بدهد شما باید کهان
سنگه را همراه من به درگاه موصوف روانه کنید در انجا بلا تامل کلید به او حواله نمایم که ظهور این
امر موجب میمنت طرفین است سرداران بعد از تامل بسیار جواب دادند که سخن شما خیلی است هم
مناسبت دارد درگاه بقعه متبرکه ولیکن حیله انگیخته بهتر آن است که در همین ساعت کلید را از تو
گرفت مولراج گفت قاعده قدیم را بیان کردم والا آنچه رضا شما است حاضرم سرداران سکه که همراه
مولراج بودند برآشفته مولراج را خاطر نشان نمودند که چه قید که تعلق کوئی میکنی سرداران انگریز که رسیدند
که چه خیال میکنید مولراج بیان کرد که اینها به سرداران سکه گفتند شما نوکر هستید و تابعدار چه قدرت دارد

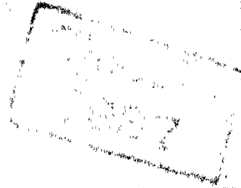
در میان صاحبان داخل شوید بعد از آن گفتگو سردار سکنه شمشیر کشیده بر هر دو سردار حمله آوردند
چنانچه یکی از آنها کشته شد و دیگری مجروح گشت و مولراج را همراه گرفته بقلعه آمدند چون این خبر بلاهور
بسید رزیدنت لاهور افواج روانه ملتان کرد و شروع محاربه شد سرداران لاهور بغاوت نمودند
چترسنگه و شیرسنگه با فوج سکهه بمعاونت مولراج آمدند و جنگ متواتر شد و فتح و شکست از جانب
طرفین بود و در جنگ اخیر افواج کمپنی قلعه حصار ملتان را بضرب گلوله توپ خراب و ویران نموده داخل
شهر شدند و مولراج پیغام فرستاد که قلعه را بتصرف شما میسپارم بشرط آنکه جان بخشی نمائید سرداران
کمپنی قبول نمودند مولراج از قلعه برآمده و قلعه را بتصرف کمپنی داد بعد از این مقدمه چندی نگذشت
که شیرسنگه که پیش از این از بیم جان خود از لاهور گریخته بود باز آمده و سر از اطاعت کمپنی انگلیس باز زده
برخلاف عهد محکم نسبت و در ممالک محروسه انگریز شروع تاخت و تاراج نمود و با افواج کمپنی بنای جنگ
را گذاشت و آخر شکست یافت و انگریزان لوای ظفر و فیروزی را افراختند و لاهور را مسخر نمودند
و در سنه ۱۸۴۰ عقد مزاوجت ملکه با پرنس البرت پسر دائی خود منعقد شد و سی هزار لیره از پارلمنت بر
مقرری اعلیحضرت ملکه افزودند مولود اولی اعلیحضرت دختر بود ثانی پسر ملت انگلیس از وجود این
فرزند بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی دولت انگلیس بوجود آمد و در سنه ۱۸۴۲
اعلیحضرت با پرنس البرت بمملکت اسکاتلند سفر نمود و از آن جا به بلژیک و چندی به فرانسه رفته
مهمان پادشاه فرانسه شدند و در سال ۱۸۵۴ دولت انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانیه
و سایر دول با دولت روس اعلان جنگ داد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم
رفتند و محاربه شدید در جنگ الما و بالاکلاوا و اینکرمان از قشون انگریز بظهور آمد و در سنه ۱۸۵۷
اهالی هندوستان بر کمپنی انگلیس یاغی شدند توضیح این مقال آنکه از لندن فشنگ های جدید الوضع برای
سپاه آمد کاغذی که بر آن پیچیده شده بود روغنی بود که در موسم باران باروت نم نشود چون وقت
استعمال باید سر فشنگ را از دندان پاره کنند سپاهیان هنود گمان کردند که این روغن که بر کاغذ مالیده
شده احتمال میرود که روغن گاو باشد لهذا بریدن آن از دندان خلاف دین و آئین میدانند
و مسلمانان گفتند که غالبا از پیه خنزیر باشد بنابرین سپاه از استعمال کردن فشنگ ها تحرز نمودند
سرداران فوج برآشفته بعضی از سرداران فوج را در میرته تهدید کردند فوج احاطه بنگال شورش
کردند شصت نفر از صاحب منصبان فوج را که انگلیس بودند بقتل رسانیدند و در قشلاق و ییلاق
آتش زدند و خزانه انگلیس و بیوت رعایا را تاراج نمودند و بعضی از روسای هند نیز سر شورش سودا داشتند گرد

فساد تا فلک دوار بلند شد و فرنگان چندی منکوب و مخذول بودند تا آنکه لشکر فرنگ از لندن
و جزایر متصرفه انگلیس رسید و راجه جموه و نیپال و دیگر فرمان روایان هند من جمله نظام والی حیدرآباد
دکن مدد نمودند اشرار را گرفتار کرده سرکشان را بقتل رسانیدند و هندوستان از اختیار
کمپنی بیرون شده زیر نگین علیحضرت وکتوریا شد راجگان و نوابان همگی مطیع حکام فرنگ گردیدند
و در سال ۱۸۵۸ء دختر ارشد آن معظمه را برای پسر پادشاه پروس عروس کردند و در ۱۸۶۱ء مادر
علیحضرت وفات کرد چندی نگذشت که ملکه بغمی مبتلا بود که غمی تازه آمد در همان سال پرنس البرت شوهر
علیحضرت بدرود جهان نمود چون ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند مگر شنیده
شد دعا میکردند که خدایا یک روز بعد از شوهرم مرا زنده مگذار از حد متألم و متأسف گردیده بحدی
غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال تمام مشغول عزاداری بودند در سال ۱۸۶۷ء
جنگ حبش در میان آمد قشون انگلیس بسرداری جنرال نپیه عازم حبش گردید با وجود مخاطرات و موانع
طبیعی در این نقطه در حوالی مگدالا پای تخت حبش جنگ شد بیشتر از فوج انگلیس از بدی هوا
و امراض مختلفه تلف شدند تا بالآخره در اواسط برج حمل یورش بپای تخت برده آنجا را متصرف نمودند
پادشاه در همین جنگ خود را بدست خود کشت و در سال ۱۸۷۳ء ابتدای منازعه با پادشاه
آشانتی و زلو و کشته شدن پسر نپولین شد و در سال ۱۸۷۷ء در دهلی مجلس جشن منعقد شد و جمیع
نوابان و راجگان هند حاضر بودند و بخطاب قیصر هند علیحضرت ملکه ملقب شد و در ۱۸۸۷ء
مملکت برما که سلطنتهای قدیم بودند بعد از جنگ تصرف علیحضرت آمد و پادشاه برما گرفته در دستگیری
احاطه تحت نظر نمودند و در سنه ۹۸ که سال شصتم سلطنت معظمه بود نظر باینکه ملت انگلیس نهایت خضوع
شکرگذاری ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند تهنیت و تبریک این عید جشن بزرگی در لندن گرفتند و شصت
سال سلطنت علیحضرت میباشد الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس
ترقیات زیاد نموده چنانکه تا بحال در عهد هیچ یک از سلاطین دنیا اینقدر ترقیات
متوالیه از برای ملتی حاصل نشده نهایت همه از حسن مراقبت خود علیحضرت ملکه بوده است
و بهمین جهت است که ملت انگلیس بطور با دل و جان پادشاه و ملکه محترمه خود را
دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند امید از خدای عز و جل دارد که این پادشاه
عادل و با دل دوست نواز و دشمن گداز را با رونق شوکت سالهای سال در حفظ امان خود نگاهدارد

کتبه الحقیر محمد ابن میرزا علیجان خراسانی

شبیه ملکه معظمه وکتوریا





بموجب قانون بیست و پنجم ۱۸۶۷ء در دفتر رجسٹری گورنمنٹ سرکار هندوستان ثبت
Registerd گردیده کسی بدون اجازت طبع نفرماید 25 act 1867
Mirza Mohomed Shirazi Malukal Kitab
"Cheetra Prabha Press."